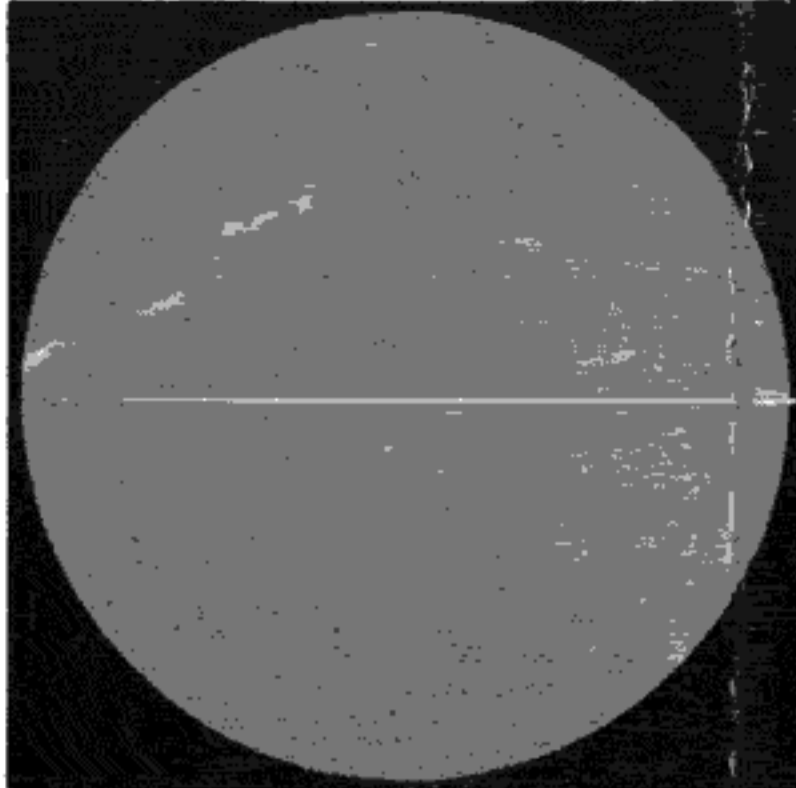


تاریخ مختصر

احزاب سیاسی ایران

انقراض قاجاریہ



ملک الشعراء بہار



تاریخ مختصر احزاب سیاسی

تاریخ مختصر

احزاب سیاسی ایران

جلد اول

انقرض قاجاریه

تألیف
ملک الشعراء بهار



تهران، ۱۳۵۷

فهرست مطالب

.....

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
۲	۱- مقدمه
۵	۲- پادشاهی سلطان احمد شاه
۸	۳- ناصر الملك
۸	۴- احزاب سیاسی و مجلس دوم
۱۲	۴- روابط سیاسی احزاب
۱۲	۵- سقوط ناصر الملك
۱۳	۶- جنگ بین الملل دموکراتها را نجات داد
۱۴	۷- برگردیم بیک سال قبل
۱۷	۸- مهاجرت شروع شد
۱۸	۹- حرکت و مهاجرت
۲۱	۱۰- دموکرات و اعتدال منحل میشود
۲۳	۱۱- انقلاب روسیه با معجز سیاسی
۳۰	۱۲- قرارداد ۱۹۱۹ و احمد شاه
۳۹	۱۳- سقوط و ترق الدوله
۴۶	۱۴- سقوط دولتهای کرجستان و قفقاز و ارمنستان
۵۱	۱۵- حکومت مشیرالدوله و سپهدار
۵۵	۱۶- حکومت سپهدار
۶۱	۱۷- مقدمات کودتای ۱۲۹۹



شرکت سهامی کتابهای جیبی

با همکاری مؤسسه انتشارات امیرکبیر

بهار، محمدتقی

تاریخ مختصر احزاب سیاسی (جلد اول)

چاپ اول: ۱۳۲۱

چاپ دوم: ۱۳۵۷

چاپ سوم: ۱۳۵۷

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران

حق چاپ محفوظ است.

۱۸ - کودتای سوم حوت علم شد	۶۶
۱۹ - رضا خان میرینجه که بود	۶۹
۲۰ - دو کودتا	۷۴
۲۱ - حکومت سید ضیاءالدین	۸۷
۲۲ - شمه از کارهای سید ضیاءالدین	۹۶
۲۳ - شاه از سید رنجیده و از او میترسد	۱۰۲
۲۴ - اسنادپرا کننده	۱۰۶
۲۵ - مجلس چهارم باز میشود	۱۱۶
۲۶ - چرا حزب دموکرات تشکیل نشد؟	۱۱۹
۲۷ - هیئت دولت قوام السلطنه	۱۲۱
۲۸ - هجوم بسید ضیاءالدین	۱۲۳
۲۹ - حزب سوسیالیست	۱۳۰
۳۰ - فکر قشون متحدالشکل	۱۳۵
۳۱ - تشنجات در مجلس چهارم	۱۳۹
۳۲ - کلنل محمد تقی خان	۱۴۰
۳۳ - کاهمایبهای سیاسی	۱۶۲
۳۴ - آغاز ضعف دولت قوام	۱۶۷
۳۵ - سردار سپه چه میکند؟	۱۶۹
۳۶ - مسافرت دوم احمدشاه بفرنک	۱۸۹
۳۷ - امتیاز نفت شمال	۱۹۴
۳۸ - مختصری از وجهه خارجی امتیاز نفت	۱۹۶
۳۹ - امیر مؤید سواد کوهی	۱۹۹
۴۰ - سقوط قوام السلطنه	۲۰۰
۴۱ - مشیر السلطنه و بحران	۲۰۲

۲۱۲	۴۲ - قوام السلطنه	۶۶
۲۱۴	۴۳ - نفت شمال از میان میروید	۶۹
۲۲۴	۴۴ - ایران در جامعه ملل	۷۴
۲۲۴	۴۵ - حمله مجلس بوزیر جنک	۸۷
۲۴۵	دوات و مطبوعات	۹۶
۲۵۹	۴۶ - کارهای مجلس و سقوط قوام	۱۰۲
۲۶۰	صورت کل عایدات پیچی نیل	۱۰۶
۲۶۵	فتح قلعه چهریق	۱۱۶
۲۶۷	متن خطابه وزیر جنک	۱۱۹
۲۷۱	اوضاع لرستان	۱۲۱
۲۷۳	ایلات شاهسون	۱۲۳
۲۷۳	اعزام شصت نفر محصل بارویا	۱۳۰
۲۷۸	حمایت دولت روس از ایران	۱۳۵
۲۸۱	نطق رفیق چیچرین	۱۳۹
۲۸۳	اقدام در تصرف ادارات نظمی	۱۴۰
۲۸۵	نامه وزیر جنک	۱۶۲
۲۸۶	ورود شاه بایران	۱۶۷
۲۹۶	۴۷ - هرج و مرج و تأثیر آن در ایالات	۱۶۹
۲۹۷	۴۸ - دولت مستوفی الممالک	۱۸۹
۳۰۱	انتخابات دوره پنجم	۱۹۴
۳۰۷	۴۹ - تزلزل دولت مستوفی	۱۹۶
۳۱۴	۵۰ - سقوط دولت	۱۹۹
۳۲۱	رفقای ما جر میزنند	۲۰۰
۳۲۸	زلزله در تربت	۲۰۲

استیضاح از دولت	۳۳۱
۵۱ - مشیرالدوله میآید	۳۴۱
۵۲ - واقعه بحرین	۳۵۱
۵۳ - تبعید علمای اعلام	۳۵۲
۵۴ - تبدیل نماینده شوروی	۳۶۰
۵۵ - عاقبت کنفرانس لوزان و ظهور آتاتورک	۳۶۲

بنام خدای بخشنده مهربان

دیپاچه

دور نمائی از سرگذشت مؤلف

باری جو فسانه میثوی ای بخرد
افسانه نیک شونه افسانه بد

از آغاز مشروطیت بسبب انس و آشنائی که پدرم با فکرهاى تازه پیدا کرده بود بمشروطه دلبستگی پیدا کردم. دو سال بعد از رحلت پدرم میرزا محمد کاظم صبوری ملقب بملك الشعرا (۱۳۲۲ قمری هجری) باوجود آنکه منصب و لقب پدرم را طبق فرمان مرحوم مظفر الدینشاه بمن داده بودند و مستخدم دولت و آستانه هردو بودم و امر معاش من و خانواده ام از ممر مستمری دولتی میگذشت، معذک در ۱۳۲۴ قمری هجری بسن ۲۰ سالگی، در شمار مشروطه طلبان خراسان جای گزیدم. پس از مرگ مظفر الدین شاه، کشاکش میانه مجلسیان و محمدعلی شاه در گرفت و تاریخی دراز دارد. بر اثر این کشاکش در بعضی شهرها پایدارها و ایستادگیانی از طرف احرار و مشروطه خواهان بخلاف شاه مستبد، بروز کرد که مرکز عمده آن اسلامبول - تبریز - رشت - اصفهان - مشهد - تربت حیدریه و فیروز فارس شمرده میشد.

در مشهد انجمنی بنام «سعادت» بوسیله ارتباط با انجمن «سعادت» اسلامبول و احرار باد کوبه بوجد آمد و جمعی از تربیت شدگان مستخدم دولت و طلاب مدارس و تجار و کسبه در آن انجمن انباز شدند و لوای انقلاب را بلند کردند.

چون والی خراسان در کن الدوله، مردی معتدل و خیرخواه و قوای محلی اوهم بسیار کم و خزانه مالیه هم تهی بود، مقاومت دولتیان با قوای ملی و انجمن ایالتی آنطور شدید نبود که کار بخونریزی زیاد منجر گردد، با این وصف کشاکش و

زدو خورد هائی بین مجاهدان و سربازان و سایر هواخواهان دولت در گرفت و يك مرتبه هم قوای دولت روس مداخله کرده بسوی شهر و مسجد گوهرشاد، تیراندازی با توپ و مسلسل بوقوع پیوست.

مسجد و بازارها و تلگرافخانه در دست مردم و قلعه ارك و قسمتی از محله سراب و ارك در دست دولتیان بود و همه روزه نطقهائی در مسجد و نقاط دیگر در ترویج مشروطه و تهییج مردم بحمايت از آزادی ایراد میشد و دولتیان قدرتی ابراز نمیداشتند. من و رفقای دیگر در این مدت عضو مراکز انقلابی بودیم و روزنامه «خراسان» را بطریق پنهانی طبع و با اسم «رئیس الطلاب» موهوم منتشر میکردیم و اولین آثار ادبی من در ترویج آزادی در آن روزنامه انتشار یافت.

مشهورترین آنها قصیده مستزاد است که در ۱۳۲۵ در عهد استبداد صغیر محمدعلی شاه گفته شد و در حینی که مردم در سفارتخانه پناه بسته بودند در مشهد و تهران انتشار یافت و آن قصیده را پرفسور ادوارد براون، نیز در تاریخ ادبیات مشروطه ایران نقل کرده است و ما عین آنرا اینجا نقل میکنیم.

کار ایران با خداست

کار ایران با خداست
کار ایران با خداست
مملکت رفته ز دست
کار ایران با خداست
موجهای جانگذار
کار ایران با خداست
ناخدا عدلست و بس
کار ایران با خداست
خون جمعی بی گناه
کار ایران با خداست
سبب تیز امیر

باشه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست
مذهب شاهنشاه ایران ز مذهبها جد است
شاه مست و میر مست و شهنه مست و شیخ مست
زین سیه مستان بهر سو فتنه و غوغا پیاست^۱
هر دم از دریای استبداد آید بر فراز
زین تلاطم کشتی ملت بگرداب بلاست
مملکت کشتی حوادث بحر استبداد خس
کار پاس کشتی و کشتی نشین با نا خداست
پادشاه خود را مسلمان خواند و سازد تباه
ای مسلمانان در اسلام این ستمها کی رواست
روز و شب خندد همی بر ریش ناچیز وزیر

۱- این مصرع را مرحوم سید حسین اردبیلی باین شکل تغییر داده در روزنامه درج شد: مردم از دستان مستان فتنه و غوغا پیاست.

کی شود زین ریشخند زشت کار ملک راست
شاه ایران گر عدالت را نخواهد باك نیست
دیده خفاش از خورشید در رنج و عناست
باش تا آگه کند شه را ازین نا بخردی
انتقام ایزدی برق است و نابخرد گیاست
سنگر شه چون به دوشان تپه رفت از بان شاه
روز دیگر سنگرش در سرحد ملک فناست
باش تا خود سوی ری تازد ز آذر نایجان
آنکه توبش قلعه کرب و خنجرش کشور گشاست
باش تا بیرون ز رشت آید سپهدار سترک
آنکه گیلان ز اهتمامش رشک اقلیم بقاست
باش تا از اصفهان صمصام حق گردد پدید
تا به بینیم آنکه سرز احکام حق پیچد کجاست
خاک ایران بوم و برزن از تمدن خورد آب
هر چه هست از قامت ناساز بسی اندام ماست

کار ایران با خداست
زانکه طینت پاک نیست
کار ایران با خداست
انتقام ایزدی
کار ایران با خداست
تازه تر شد داغ شاه
کار ایران با خداست
حضرت ستار خان
کار ایران با خداست^۱
فرد اذار بزرگ
کار ایران با خداست
نام حق گردد پدید
کار ایران با خداست
جز خراسان خراب
کار ایران با خداست^۲

چندی بعد خبر آمد که نیروی دوگانه مجاهد و بختیاری بسر داری سپهدار تنکابنی و سردار اسعد و صمصام السلطنه بختیاری و دیگر سرکردگان مسلمان و ارمنی وارد پایتخت شده اند و شاه سفارت روس پناه برده و از سلطنت استعفا داده است (رجب ۱۳۲۷ قمری).

جشنهای ملی مثل برق و باد در برابر ادارات دولتی ارقیبیل پست و تلگراف و مراکز ملی مانند مساجد و غیره در شبی که روز پیش خبر پیروزی مشروطه خواهان رسیده بود، بر پا گردید، سرودهای ملی و خطابهها خوانده شد و شادی عمومی نمودار گشت.

اشعار و سرود هائی که در آن شب خوانده شد و قصایدی که در جشنهای ایام

۱- این بیت از نسخه ادوارد براون ساقط شده است.

۲- تاریخ چاپ و شعر در ایران جدید The press and Poetry of Modern Persia صفحه ۳۶۰-۳۶۱ تألیف ادوارد براون- این قصیده در یکی از تواریخ جدید ایران بنام «ضیاء» نامی نوشته است.

قابل درج است ا

علت واضح بود، تعلیم ثر در آن اوقات متداول نبود و در مدارس قدیم بتعلیم فارسی خاصه نثر زیاد اهتمام نمیشد و اگر توجهی میشد نسبت به مراسلات و اخوانیات بود نه نسبت به معقولات یا خطابیات، و اساساً در ایران این نوع نوشتها وجود نداشت و تنها درسی که ما ازین نوع در آن اوقات یاد گرفته بودیم، مقالات جراید مشروطه بود که از حیث مدت و مادت برای تربیت جوانان کفایت نمینمود.

جواب مدیر روزنامه مرا دلسرد ساخت، بلکه بر جد و پشت کار من افزود و چنانکه گفتم در سال ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ مقالات سیاسی و اجتماعی و تاریخی من بامضای **م. بهار** در روزنامهها توجه مردم را جلب کرد.

در ۱۳۲۸ روزنامه نوبهار را که ناشر افکار حزب دموکرات ایران بود دایر کردم. و در همان سال حزب نامبرده بهدایت دوستان اداری و بازاری و با تعلیم **حیدرخان عمواوغلی** که از پیشوایان احرار مرکز و بخراسان مسافرت جسته بود دایر گردید و من نیز بعضویت کمیته ایالتی این حزب انتخاب شدم.

دولت تزار در ایران از مستبدان حمایت میکرد، و در خراسان قواشی وارد کرده بود و اسباب نارضائی احرار شده بود. دموکراتها هم منفور روسها بودند، بنابراین روش من در روزنامه نوبهار و بعد تازه بهار مخالفت با بقای قوای روسیه در ایران و مواضعه با سیاست آندولت بود.

اینکار خالی از مخاطرات عظیم نبود. اما آزادیخواهان آن عصر، مخاطرات را در راه مقصود مقدس خویش بجان خریدار بودند، تاریخ زندگانی آزادیخواهان قدیم خاصه دموکراتها پر است از این قبیل مخاطرات و فداکاریها و از جان گذشتگیها و تنها چیزی که ایران را تا حدی نجات داد، همین پاکبانی و صفای عقیدت و ایمان کامل بحریت و استقلال بود.

بالجمله در سال ۱۳۲۹ و ۱۳۰۰ داستان شوستر و التیماتوم روس و قضایای تبریز و گیلان و بسته شدن مجلس دوم و دیکتاتوری ناصر الملک بیان آمد.

دموکراتهای خراسان نیز بر حسب تلگرافی که بامضای **سلیمان میرزا** از تهران رسید و دستور مقاومت بحزب داد. بازارها را بستند و اسلحه برداشتند، ولی اتفاقی افتاد که مارا از حوادث ناگزیری بر کنار داشت. و آن پاره شدن سیم تلگرافی بین

دیباچه

بعد سروده آمد. از من بود و اداره جشنها و گرمی بازار شاد کامی ملی از شعر و خطابه بوسیله من و رفقای انجمنی ما فراهم آمد.

اغلب این قصاید در جراید آن زمان و در کتاب مذکور پرفسور **براون** درجست، و یکی از مهمترین آثار شعری من که بعد از ایجاد اختلاف بین شاه و مجلس گفته شد مهندس ترکیبی است قرب دو هزار بیت بیحرمل مضمن خطاب بشاه و ذکر تاریخ ایران از کیومرث تا زمان خود او و ازین قصیده نیز شطری در تاریخ ادبیات مشروطه پرفسور **براون** نقل شده و باقی هنوز بچاپ نرسیده است.

در آن اوقات مرحوم **میرزا سید محمد طباطبالی بزرگ** با خانواده و فرزندان در خراسان بحال تبعید بسر میردند. در یکی از جشنها که در دارالتولیه با حضور آن مرحوم انعقاد یافت قصیده بانیه بدین مطلع از طرف نویسنده خوانده شد:

غرة عیش است و روز فتح و هنگام طرب

آخر ماه جمادی، اول ماه رجب

در میان این دو مه فتحی عجیب آمد بکار

العجب ثم العجب بین الجمادی و الـرجب

و در سلام آستانه که در سیزدهم ماه رجب همان سال دایر گردید، و بعادت دیرین باید شعر و خطبه خوانده شود، قصیده ای در ستایش آزادی خواندم که مطلعش چنین بود:

یاسا قی که کرد ایزد قوی بنیان آزادی

نمود آباد از نو خانه ویران آزادی

فلک بکشد بر غم دیدگان ابواب آسایش

جهان بر بست با دلخستگان پیمان آزادی

از سال فتح تهران بعد، بنویسندگی در جراید ملی شروع کردم و نخستین

مقالات سیاسی و اجتماعی من در جریده «طوس» و بعضی بی امضا در **جبل المتین** کلکته انتشار یافت.

فراموش نمیکنم که سالی پیشتر ازین يك قصیده و مقالتی برای

جبل المتین فرستاده بودم، مرحوم **سید جلال الدین** مدیر روزنامه نامبرده نامه بمن نوشت و گفت: اشعار شما در کمال خوبی بود و درج شد، اما مقاله بسیار بد و غیر

بعد از يك سال از تهران با هزار زحمت بمشهد مراجعت کردم. حزب را دیدم در حال خمود، جراید در حال توقیف و رفقا بدون حرارت و امید در پی کسب و کار خود، ولی من خسته نبودم و اگر در سیاست بروی من بسته بود ابواب مبارزات اجتماعی و اخلاقی باز بود لذا نوبهار را بار دیگر با جلب مرحوم فیرالدوله والی دایر کردم و مقالات مسلسل و زن مسلمان، و مقالات اصلاحات دینی و اخلاقی را نوشتن گرفتم. در بادی امر قونسول روس جلومرا بشدت گرفت اما باو فهمانیدم که من در سیاست چیزی نخواهم نوشت و دموکراتها قیامی نخواهند کرد و او متقاعد شد، من خوش قلب تر و مردم دوست تر از روسها احدی را ندیده‌ام و صریح میگویم که روسها در عین خشونت صوری که حتی در عمل هم این خشونت را بروز می دهند، در خوش قلبی و صداقت و مردم دوستی، بشرطی که از در حقیقت با آن ها در آید نظیر ندارند.

يك سال کار کردم، تکفیرم کردند، آزارم دادند، خودبها و دموکرات ها بیشتر از دیگران بجرم حقگوئی با من پر خاش کردند و من بکار خود مشغول، تا جنک بین الملل افق جهان را با برق ششولول یکنفر صربی قرمز رنگ ساخت.

در همین احوال انتخابات دوره سوم مجلس شورای ملی ۱۳۳۲ در خراسان آغاز و پایان یافت، و من از در جز و کلات و سرخس بو کالت مجلس انتخاب شدم. روزنامه نوبهار باز از طرف دو قونسولخانه روس و انگلیس که هر دو در جنک شرکت داشتند، توقیف گردید و من بتهران از راه روسیه عزیمت کردم.

در تهران اعتبارنامه من بجرم استشادهای ملانمایان مشهد و خصومت آخوند های مجلس در بیغولۀ مخالفت در افتاد و بعد از ششماه بزحمت از چاله در آمد و قبول گردید!

نوبهار در تهران دایر شد و بازارش رونق گرفت، و در هیجانهای ملی مؤثر افتاد ولی بسبب پیش آمد مهاجرت که شمه‌ای در این تاریخ خواهید خواند بار دیگر توقیف شد، و خود من هم از برابر نهیب جنبش سپاهیان ژنرال باراقوف سردار روسی، ناچار بقم افتادم و در واقعه ای دستم خرد شد و مرا بمرکز آوردند! این قطعه آنوقت گفته شد:

خراسان و تهران و آذربایجان و غیره بود. میدانیم که محمدعلی میرزای مخلوع مصادف دست اندر کار شدن شوستر در مالیه، از خاک روس باقوانی که تهیه دیده بود بهرامی شعاع السلطنه برادرش وارد گرگان شد و دو ستون لشکر یکی بسر کردگی رشید السلطان بسوی مازندران و دیگر بریاست ارشدالدوله بسوی سمنان و دامغان فرستاد که وارد تهران شوند و ستون اخیر سیم تلگراف را در عقب نشینی، پاره و راه مخابرات مرکز و خراسان را بند آورده بود.

بنابراین من و رفقای ما ندانستیم که چه باید کرد و از راه سیم عشقباد-باکو باتبریز ارتباط دست آوردیم که تکلیف خود و جریان حوادث را بدانیم اما جوابی که آنها بمادادند از راه داخل مخایره شد و بعد از ختم جانبازیهای احرار تبریز آن جواب بما رسید. ما باسیم عشقباد بخط لاتن این شعر عربی ناتمام را بروزنامه شفق که بمدریت آقای دکتر رضا زاده شفق اداره می شد فرستادیم و برای آن چنین کردیم که از تفتیش تلگرافی روس ایمن بماند.

شعر اینست:

یا حافظین الدین و التاموس ما حالکم و الحرب بین الر...

جوابی که داده شده بود و دو ماه بعد که سیم باز شد و آبها از آسیابها افتاد-

بما رسید این بود:

تنتظر الامر من الکبار القتل اولی من رکوب ال...

ضربتی که در این قیام و پایداری ساده بمن رسید توقیف نوبهار بود بامر صریح قونسول روس، و بلافاصله تازه بهار دایر گردید و مقالات شدیداللهجه برضد مداخلات دولت تزار درج کرد و چیزی نگذشت که در محرم ۱۳۳۰ بامر وثوق الدوله وزیر خارجه. از طرف حکومت خراسان اینروز نامه هم توقیف شد و بفشار قونسول مزبور من و نه نفر از افراد حزب دستگیر و بطرف تهران فرستاده شدیم!

مشروطۀ دوم اینجا تمام میشود!

زندگی سیاسی ما هم با اینجا ختم میگردد که هرچه بافته بودیم پنبه شد، خود ما هم

از خانه و لانه رانده شدیم!... از قضا در تهران هم رفقای ما را تبعید کردند!

زهری کشنده است!

من آنروز و دیروز و امروز و همیشه صاحب همین عقیده‌ام که باید دولت مرکزی مقتدر باشد و شکی نیست دولت مقتدر مرکزی که با همراهی احزاب و مطبوعات آزادپنخواه و بشرط عدالت بر سر کار آمده باشد میتواند همه کار برای مملکت بکند و از ضعیف کردن دولت‌ها و تحریک اطراف برضد دولت جز مفسده چیزی حاصل نخواهد شد! بر حسب همین عقیده بود که من با تمام سرکشان و نهضت‌کنندگان اطراف و با هر قسم فحاشی و دشمنی ماجرائی نسبت به حکومت مرکزی بحکم تجربه مخالف بوده‌ام - نه جنگلیها عقیده داشته‌ام نه باخیابانی همراه وهم سلیقه بوده‌ام و نه باقیام کننل محمد تقی خان (بآن طریق) موافقت داشته‌ام، تمام این حرکات را حرکاتی خلاف مصالح کلیه ملک و ملت و بحال مردم این کشور و خود قیام‌کنندگان زبان‌بخش میدانسته‌ام. لکن نسبت بانان عداوت و کینه ورزی هم نداشته‌ام، همواره بدین وقایع که بلاشک باسر- انگشت تحریک استعمار طلبان بی رحم برای تهدید مرکز و اجرای مداخلات انسان صورت میبست بدیده تأسف و تنفر مینگریستم!

مجلس چهارم را با سختترین و بدقیافه ترین وضعها گذرانیدم، چنانکه بتفصیل در این تاریخ خواهید دید.

از بدو افتتاح مجلس پنجم، اوضاع دیگرگون شد، تا عاقبت من از روزنامه نویسی دست برداشتم، پیش‌بینی‌هاییکه چندسال درباره آنها قلم و چانه زده بودم - یعنی مضرات هر چه و مرج فکری و ضعیف کردن رجال مملکت و دولت مرکزی - آنروز بروز کرد، و مردمی قوی باقوای کامل و وسایل خارجی و داخلی بر اوضاع کشور و بر آزادی و مجلس و بر جان و مال همه مسلط شد، و یکباره دیدیم که حکومت مقتدر مرکزی که در آرزویش بودیم بقدری دیر آمد که قدرتی در مرکز بوجود آمده بر حکومت و شاه و کشور مسلط گردیده است!

تصور کنید مردمی که تا دیروز بآرزوی ایجاد حکومت مقتدر مرکزی با هر کس که احتمال قدرتی در او میرفت همداستانی کرده بود، اینک باید با مقتدرترین حکومتها مخالفت کند، چه ویرا خطرناک میدید!

حیات سیاسی من در این مرحله تقریباً بکوچه بن بست رسیده بود.

فعل در راستی گواهم بس
راست گفتم همین گناهم بس
گفتم از راستی بزرگ شوم
در جهان این يك اشتباهم بس
ترك سر کرده‌ام براه وطن
دست در آستین گواهم بس

خواهند گفت: صولی وار، بهار از خویشتن سخن میگوید و خود رامیستاید! ولی باید دوستان بدانند که عمر ما بیچارگان جز مخاطرات و بلیات و استقبال شداید و محن چیز دیگری نیست. یا نباید شرح حالی از ما نوشته شود و یا هر چه این داستان را بفشارند و زوایدش را دور بریزند و بخواهند بکوتاهیش پردازند، باز ازین قبیل مسائل و ازین دست حالات از آن تراوش میکند!

ناز پرورد تنعم نبرد راه بدوست

عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد!

بالجمله با دست شکسته از تهران بخراسان تبعید شدم، و پس از ششماه بتهران احضارم کردند - انقلاب روسیه بر پا شد، حزب سازی را از سر گرفتند و در کمیته مرکزی حزب دموکرات مدت دو سال دوبار انتخاب شدم.

از جمله کارهای ادبی که درین دو سال اخیر کردم دایر کردن انجمن ادبی دانشکده، و مجله‌ای بهین نام بود و مکتب تازه در نظم و نثر بوجود آمد و غالب رجال بزرگ ادب که مایه افتخار ایرانند در آن تاسیسات با من بودند و افتخار همکاری ایشان را داشتم.

مدتی نوبهار را هم دایر کردم و حقایق روشن سیاسی و اجتماعی را در آن نامه که مدتی هم با اسم زبان آزاد، دایر بود، نوشتم. آن اوقات دریافتم که باید حکومت مرکزی را قدرت داد و برای حکومت، نقطه اتکا بدست آورد و مملکت را دارای مرکز ثقل کرد.

آنروز دریافتم که حکومت مقتدر مرکزی از هر قیام و جنبشی که در ایالات برای اصلاحات برپا شود صالح تر است و باید همواره بدولت مرکزی کمک کرد و هوچیگری و ضعیف ساختن دولت و فحاشی جراید، بیکدیگر و بدولت و تحریک مردم ایالات بطغیان و سرکشی برای آتیة مشروطه و آزادی و حتی استقلال کشور

بقدری در ایجاد قدرت ملی و حکومت صالح مرکزی دیر جنجیده بودند که همه سردستانان خسته شده و خودشان علی‌رغم یکدیگر دست بدامن «قوه مجریه» زبور، زدند و او را بحکومت برداشتند.

همه کس و همه دسته‌ها خسته شده بودند، و تنها سردار سپه بود که خستگی نمیدانست، آمد و آمد و همه چیز و همه کس را در زیر بالهای «قدرت» خود - قدرتی که نسبت به آزادی و مشروطه و مطبوعات چندان خوش بین نبود - فرو گرفت!

من در بادی امر، باینمرد فعال نزدیک بودم، و نظر بآنکه تشنه حکومت مقتدر مرکزی بودم، و از منفی بافی نیز خورشم نمی‌آمد، میل داشتم باین مرد خدمت کنم. درین زمان پرده‌هایی بالارفت و نقشهایی بازی شد که کاملاً استادانه و با فکر و تعقل عادی رجال مملکت ما متغایر بود و داستان جمهوری یکی از آن پرده‌ها محسوب میشد...

در بادی امر من نیز چون دیگران بحکم ظواهر، مفتون جمال جمهوری شدم. اما چیزی نگذشت که خطری بزرگ از پشت این پرده چشم و ابرو نشان داد و گروهی که بیشتر بتفکر معتاد بودند تا اینکه دستخوش احساسات و عواطف صوری شوند، از آن مسئله ترسیدند، زیرا سروکله دیکتاتوری عظیمی را از پشت پرده دیدند!

همه سیاسیون آنروزی میدانند و جوانان نیز میتوانند از روی قیاس دریابند که آن روزها نفوذ و قدرت و ثروت و فایده و ترقی در کجا خزانه شده بود و چگونه عقل صرف - عقلی که متکی بوظیفه شناسی و وطن دوستی نباشد - حکم میکرد که مرد سیاسی دنبال چه کاری را بگیرد و با چه مقامی همسازی کند. چنانکه اغلب رجال سیاسی همین کار را کردند.

ولی من و معدودی انگشت شمار نتوانستیم طریق وظیفه شناسی را رها کنیم. شاید بعضی بگویند که در مرکز قدرت جایی مناسب برای خودتان نیافتید و شما را درست بیسازي نگرفتند، بنا بر این نقش معکوس بازی کردید.

دیگران را خدا میداند - اما برای من جای هر گونه پذیرائی و محبت و حسن برخورد، در اطراف سردار سپه باز بود و مکرر میگفت که: من ملک را دوست میدارم. و روزی که مقدمه «چهار خطابه» را برای شاه سابق خواندم، در حضور گروهی که غالباً زنده اند فرمود که: «من ملک را خیلی دوست داشته ام ولی خود او نخواست از من استفاده کند».

هر چه بود خطری که کشور را در نتیجه دوام هرج و مرج و غفلتهای دربار، تخویف میکرد و آزادی را بمرک تهدید مینمود، در شرف بروز و ظهور بود، و اگر کسی اندک تجربه و تفکر بکار میبست آن خطر بزرگ را بچشم میتوانست ببیند او من و رفقای من آن خطر را بچشم دیدیم!

° ° °

مجلس پنجم باز شد، شاه فرار کرد، سردار سپه فرمانروای مملکت گردید، شهر بانی و قشون و امنیه و حکام و دسته‌های سیاسی و مجلس همه در دست او مانند موم بودند - ولی افکار عامه و سواد جماعت و اغلب محافظه کاران و خانواده‌های قدیم و رجال بزرگ و معدودی هم آزادخواه و تربیت شده و متجدد باقیماندند و بانفوذ و قدرتی که مانند طوفان سهمگین غرش کنان بدر و دیوار و سنک و چوب و دشت و کوه میخورد و پیش می‌آمد، دم از مخالفت زدند و در نبرد نخستین پیروزی یافتند - من هم که در این مجلس از ترشیز نمایندگی داشتم با مخالفان جمهوری همراه بودم.

چشم و ابروی دیکتاتوری که در پرده پیشین از پس پرده نمایان بود و ما را آن اندازه بیمناک ساخت، اینک باتمام قد و قامت و سرو سنباط و هیبت و وصولت در پیش پرده ایستاده با ما سخن میدوید، رعد و برق میکند، نوید میدهد، تهدید مینماید و هر چه میخواهد میتواند کرد!

این بار نوبت جان بازیست، شوخی بردار نیست، همه یکی یکی میروند. تسلیم میشوند و عاقبت بیش از دوسه نفر نیماند، که یکی از آنها نویسنده این یادداشتهاست.

° ° °

مجلس موسسان افتتاح شد - مجلس پنجم رای خود را در نهم آبان ۱۳۰۴ داده و هنوز بر سر پاست، غالب و کلای مجلس پنجم و سایر رجال و علمای ایالات در مجلس موسسان عضویت دارند، تنها ده پانزده تن ناجور و سرسخت و بیرحم بجان وزن و بچه خود که بارای «نهم آبان» همداستان نبودند در این موسسه تاریخی دعوت نشده اند و اگر میشدند نمیرفتند!

مجلس موسسان تمام شد - شاه نو آمد و بساط خاندان کهن برچیده شد و کشور را بروزهای سعادت می نوید داد! مجلس ششم باز شد.

انتخابات تهران و حومه بالنسبه آزاد بود و رفقای ما غالباً انتخاب شدند. و من هم از تهران انتخاب شدم، درین مجلس پرده دیکتاتوری علنی ترو بدون روپوش بالا رفت و قدرت شاه نو، با اقلیتی ضعیف ولی وطن دوست برابر افتاد.

ما دوره ششم را پایان بردیم و در دوره بعد لایق آن نبودیم که دیگر باره قدم بمجلس شورای ملی بگذاریم - و چندتنی هم از رفقای ما که در دوره هفتم انتخاب شدند از وکالت استعفا دادند و در خانه نشستند... و حیات سیاسی من که بخلاف روح شاعرانه و نقیض حالات طبیعی و شخصیت واقعی من بود، پایان یافت.

من در تمام مدت عمر سیاسی خود متکی با جانب نگشته‌ام، و کمال مطلوب من جلب دینار و درهم نبوده است، از اینرو بمن تاحدی عطفت روا داشتند و امر شد که زیر نظر وزارت معارف بکارهای فنی پردازم و از آن تاریخ تا امروز مشغول آنکارم و آثاری بوجود آورده و خدمت‌های بادیات و زبان فارسی و صرف و نحو و تاریخ ادبیات کرده‌ام.

درین مدت از ۱۳۰ تا ۱۳۲ نه خود را بمرکز قدرت نزدیک ساختم و نه در صدد نزدیکی بآن منبع فیوضات بودم. بدین جرم و شاید بجرایم دیگر دوبار حبس کردند و ماهها در زندان بسر بردم و سالی تمام در تبعید اصفهان گذرانیدم.

برای کومک بمعیشت خانواده‌ام و تدارک وسیله تربیت شش فرزندم، راهی بدست نیاوردم، زیرا آزادی عمل نداشتم، و حتی از مهاجرت به هندوستان هم منع کرده بودند. ناچار خواستم دیوان شعرم را که خریداران بسیاری در ایران و هندوستان و فرنگ داشت بچاپ برسانم.

اینکار را کردم و بدیهی است که قصدم تجارت بود نه سیاست، چه دیگر خود را بانجام وظایف سیاسی مکلف نمی‌پنداشتم، بنابراین با رعایت تمامی مناسبات زمانی دیوان شعرم را بچاپخانه مجلس دادم و یکی از اهل کرم جوانمردی کرد و قیمت کاغذ و چاپ آنرا بعهده گرفت.

کتاب من تا دو بیست و هشت صحیفه بطبع رسید. ناگاه از مصدر جلال بشهربانی امر شد که آنرا تحت بازرسی و سانسور قرار دهند، از این سبب آن اوراق بالتامام ضبط شد و کار بمراجعه و رفت و آمد و بازرسی اداره سانسور شهربانی کشید، و در همین حین

حبس پنجاه و تبعید يك ساله اصفهان پیش آمد و آن اوراق و مجموعه کاغذهای چهار ورق و نیم خریداری شده، در مطبعه مجلس و در شهربانی ضایع و نفله شد و بعد از شهریور ۱۳۲۰ جز صد و چهل صفحه از آنها بدست من نیامد، قسمت‌های طبع شده را نیز از بین برده بودند!

در حیات ادبی اخیر، این لطمه را نتوانستم جبران کنم، مزاج عصبی و شدیدالتأثر من انحرافی شدید یافت، کثرت کار که لازم و ملزوم بمعیشت خانواده ام بود نیز بیشتر فرسوده‌ام کرد و از سن سی و نه سالگی تا پنجاه و چهار سالگی یعنی بهترین ایام جوانی من چنین ها و هدر شد، و از آنهمه زحمات طاقت فرسای فنی که چشم و اعصاب مرا ضعیف ساخته بود، جز قلبی مانند تاریخ سیستان و مجمل التواریخ، و مجلدات سبک شناسی و چند جلد کتاب درسی، که بطبع رسیده باقی در انبار وزارت فرهنگ مفقود یا مندرس گشت.



در بعض جراید اخیر که مزد خدمتگزاران دیرین را میدادند پیراهنی بر سر چوب کردند که من قصیده‌ای در مدح شاه سابق بنام «دیروز و امروز» گفته‌ام و حتی گفتند که من خطیب پرورش افکار بوده‌ام! چه گناه بزرگ؟

اینک کسانی که با زندگی مدت انزوای من آشنا نیستند بدانند که من مدیحه‌سرای نیستم و آثار چهل ساله من گواهد است، ولی هر گاه خدای نکرده روزی يك قصیده مانند سایرین در وصف شاه سابق میگفتم و این عمل را بقصد حفظ جان و ناموس و بقای نفس و انجام وظیفه پدری و شوهری نسبت بخانواده فقیر خود می‌کردم نبایستی مرا مورد ملامت قرار داد.

معهدنا نظر بآنکه قصد نزدیکی بشاه را نداشتم در تمام مدت انزوا نه شعری گفتم و نه تقریبی جستم و نه اظهار خدمتی کردم.

من در انجمن «پرورش افکار» عضویت نپذیرفتم، از سخنرانهای آن انجمن بیزار بودم و یکبار هم در جلسات سخنرانی و جشن پای نهادم و در کتاب چاپی که سخنرانها را طبع کرده است نامی از من نیست.

فقط در دو سال اخیر قبل از شهریور ۳۲۰ از طرف یکی از بهترین دوستانم - اصرار زیادی چه مستقیم، چه بوسیله شاگردان دانشسرا نمودند و از من شعری خواستند.

من قصیده «بید مجنون و ضمیران» را گفتم و توسط آقای قاضی که در آن روز نامه کار میکرد فرستادم.

آن قصیده را پس دادند و گفتند باید قصیده اجتماعی در مقایسه امروز و دیروز بگوئی، باز من يك سال طفره زدم، عاقبت جمعی از دوستان و حتی بعضی استادان عضو پرورش افکار را بجان من انداختند، و بالاخره صریح گفتند که: آقای «مختاری» رئیس شهربانی میفرماید که من زیادتر ازین نمیتوانم در عالم دوستی ترا حفظ کنم، باید چیزی بگوئی و شرکتی از خود نشان دهی. اینرا هم یاد آور شوم که از روز بازگشت من از منقار اصفهان و سپری شدن هزاره فرهودوسی اداره شهربانی که آنروز بریاست محمد حسین آیرم دایر بود بمن می پیچید که دست اندر کار نشر روزنامه شوم، و صریح میگفت که شاه را باید جلب کنی و الا بادلتنگی که از تو دارد بسیار برایت خطرناکست و من از این واضعتر نمیتوانم صحبت کنم، از شهودی که دخیل درین کار بودند یکی آقای فضل الله بهرامی رئیس تأمینات وقت و دیگر آقای احمد مقبل است که هر دو از این قضایا آگاهند. تفصیل آن بود که آیرم میخواست روزنامه ایران و غیره را ازین ببرد، مکرر مرا خواست و تکلیف کرد که يك روزنامه یومیه بایدره بیندازی و تشکیلات آنرا صورت بدهی و بودجه اش را بنویسی که در زیر نظر ما و بقلم تو اداره شود و هر چه خرج دارد من خواهم پرداخت. و میگفت که ما باید بین قدیم و جدید را از روی دقت مقایسه کنیم و اهمیت امروز را بمردم خاطر نشان سازیم و ضمناً از نویسندگان معاصر شکوه داشت که چیزی ننویسند که مفید و حقیقی باشد و شاه پسندد... .

من هر چه ممکن بود معاذیر آوردم و ناتوانی خود را درین کار باز نمودم و پذیرفت، حتی مبلغی وجه برای اینکار در اختیار آقای بهرامی و مقبل گذاشت.

معدلاً زیر بار نرفته بهر صورت که بود شانه از کار خالی کردم تا آنکه خوشبختانه با دیگران کنار آمد و عاقبت خود او از ایران رفت و باز نیامد و گریبان ما خلاص شد و مدت ششماه اصرار او و ملاحظه من دوام داشت!

لکن در عهد پرورش افکار که خونبارترین ساعات عصر پهلوی بود، بقدری که مقدور بود - یعنی مدت يك سال تمام بملاحظه بر گذار کردم، اما ابرام رفقا مرا

بیچاره و ناگزیر کرد، و هول موقع هم عسرو حرجی پیش آورد که اگر مروت و انصاف باشد باید بر من آفرین فرستند، این بود راز گفته شدن قصیده «دیروز و امروز» و اینرا هم بگویم که من اشعاری غیر از آن قصیده در آغاز پادشاهی پهلوی گفته ام و در «چهار خطابه» که مکرر بطبع رسیده است شاه را ستوده و اندرزها داده ام و آن اشعار هم مورد خاصی داشته و برای دفع ضرر آشکاری بوده است مربوط عدلیه و بازی خطرناکی که منجر بتوقیف نویسنده در فاصله مجلس پنجم و ششم گردید و گفتن چهار خطابه آن مخاطره را مرتفع ساخت (هر چند عدلیه در نتیجه آن داستان بکودتای داور دچار گشت) و در هیچکدام از این دو مورد برای جلب نفع و حب جاه و مقام عملی مرتکب نشدم که مستحق بیمه‌ری شوم... .

از قضا آنچه در آن اشعار گفته شده بیان واقع است و تملق و مداهنه‌ای در کار نیست. اگر هم چنین چیزی میبود باز کسی با دانستن آن اوضاع و آشنائی بوضع زندگانی من حق نداشت بر من، اعتراضی روا دارد و خاك اعتساف در دیده مروت و انصاف زند... .

بقول خواجه:

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست

سخن شناس نه دلبر اخطا اینجاست!

من میدانم که این قبیل اعتراضات و انتقادات کودکانه و غیر موثر از چه راه است، شکلی نیست قلم من که در نشر حقایق هیچوقت از خط صراحت و صداقت منحرف نشده است. پاداش دارد و پاداشش آنست که دشمنان حقیقت بر من بتازند و پیکر نجیب مرا آماج تیرهای ملامت سازند.

اما کیفیت تدوین این تاریخ:

من در وقایع شهریور در یافتیم که بسیاری از جوانان ایران که بایستی هادیان افکار و پیشروان کاروان سیاست و اجتماع آینده شوند از داستانهای گذشته هیچگونه آگاهی ندارند و برای رفع این نقیصه، چند فقره یادداشتها و تذکارهای محضوظ و مضبوط را زیر عنوان «تاریخ مختصر احزاب سیاسی» بشکل مقالاتی در روزنامه «مهر ایران» انتشار دادم.

انتشار این داستان که آنروز بسیار تازگی داشت جمعی قلیل را که مایل بنشر این وقایع نبوده گمان میکردند قضایا پنهان خواهد ماند، نسبت بمن مکدر ورنجیده ساخت، و یکی دو فقره حمله در جراید آنوقت از ناحیه همان رنجیده خاطران نسبت بنویسنده وزیر و بالای تاریخ بعمل آمد. ولی اثری که مطلوب ایشان بود در اذهان نبخشید.

این بود که اذدر دیگر در آمدند و ذهن مقامات عالی مملکت را نسبت بان تاریخ مشوب ساختند! حتی گفتند که من درباره شاه سابق سوء ادب روا داشته‌ام، این دسایس زیانهای یشماری را برای من موجب گردید و اشخاص زیادی با سرمایه های کافی بازار و اضرار من برخاستند که هنوز هم از پای ننشسته‌اند - بر من دروغها بستند و اقترها زدند و اذهان ساده لوحان را مشوب ساختند، ناراضیان دیگر نیز بر این آتش ها دامن زدند! ولی من خدای را شهادت میطلبم که این تاریخ را تنها برای خدمت بافکار عامه و ضبط وقایع کشور نوشته‌ام و ذره‌ای قصد انتقام یا انتقاد در نوشته‌های مزبور نداشته‌ام و از خوانندگان خواهش دارم. خود را از این پندار و خیال خالی کنند، سپس سراپای این تاریخ را بنظر بیطرفی درآ ورنند، آنگاه بخوبی خواهند دید که مراد نویسنده تنها ضبط حوادثی بوده است که خود در آنها شرکت داشته و قصدش خودستائی یا مذمت دیگری نبوده و نیست و همچنین در قضایای مربوط سیاست خارجی با کمال بیطرفی هرچه را حقیقت میدانسته‌ام بدون ملاحظه و جانبداری نوشته‌ام. نه با این یک سازشی دارم و نه از آن دیگر کدورت ورنجشی، همه را بیدیده دوستی مینگرم و هیچوقت در گفتن حق از طریق حقیقت پژوهی نمیگذرم.

° ° °

من با کمال صراحت اذعان دارم که مورخ نیستم. و فن من تا امروز تاریخ نویسی نبوده است و آن حوصله و مجال که مورخی باید در طلب مدارک و اسناد مطلوبه تکاپو کند، در من نیست و از حدود کتابخانه خویش و مأخذ مربوط بفن مخصوص بخود که جمع کرده‌ام نمیخواهم خارج شوم.

این کتاب نیز یادداشت‌هایی است که با مراجعه بدوره جراید و مجلات و اسناد مطبوعه در مجلس شورای ملی و اقوال مردم موثق و آنچه خود در جریان حوادث بوده و دیده‌ام ترکیب شده است و سعی کرده‌ام حتی الامکان سلسله وقایع عمده را بهم ربط بدهم -

معذک اقرار دارم که بسیاری از نقایص در آن وجود دارد و بسا از مطالب از نظر محو گردیده یا با بیجا از ایراد شده و لایق آنست که تفصیلی در آنها قائل شویم. این عیب اخیر را در پایان جلد دوم با گزاره‌های فراموش شده مانند صورت عین الدوله - سعدالدوله - علاء السلطنه - فرما نقر ما و غیر هم جبران خواهم نمود و هر اصلاحی که بعد از نشر این مجلدات از طرف انتقاد کنندگان بدست من برسد نیز بر استدرکات منظوره در پایان همان جلد اضافه خواهم کرد.

° ° °

افزایش يك مجلد بر یادداشت‌های سابق.

آنچه در مقالات «مهر ایران» نگارش یافت بقدری مورد علاقه و ستایش عامه مردم قرار گرفت که مرا بتدوین جدا گانه آن تاریخچه ترغیب نمود. از اینرو با خود اندیشیدم اکنون که باید کتابی مدون شود، همان بهتر که فصولی نیز در مقدمه کار کودتا و بیرون آمدن سردار سپه که پهلوان این داستان است بنویسم و کتابی در تاریخ مختصر پادشاهی احمد شاه قاجار که پر است از وقایع گوناگون تاریخی و مرور آنها برای تجریت و عبرت نوجوانان بغایت مفید، بوجود آورم و با وجود نبودن فرصت و وقت کافی بر آن شدم که بحکم: مالا یدرک کله لایترک کله، ترك جوشی نیمه خام بسازم و تمام کردن آنرا بخواهاندان فرصت و مجال وا گذارم. این بود که مجلد نخستین را بر آن یادداشت‌ها افزوده هر دو جلد را «تاریخ اقراض قاجاریه» نام نهادم.

هر چند گفته‌اند: من صنف فقد استهدف، و من در نگارش این کتاب خود را هدف ناراضیان ورنجیدگان از کشف حقایق قرار دادم، اما خدمتی کردم که در روی روزگار تادیرگاه باقی خواهد ماند، و همعصران را تجربتی و آیندگان را درس عبرتی خواهد بود، و اگر برخی از رجال معاصر نیز از من رنجیده خاطر شوند و بخلاف انصاف و مردانگی مرا آماج سهام ملام قرار دهند، نظر بانس و عادتتی که من و امثال مرا باین قبیل بیمهریاست، عداوت آنان را بمحبت توده مردم که بی تردید از من قدر دانی خواهند کرد می‌بخشم، و یادفراه عاجل را پاداش آجل جبران خواهم نمود.

° ° °

از کسانی که این کتاب را میخوانند تمنی دارم هر انتقادی که بخاطرشان فراز

دیاچه

آید، بنویسند و در جراید انتشار دهند، زیرا سوای آنچه خود به چشم دیده یا بگوش شنیده ام، بسا مسائل است که از قول دیگران یادداشت شده و محال نیست که در آنها خللی یا خلافتی روی داده باشد، پس من از عیبجویی هائی که بنای آن بر اصلاح متن کتابست شکر گزار خواهم بود. ولی تکذیب صرف و رد مطلق بدون آنکه پایه اش بر شرح و استدلال باشد پسندیده نیست، و حق آنست که بادللی فارغ از حب و بغض، تکذیبی که باید گرد بشرح کرده شود تا در چاپ آینده که من یاد دیگران ازین کتاب خواهند کرد لغزشهائی اگر باشد جبران شود.

اما با آنکس که بنایش بر مجادله و قصدش در آزار و خصومت است و بجای جرح و تعدیل در متن کتاب، وارد شخصیات میشود و بمولف و زندگی شخصی او ناسزا میگوید، مارا کاری نیست و باید باین قبیل مردم گفت «هر چه میخواهد دل تنگت بگو، و خواجه بزرگوار هم در این باره میفرماید:

حافظ از خصم خطا گفت نگیریم بر او

و ربحق گفت، جدل با سخن حق نکنیم

تهران تیر ماه ۱۳۲۳ - م. بهار



عکس سلطان احمد شاه - که در سفر سوم فرنگ در یکی از راهگذر ها از او برداشتند و برای اینکه نسبت باو دشمنی کرده باشند در یکی از جراید فارس انتشار دادند.

روس و سکوت دولت بریتانیا بتاريخ ۲۳ جمادی الاولی توسط قزاقها که یکدسته گارد



۱ - محمد علی شاه

مخصوص سلطنتی و از يك بريكاد تشكيل شده بودند و رئیس آنها «لیاخف» نام داشت، مجلس شورای ملی را بتوپ بست و جمعی از وکلای را تبعید کرد و چند روزنامه نویس و ناطق را کشت و گروهی را حبس کرد و مشروطه را موقوف داشت

بلافاصله فعالیت های سیاسی بین دول روس و انگلیس در مورد ایران آغاز شد و این فعالیتها بتفصیل در کتاب آبی ضبط است. جان کلام آنکه دولت روس مایل بود بدولت ایران قرضی داده شود و با آن پول اصلاحات مالی و تأمینیه شروع گردد، ولی دولت بریتانیا از دادن این قرض بدربار بی بندوبار و رجال غیر امین و تشکیلات غلط آنروز ابا داشت و معتقد بود که باید

نخست تکلیف قانون اساسی و مجلس ایران معین گردد و این قرض بتصویب مجلس بشاه داده شود. در آنروزها مناسبات دولت بریتانیا باز عمای مردم طهران و آزادی خواهان ولایات و ایرانیان خارج از مملکت بسیار دوستانه بود و در لندن نیز مرحوم پرفسور براون و عده ای از وکلای مجلس عوام و بعضی از رجال انگلستان و جراید با مشروطه خواهان همراهی های زیاد داشتند و اساساً هم بیخبر نیستیم که دولت بریتانیا با دربار قاجاریه بنظر خوب نگاه نمیکرد زیرا شاه بروسها بیشتر متمایل بود، و کشته شدن اتابک اعظم «میرزا علی اصغر خان» رئیس الوزراء در مشروطه صغیر نیز نتوانسته بود شاه را ازین خواب بیدار سازد!

۱ - مقدمه

در آغاز مشروطه دو حزب در ایران پیدا شد: مشروطه خواه و مستبد. اعیان و طبقه اول و طبقه سوم یعنی توده مردم مستبد بودند و مشروطه خواهان را بیدین و انقلابی و هرج و مرج طلب می شمردند و مشروطه خواهان که عددهشان قلیل ولی بیشتر آنان از طبقه باسواد و روشن فکر بودند، و میتوان آنان را طبقه دوم نامید، مستبدان را جاهل و ظالم و ارتجاعی و غارتگر می شمردند.

اکثریت مردم ایران ارتجاعی و اقلیت مردم انقلابی و متجدد بود و چون بعضی از علمای بزرگ با مشروطه و انقلاب موافقت کردند و سیاست انگلیس نیز محرمانه از مشروطه حمایت میکرد و مظفرالدین شاه نیز سیاستی عاقلانه و درباریانی دانا نداشت، در ۱۳۲۴ اقلیت برای اکثریت مسلط گردید و تجدید بر ارتجاع فایق آمد و قانون اساسی امضا شد.

آنروز هر کس برخلاف آزادی عقیده و آزادی قلم و مجلس و حکومت ملی و قانون دم میزد و این اصول را خلاف دیانت و مخالف مصلحت کشور می شمرد مرتجع و مستبد نامیده میشد، کمترین مجازاتش این بود که داخل کارهای مملکتی نشود و اگر بمصلحت خود میخواهد رفتار کند در خانه اش بتمرگند یا گورش را گم کند!

رفته رفته مرتجعین حس کردند که مقاومت در برابر این قوه تازه و حزب نوظهور فایده ندارد. اول ساکت شدند، بعد خود را داخل مشروطه خواهان کردند یعنی با احزاب سیاسی پیوستند.

مجلس اول از ۱۸ شعبان ۱۳۲۴ تا ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ دوام آورد، و مهمترین کارش اصلاحات مالی و تدوین قانون اساسی و متمم آن بود!

در سنه ۱۳۲۶ محمد علی شاه پسر مظفرالدین شاه مساعدت معنوی دولت تزاری

۱ - قانون اساسی در ایران که قسمت اساسیش ترجمه از قانون اساسی دولت بلژیک است با اسم نظامنامه اساسی مشتمل بر ۵۱ اصل مورخه ۱۴ ذی القعدة ۱۳۲۴ و متمم قانون اساسی مشتمل بر ۱۰۵ ماده که در حقیقت اصول عمده قوانین اساسی در همین متمم مندرج است، در تاریخ ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ امضا شده است.

نتیجه فعالیت های سیاسی این شد که پولی بدست شاه نرسید و مالیات مملکت در آن سال درست وصول نشد، زیرا هم اغتشاش زیاد بود، هم از طرف علمای نجف حکم شده بود که رعایا بشاه مالیات ندهند، بنابراین یکباره کلاه شاه و دربار پس معرکه ماند. بی پولی کار را بجائی کشانید که شاه ناچار شد قدری از جواهرات سلطنتی را تریسط « گاهران میرزا » پدر زن و عموی خود، نزد بانک روس گرو بگذارد و پولی تدارک کند... از طرف دیگر در ولایات و ایالات طغیانها برخاست و در طهران جمعی در سفارتخانه های بریتانیا و عثمانی پناه بردند.

ستار و باقر دوتن از طبقات فرودین در تبریز علم طغیان برافراشتند و بقدری قوی شدند که تبریز و توابع را بدست آوردند و در تحت رایت « انجمن ایالتی » حکومت را در دست گرفتند و شاه ناچار شد « سلطان عبدالمجید میرزا عین الدوله » را با سپاهی از نظامی و چریک و الوار بدفع طاغیان گسیل دارد، و عاقبت منجر بدخالت قوای نظامی روس گردید.

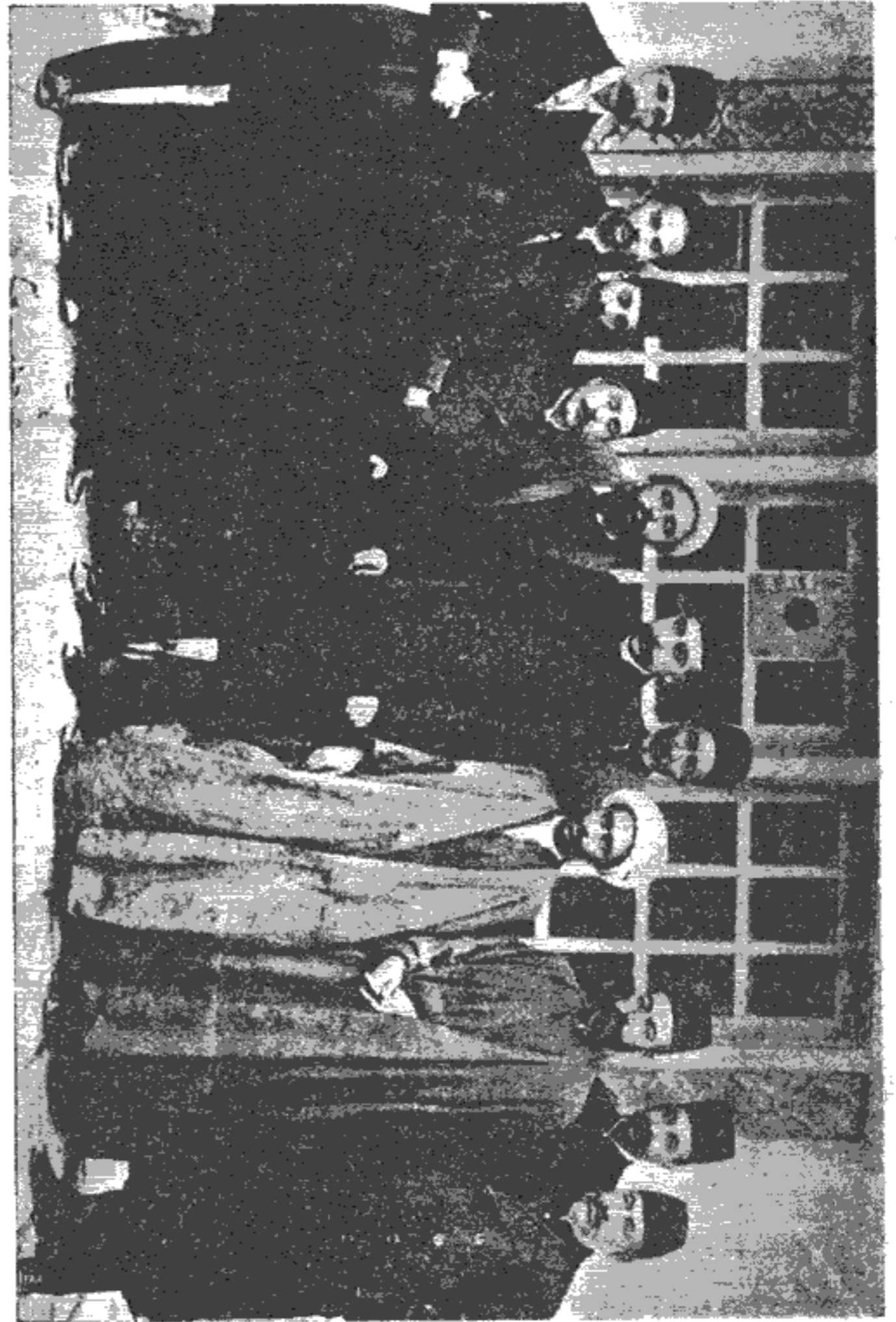
سید عبدالحسین نامی در لار و نیریز قیام کرد و رایت طغیان برافراشت ولی عاقبت بر قوای چریک محلی غالب نیامد.

خوانین بختیاری بریاست صمصام السلطنه و ضرغام السلطنه باصفهان تاختند و علی قلیخان سردار اسعد نیز از فرنگستان بآنان پیوست و اصفهان را گرفته بسوی مرکز حرکت کردند.

نصر الدوله ملقب بسپه دار هم در گیلان جمعیتی فراهم کرده بطهران رو آوردند و این دو قوه یعنی قوای بختیاری و مجاهدان گیلانی و ارمنی در اول ماه رجب ۱۳۲۷ هجری قمری طهران را فتح کردند. این قوی از روز حرکت تا روزی که خبر تحصن شاه بسفارت روس در زرگنده شایع شد، همواره از طرف رجال و آزادیخواهان بریتانیا و آزادیخواهان ایرانی در داخل و خارج از ایران مساعدتهای مادی و فکری می گرفتند.

۲ - پادشاهی سلطان احمد شاه

فاتحان پایتخت پس از خلع پدر فرزند خردسال او را که سلطان احمد میرزا نام داشت و ولیعهد رسمی بود پادشاهی برداشتند و چون صغیر بود « عضد الملک » را که از معمرین



از راست: سفیر الدوله صائق - نصر الملک - سید حسن تقی زاده و دیگران
۲ - عده ای از نمایندگان مجلس اول - حاج میرزا آقا قوش - حاج میرزا ابراهیم آقا - مرتضی قلیخان - وثوق الدوله - رئیس البیمار آقا رضا -

خاندان قاجاریه و ایلخانی عشیره مزبور بود به نیابت سلطنت بر گماشتند.

شاه مخلوع از ایران رفت و دولت جدید با او بوساطت و شفاعت دولتین روس و انگلیس که در حمایت آنان پناه گرفته بود، قراری گذاشت که تا او در امور ایران دخالت نکرده است دولت ایران همه ساله باو حقوق کافی بدهد.

شاید اگر حمایت خاندان رمانف که بموجب معاهده ترکمان چائی تعهد کرده بودند از خاندان عباسیه میرزا، نایب السلطنه حمایت کنند نمیبود این طفل پادشاهی نمیرسید. کسی چه میداند، شاید اگر همان روزها که رجال فاضل و قوای بالنسبه صالحتری زمام امور را در کف داشتند و هنوز رتجعین و احرار مخلوط نشده بودند و درباریان

فاسد قدیم در سایه دربار کهنه خود را داخل صف انقلابیون نکرده بودند، کلک قاجاریه کنده شده بود و شاید دولت صالحتری ایجاد میشد؟ اما هر چه بود کاری بود و شد «احمدشاه» پادشاهی برداشته شد، و مجلس دوم با انتخابات مخفی و دو درجه از افراد انقلابی و فاضل انتخاب و تشکیل گردید.

۱ - نظامنامه انتخابات بار اول در ۲۰ رجب ۱۳۲۴ قمری هجری توسط انجمنی از طرف دولت مرکب از تربیت شدگان مانند میرزا احتشاج مشیر الملک (مرحوم مشیرالدوله پیرنیا) و مرتضی قلیخان صنیع الدوله و معبر السلطنه و معبر الملک و عده دیگر مبتنی بر انتخاب طبقاتی تهیه شد و متهمین بفساد عقیده از انتخاب محروم بودند و رأی دهندگان بایستی ۲۵ سال داشته باشند و شروط سخت دیگر - و قرار شد که هر وقت ۶۴ نفر (بقیه در ذیل صفحه ۷)



۳ - احمد شاه در کودکی

° °

محمد علی میرزا بروسیه رهسپار شد و آرام نگرفت و پولی راه انداخته سال بعد باتفاق برادرش شعاع السلطنه وارد استرآباد گردید. گفته شد که روسهای تزاری نیز او را تشویق کرده بودند و علت اصلی، آمدن مستشار مالیه امریکائی موسوم به «مرگمان شوستر» بود بایران که معروف بود این کار با موافقت دولت بریتانیا صورت گرفته است و دموکراتها هم از او حمایت میکردند. باری شاه مخلوع وارد شد و لشکری از ترا که بهم بست و دو ستون از دو طرف یکی بریاست «رشید السلطان» از راه مازندران و دیگر بسرداری «سردار ارشد» از راه شاهرود و سردره خوار بسوی طهران گسیل داشت. در همین حین شاهزاده سالارالدوله برادر دیگرش هم بطمع پادشاهی از سمت غرب باتفاق عشایر کلهر بسوی مرکز حمله کرد و دولت جدید ملی این هر سه ستون خطرناک را درهم شکست و خرد و لاش کرد و محمد علی میرزا بروسیه بازگشت و سالارالدوله نیز بار دیگر بدولت عثمانی پناه برد و سرداران این سپاهها: داود کلهر و رشید السلطان و سردار ارشد بدست مجاهدان بختیاری و قوای ملی کشته شدند.

(بقیه در ذیل صفحه ۶)

وکلای پایتخت که حد نصاب بود - در مجلس حاضر شوند مجلس بتواند داخل مذاکره و رأی شود و مجموع عده نمایندگان ۱۶۲ تن بود.

در ۱۳ جمادی الاخری ۱۳۲۷ که دولت مرکزی مصمم گردیده بود برای اقطاع و اسکات قیامهای ملی مشروطه بدهد هیئت مرکب از ۱۶ تن بامر دولت انتخاب شد و این هیئت بآراء عمومی مراجعه کرد یعنی در اصلاح قانون انتخابات بانجمن های ایالتی و ولایتی که در بعضی ایالات دایر شده بود رجوع کرد و از آنها اجازه خواست و انجمن های نامبرده انجمن ایالتی تبریز را وکیل کردند و انجمن مذکور نیز اختیار را بهمان هیئت واگذار کرد و قانون انتخابات دو درجه و غیر مستقیم را تهیه دیدند و مجلس دوم با این قانون انتخاب گردید. درین قانون اصلاحاتی بعمل آورده بودند منجمه عده وکلا ۱۲۰ نفر شد و شرط انتخاب کنندگان از ۲۵ سالگی به ۲۰ سالگی تنزل داده شد. علاقه ملکی نمایندگان قید شد؛ داشتن سالیانه ۵۰ تومان عایدی یا پرداختن مالیاتی در سال بمبلغ ده تومان یا داشتن تحصیلات که ازین قیود معاف باشد و داستان اتهام بفساد عقیده نیز چنین اصلاح شد که نزد حاکم شرع ارتدادش ثابت شده باشد.

مجلس دوم در تاریخ ۲۸ شوال ۱۳۲۹ قانون انتخابات را اصلاح و طبق مراسم دموکراتها مستقیم و یکدرجه و عمومی کرد و عده وکلا ۱۳۶ تن گردید و علت اینکه مجلس دوم توانست این کار را بکند آن بود که دولت قبل از انتخاب وکلا اعلام داشت که بایستی وکلای دوره دوم باحق تغییر قانون انتخابات وکیل شوند.

۳- ناصر الملك

عضد الملك مردی معمر و متین و مقید بفیود کامل ملیت بود. او درین بینها

مرحوم شد و این اتفاق در عصر مجلس دوم صورت گرفت. مجلس تصمیم گرفت برای نیابت سلطنت کسی را انتخاب کند.

نامزد دموکراتها، میرزا حسن خان مستوفی - الممالک، و نامزده اعتدالیون، و بیطرفان مجلس که دارای اکثریت بودند، ابوالقاسم خان ناصر الملك، بود.

علی قلی خان سردار اسعد هم داوطلب بود و هر گاه اعتدالیون از پیشرفت ناصر الملك نوید میشدند بسردار اسعد رأی میدادند. بدین سبب شاهزادگان متنفذ مانند فرماقرما و عین الدوله نیز با انتخاب ناصر الملك راغب بودند که مبادا سردار اسعد انتخاب شود و درین

باب مساعی و مصارف بکار بردند و عاقبت ناصر الملك به نیابت سلطنت انتخاب گردید و او بود که مجلس را ملزم ساخت که و کلا هر يك مسلك و عقیده سیاسی خود را معلوم سازد و در نتیجه این اصرار، دموکراتها و اعتدالیها و سایرین مرامنامه‌های خود را در مجلس اعلام داشتند.

۴- احزاب سیاسی و مجلس دوم

در سال اول فتح تهران رجب ۱۳۲۷ قمری مطابق ۱۹۰۸ میلادی در ایران دو حزب پیدا شد: یکی انقلابی، دیگر اعتدالی و در همان سال بعد از افتتاح مجلس دوم این دو حزب با اسم «دموکرات عامیون» و «اجتماعیون اعتدالیون» رسمی شد و خودشان را بمجلس معرفی کردند.

احزاب دیگر نیز مثل «اتفاق و ترقی»، وجود داشت اما چون در مجلس نماینده حسابی نداشتند گل نکرده کاری از پیش نبردند.



ه - ناصر الملك

دموکراتها که ۲۸ نفر بودند مخالفان خود یعنی اعتدالیون را که ۳۶ تن میشدند ارتجاعی مینامیدند، زیرا آن حزب هوا دار روش ملایمت و رعایت سیر تکامل بود و اعتقاد بکشتن واز میان بردن مستبدان و ارتجاعیها نداشت و از نیرو بیشتر اعیان بدان حزب پناه میبردند. سپهدار اعظم تنکابنی، سردار محیی، دولت آبادیها، سید عبدالله بزرگ بهبهانی، سید محمد بزرگ طباطبائی دو پیشوای مشروطه - و غالب منتقدین و ناصر الملك نایب السلطنه و فرماقرما و غالب اعیان و روحانیان و اکثریت مجلس دوم طرفدار یا عضو این حزب

شدند. اینها دموکراتها را انقلابی و تندرو میخواندند و درجراید خود از آنان انتقاد میکردند و احياناً از تهمت های دینی و تکفیر خود داری نداشتند. حزب اعتدال با ۲۴ نفر مؤتلفه و ۴ اتفاق و ترقی و ۳ تن طراز اول و ۷ نفر بیطرف ائتلاف داشتند.

دموکراتها که يك بند مرامشان «اللهك كامل قوه سياسي از قوه روحانی» و بند دیگر «ایجاد نظام اجباری» و بند دیگر «تقسیم املاک بین رعایا» و دیگر «قانون منع احتکار» و «تعلیم اجباری» و «بانک فلاحتی» و «ترجیح مالیات غیر مستقیم بر مستقیم» و «مخالفت بامجلس اعیان» و غیره و غیره بود، مورد هجوم علما و گروه انبوهی از رعایا و توده قرار گرفتند. اما نظر باینکه افراد فعال و صاحب عقیده و با ایمان و حرف زن و چیز نویس در میان آنها زیاد بود و اساساً منتقد و تندزبان

بوده هوادار فقرا ورنجبران معرفی گردیده بودند ، موفق شدند که در مجلس فراکسیون ۲۸ نفری بوجود آورند و در خارج افراد کثیری از جوانان و غیر جوانان طبقه دوم را بنخود جلب نمایند و چند روزنامه خوش قلم و موجه و مشهور مانند ایران نو در تهران - شفق در تبریز - نو بهار در خراسان منتشر سازند و مخالفان خود را بنام محافظه کار و ارتجاعی و آخوند و سرمایه دار و اشراف و اعیان بیاد انتقاد بگیرند .



۶ - سید عبدالله مجتهد بهبهانی طاب ثراه

* * *
 رؤسای دموکرات «سید حسن تقی زاده» و «حسینقلی خان نواب» و «سلیمان میرزا» و «وحیدالملک» و «سید محمد رضا مساوات» بودند و رؤسای اعتدالیون «میرزا محمد صادق طباطبائی» و «میرزا علی اکبر خان دهنخدا» و «حاج میرزا علی محمد دوات آبادی» و «حاج آقای شیرازی» و «قوام الدوله شکرالله خان» بودند . علمای بزرگ مانند «سید عبدالله بهبهانی» و «سید محمد طباطبائی» و سایر ارباب نفوذ هوا دار حزب «اعتدالیون و اجتماعیون» شده و ناصرالملک نایب السلطنه و سپهدار اعظم نیز طرفدار این جمعیت بودند . خوانین بختیاری غیر از «مرتضی قلیخان» پسر صمصام السلطنه که در فراکسیون اعتدال عضو بود مابقی مخصوصاً سردار اسعد باهر و طرف راه میرفتند زیرا مستوفی الممالک که نامزد نیابت و ریاست وزرائی دموکراتها بود باخوانین بختیاری دوستی داشت .

* * *
 ضدیت و دشمنی بین این دو حزب از آغاز فتح تهران بروز کرد ، کار بکشت و



۷ - مسترشوستر

کشتار هم کشید و بالاخره سید عبدالله بهبهانی را کشتند و گفته شد که مجاهدین دموکرات او را کشته اند . نتیجه این شد که علما بنخلاف تقی زاده بنجف چیزها نوشتند و از طرف مرحوم آخوند لایحه ای منتشر کردند که بحزب دموکرات توهین کرده بود ، بالاخره سید عبدالله کشته شد و تقی زاده با آنکه وکیل مجلس بود ولیدر جمعیت ، نتوانست در ایران بماند و از ایران خارج شد یا او را خارج کردند و تا زمان حکومت «پهلوی» بایران بازگشت نکرد .

* * *
 مجلس دوم در نتیجه اتمام حجت (اولتیماتوم) روسها در مورد مسترشوستر مستشار مالیه امریکائی و اخراج او تشنجی سخت بنخود گرفت و نبرد عینی بین دموکرات و اعتدال در کار شد ، عاقبت دموکراتها مغلوب گردیدند و مسترشوستر از ایران رخت بر بست و مجلس هم در اواخر ۱۳۲۹ بسرآمد و ناصرالملک دیگر انتخابات را تجدید نکرد . بعد از بسته شدن مجلس از طرف دولت و نایب السلطنه تمام رؤسای حزب

دموکرات و جمعی از افراد اعتدالی بقم تبعید شدند . جراید بسته شد ، در ایالات هم پس از قصای روس‌های تزاری جراید دموکراترا بستند و مدیران آنها را بتهران و جاهای دیگر تبعید کردند . نویسنده هم یکی از کسانی بود که در خراسان بخلاف فشار و ظلم تزاریان مقالاتی مینوشت و درین وهله روزنامه اش «نوبهار» و «تازه بهار» توقیف و خود با نه نفر از افراد حزب بتهران تبعید شد .

۴ - روابط سیاسی احزاب

حزب دموکرات با انگلیسها روابط خوبی داشت و مأمورین بریتانیا در ایالات باین حزب روی خوشی نشان میدادند و حزب اعتدال با روسها مناسبات خوب داشت . دولت تزاری با رجال متنفذ ایران و سرمایه داران دوست بود .

ناصرالملک خود روابط سیاسی دولت را با انگلیسها محکم کرده ، حزب دموکرات را برانداخت و درین راه جلب توجه کامل دولت تزاری را بعمل آورد . این حالت دوام داشت تا جنگ بین الملل بر سر کار آمد .

پیش از طلوع جنگ بین الملل (رمضان ۱۳۳۲ قمری) کار احزاب خاصه حزب دموکرات زار شده بود ، زیرا دولت انگلیس و روس هر دو برضد آلمان متحد شدند ، و در ایران باعداوتی که میان روسهای تزاری و دموکراتها بود هر دو دولت شرکت کردند و ازینجا توجه دموکراتها که همه امیدشان در مقابل مخاطرات روسیه بانگلستان بود از دولت مزبور منحرف گردیده بسوی متحدین اروپای مرکزی معطوف گشت .

۵ - سقوط ناصرالملک

بعد از تعطیل مجلس دوم سه سال و کسری ناصرالملک زمامدار مطلق بود و با کمال خشونت با احزاب و احرار رفتار میکرد . نفوذ روس در ایالات شمالی بیحد و روز افزون شده بود ، در امور داخلی مداخله میکردند و با دموکراتها که هنوز در بعضی ایالات خاصه خراسان کیته و تشکیلات داشتند مخالفت میورزیدند و اتباع روسیه بر رجال کشور بزرگی میفروختند . من در آن تاریخ در شماره ۵۵ نوبهار مورخه ۸ شعبان ۱۳۳۲ منطبعه مشهد مقاله‌ای نوشتم که چند قسمت از آنرا نقل میکنم :

« آن دستی که انقلاب ایران را خنثی گذاشت ، آن دستی که زعما و قهرمانان انقلاب را نابود ، و مضمحل ساخت ، آن دستی که سه سال مارا از نعمت مشروطه محروم داشته و هنوز هم دارد . علی‌رغم ، آرزوهای سیا-یون ایران کارشکنی میکند »

« ساده لوحان و کوتاه نظران گمان میکنند که کار ایران بمظفریت يك سلسله سیاسی (مراد حزب ، اعتدالست) و معدوم شدن يك جمعیت سیاسی دیگر (دموکراتها) اصلاح شده و رو بطرف اصلاحات ، خواهد رفت . اما خبر ندارند که همین مسئله یگانه سبب بدبختی و فلاکت ایران خواهد شد . »

« بسته بودن متعادی پارلمان ، انفکاک قوای حریت خواه ایران ، تبعید عناصر فعال مشروطه ، زمامداری ، مرنارد بلژیکی ، درخزانه داری ، تأخیر و اهمال در امر انتخابات ، عدم مداخله مستخدمین ، سویدی در شمال ، شاعت صمد خان در شمال غربی ، هجوم رنجبران خارجه از شمال بسرحداث ، آشکار ، مینازد که آئینه ایران سیاه خواهد بود »

۵ ۵ ۵

درین اوان شاه بحد بلوغ سیاسی رسید و در ۲۷ شعبان ۱۳۳۲ قمری مطابق ۳۰ سرطان تاجگذاری کرد و ناصرالملک سقوط کرد و روز ۱۸ رمضان بدون اینکه نطقی بکند یا شرح کارهای دبرینه خود را بنویسد مانند کسیکه میگریزد بفرنگستان گریخت ۱۱ ناصرالملک قبل از سقوطش اعلان انتخابات را در ایران منتشر کرده بود و بعد از رفتنش انتخابات دوام داشت ، اما اگر انتخابات در عهد او تمام میشد شاید اثری از حزب دموکرات در مجلس سوم مشهود نمیشد ، معذک باز اکثریت این مجلس تقریباً با حزب اعتدال شد .

۶ - جنگ بین الملل دموکراتها را نجات داد

در جنگ بین الملل احمد شاه بالغ بود و تازه بتخت نشسته و ناصرالملک رفته . مجلس سوم باز شد و دموکرات و اعتدال در مجلس عضو بودند و تشنجات سختی هم در این مجلس بین دستجات رخ داد . گاه ائتلاف میکردند و گاهی بوسیله سازش با فراکسیون بیطرف اکثریتی بوجود میآوردند . دموکراتها این نوبت زیادتیر بودند ، اعتدالیون بدو

۱ - ناصرالملک در مدت دیکتاتوری سه ساله اش بمیل خود و بمیل دولتی بدموکراتها هر چه ممکن بود سخت میگرفت و حتی دولت بریتانیا که گفتیم بدموکراتها بد نبود درین مدت با روسها همداستان شد

(بقیه در ذیل صفحه ۱۴)

دسته تقسیم شده بودند دسته‌ای آزادیخواه و دسته‌ای روحانی و گفتگو بر سر سیاست خارجی بود، تا اینکه فشار متفقین از طرفی و تحریکات متحدین از طرف دیگر موجب شد که افکار بدو طبقه قسمت شود. هوا داران متحدین و هوا داران متفقین، دموکراتها و اغلب اعتدالی‌ها در نتیجه این قضایا بهوا داری متحدین «آلمان و دوستانش» از تهران هجرت کردند و از جلو هجوم دسته‌ای از سپاهیان روسی که از قزوین بسوی تهران بیهانه تأمین پایتخت می‌آمد بطرف قم رهسپار شدند. مرحوم مستوفی‌الممالک رئیس دولت بودشاه را میخواست از تهران حرکت بدهد ولی این واقعه صورت نگرفت، اما غالب و کلا چنانکه خواهیم دید - باشاره دولت بقم رفتند و از آنجا مهاجرت نمودند.

۷ - برگردیم يك سال قبل

درین سال (۱۳۳۴ قمری هجری) انقلابات و تشنج عجیبی در ایران پیدا شد. قبلاً میدانستیم که حزب دموکرات و قسمتی از آزادیخواهان سایر احزاب در عهد ناصر الملک بفشار دولت روس گرفتار بودند و غالباً در حال تبعید و بازداشت بسر میبردند. جراید ملی «ایران نو»، ارگان دموکرات و روزنامه «شوری» ارگان اعتدالیون و روزنامه «استقلال ایران»، ارگان اتفاق و ترقی و «شرق» مستقل و بسیاری دیگر از جراید توقیف شدند. در ایالات نیز روزنامه های ملی «نوبهار» در مشهد و «شفق»

(بقیه از ذیل صفحه ۱۴)

در انتخابات که در جمادی الاولی و رجب ۱۳۳۳ اعلان گردید انتظار میرفت که شکست قطعی دموکراتها صورت پذیرد و حتی در محافل سیاسی تهران گفته میشد که در این دوره از حزب دست چپ کسی انتخاب نخواهد شد و در انتخابات تهران هم یک نفر دموکرات انتخاب نشده بود. دموکراتها را ناصر الملک و روسها بزعم خود محو کرده بودند. سفیر انگلیس ناوتلی باطمینان و غرور در متحدان المال محرمانه خود بفونسلهای انگلیس در ایران مورخه ۲۵ ربیع الثانی ۱۳۳۳ نوشت که «کلیک دموکراتها کنده شده است، اما در حقیقت دموکراتها در ایالات ریشه دوانیده بودند، خاصه خراسان و اصفهان و فارس و کرمان و در همه این ایالتها اکثریت با دموکراتها بود و در انتخابات ثانوی تهران که بعد از افتتاح مجلس برای هفت نفر وکلای نازه که بوزارت از مجلس بیرون شده بودند اعلان گردید اکثریت قاطع نصیب دموکراتها گردید. عده دموکراتها در مجلس سوم ۳۱ و اعتدالی ۲۹، هشت علمیه ۱۴ و بیطرف که با دموکراتها ائتلاف کرده بود ۲۰ نفر بود و ناچار درین مجلس حزب اعتدال دو دسته شدند و یکدسته آنها با دموکراتها ائتلاف نمود.

در تبریز از طرف دولت یا بفشار روسها توقیف گردیدند.

بعد از افتتاح مجلس سوم حکومت مشروطه بار دیگر بوجود آمد.

جراید ملی از نو جان گرفتند، روزنامه «نوبهار» بمدیریت مؤلف در تهران بجای ایران نو دایر شد، روزنامه «شوری» بمدیریت ناصر الاسلام گیلانی بمساعدت حزب اعتدال دایر گشت، روزنامه «رعد» که از جرائد مستقل و متکی بحزبی نبود بمدیریت «سید ضیاء الدین طباطبائی» دایر گشت و جریده هفتگی بنام «عصر جدید» بریاست «متین السلطنه» راه افتاد، سوای اینها روزنامه های دیگر «ستاره ایران» دموکرات و «بامداد روشن» هوا دار اتحاد اسلام و جراید دیگر بوجود آمد.

از همه این جراید فقط «رعد» و «عصر جدید» بهوا داری صریح متفقین یعنی روس و انگلیس چیز مینوشتند، ولی باقی جراید نظر بسوابق حزبی و تأثیر شدیدی که از عملیات روسهای تزاری و سکوت عمیق انگلستان در برابر مظالم حضرات داشتند طوری از متفقین رنجیده بودند که میتوان گفت اکثریت افراد احزاب و مطلق روزنامه نگاران از همان بدو امر و طلوع ستاره جنگ بهوا داری متحدین دل بستند و این احساسات یکباره عمومی شد، و تدابیر مأمورین ترک و آلمان و اتریش نیز مزید علت گردیده بانقلاب فکری و قلمی و عاقبت بقیام حزبی و مهاجرت پیوست.

باید گفته شود که دولت تزاری بعد از عقد معاهده ۱۹۰۷ و تعیین مناطق نفوذ روس و انگلیس در ایران تصمیم گرفت که در منطقه نفوذ خویش دست بکار شود و بمداخلات مستقیم در امور داخلی ایران آغاز کند!

چنانکه دیدیم بعد از قیام ستارخان در تبریز بیهانه آوردن آرد و حفظ اتباع روس، سالدات وارد آذربایجان کرد، و بعد از قضیه شوستر و دادن اولتیماتوم در ۱۳۲۹ نیز قوای بقزوین و استرآباد و خراسان وارد کرد و بتحریک مفسدین در خراسان آشوبی برپا نمود و سید محمد طالب الحق برادر سید علی آقای یزدی مجتهد و یوسف خان هراتی و جمعی دیگر را واداشت که در مسجد و صحن رضوی گرد آمده برضد حزب دموکرات و مشروطه خواهان و عاقبت بخلاف حکومت مرکزی و بهواداری محمد علی میرزا که در استرآباد بود قیام کردند و گروهی یگانه را کشتند

و جمعی مسلح دور خود جمع کردند و افکار عوام را زهر آگین ساختند و امنیت را از خراسان سلب نمودند بحدی که حاکم از خلع سلاح آنان عاجز شد و دموکراتها که میتوانند از آنها جلوگیری کنند بفشار روسها قبلاً تبعید شدند^۱ و چون میدان خالی شد خود روسها بر مفسدین تاختند و صحن و مسجد و حرم و گنبد را هدف توپ ساختند و بفجایع تاریخی دست زدند و از رؤسای اشرار یوسفخان را که اسناد در دست داشت در حین گریز فرستادند و کشتند و طالب الحق را بروسیه گریزانیدند!^۲

روسها علاوه بر این مفسدتها در امور داخلی نیز مداخله میکردند و مقدمات دست اندازی در منطقه نفوذ خود را فراهم میآوردند، خاصه که ناصر الملک و سایر رجال هم خود را تسلیم آنان کرده و در قبال تقاضاهای مأمورین روس و مستشاران بلژیکی (از قبیل مسیو مرنارد خزانه دار و همکاران دیگر او که باروسها متحد و همداستان بودند) مقاومتی بروز نمیدادند و ناصر الملک صریح میگفت که ایران رفته است و امیدی ببقای استقلال و تمامیت ملکیه این کشور نمیتوان داشت! و حتی از این سخنان یأس آمیز و زهر دار با شاه جوان نیز گفته میشد و شاه را بجمع مال و نومییدی از مردم و مملکت تشویق و راهنمونی میکرد!

با این مقدمات در واقع کمتر کسی از عقلا بود که امیدی ببقای کشور داشته باشد و مداخلات دولت روس امید را در قلوب حساسترین فرد ایرانی میکشت و فقط معجزی میتوانست ایران را از شر مداخلات روسیه و از زیر بار یأس و سخنان زهر آگین زعمای بدبخت و مأیوس نجات دهد - و این معجز جنگ بین الملل بود!

آری جنگ بین الملل احساسات فشرده و فسرده مذکور را منبسط و گرم کرد و خبر فتوحات سر بازان آلمان در روسیه ایرانیان حساس را که از روسها نا امید و از انگلستان رنجه خاطر بودند بهو اداری متحدین و ادار کرد!

۸ - مهاجرت شروع شد

مجلس سوم که اکثریت و اقلیت نامعلومی داشت توسط شاه مفتوح شده بطرفی ایران در جنگ اعلام گردید. مجلس مزبور از آغاز گشایش گرفتار این بحران فکری شد، چرا که نیز دچار حرارت و هیجان شدیدی شده بودند، فعالیتهای سیاسی از طرف سفارتخانهها روز افزون شده بود. تقی زاده در برلن بود و از آنجا کسانی را بتهران فرستاده و با کمیته دموکرات مذاکراتی داشتند، بالجمله معلوم شد کمیته دموکرات در تهران با قسمتی از افراد فرا کسیون دموکرات متحد شده اند و با ژاندارمری که بریاست معلمان سویدی دایر بود نیز همدستی در کار است.

متفقین از این قضایا خوششان نمی آمد و اندیشناک بودند و اعتماد آنها از اداره ژاندارمری سلب شده بود و تهران در نظر آنها یکپارچه « بمب » بود که برخلاف آنان ممکن است منفجر شود، چنانکه مرحوم «تین السلطنه مدیر عصر جدید» در مقاله ای بتاريخ پنجشنبه سوم محرم الحرام ۱۳۳۴ نوشت: «سالیهای قبل در تهران پایتخت ایران هیئت های مسلح از روسی، آلمانی و عثمانی حرکت نمیکرد، اسلحه و بمب از اطراف ما (بطوریکه میتوان گفت تمام ما در روی بمب حرکت میکنیم!) بتهران وارد نشده بود!... باری معلوم است که این عبارات تا حدی اغراق آمیز بود و برای رفع جهانه حرکت قشون روس از کرج بمرکز نوشته شده بود، اما بی هیچ هم نبود!...»

این حالات موجب گردید که روز آخر ماه ذیحجه ۱۳۳۳ یکمده قشون روس که عده آنها بتفاوت از یک هزار و هفتصد تا دو هزار نفر بود از قزوین بقصد تهران حرکت کرد و مستوفی الممالک رئیس الوزراء تصمیم گرفت که شاه را از پایتخت حرکت داده باصفهان ببرد و قبلاً هم بکمیته دموکرات و بعضی و فلا محرمانه دستور داده بود که از تهران بقم رهسپار شوند و این دستور را در قصر ایض بمن و شاهزاده سلیمان میرزا شخصاً داد و گفت: از تهران بروید - و بالاخره ژاندارمری با مهمات و افسرای دول

۱ - من یادداشتها می داین قضایا دارم و نیز تاریخی از روی اسناد و مدارک رسمی و کتاب سیر دولت ایران در قضایای سه ساله نیمه جنگ، یعنی تا سال ۱۹۱۸ نوشته و در روزنامه نوبهار همان سال چاپ شده است که مجموع یادداشتها و این تاریخ انشاء الله در موقع فرصت طبع خواهد رسید و از روی آن اسناد معلوم میشود که گناه انقلابات ایران زیر سر دولت تزاری است.

۱ - رجوع شود به صفحه ۱۲ این کتاب.

۲ - طالب الحق بایک پسر و یک زن از روسیه به بصره رفت و آنروزها جنگ شروع شده بود، وی از بصره وارد کربلا شد و بجرم جاسوسی توسط حریت عثمانی توفیق گردید و در بغداد با امر محاکم نظامی تیرباران شد و پسرش هم بیمار شد و مرد!

متحدہ سفیر آلمان، و جمعی از نمایندگان مجلس و مردم متفرقه بسوی قم عزیمت کردند. من در نو بہار بعد از دریافت خبر حرکت قشون روس بسمت تہران مقالہ ای نوشتم کہ عنوانش «دشمن حملہ کرد!»، بود و يك شماره دیگر نیز بعد از آن منتشر شد و مقالہ ای تحت عنوان «دوست ہم حملہ کرد!»، در پاسخ مقالہ عصر جدید کہ بالاتر ذکر شد نگاشتم و این روزنامہ بلافاصلہ توقیف گردید و بمن اشارہ شد کہ از تہران خارج شوم!

۹ - حرکت و مهاجرت

اینک قسمتی است کہ از روی یادداشتہای تاریخی مفصلی کہ در همان اوقات نوشتہام نقل میکنیم:

«شب پنجم محرم ۱۳۳۴ رقتم در ہیئت وزرا کہ در قصر ایض تشکیل شدہ بود، مستوفی الممالک با چشم بیحالت خود بگاہ میکرد، سپہدار اعظم فقط خود را حرکت میداد و با کلاہش بازی مینمود، چیزی کہ در آن جلسہ نبود دوفکر موافق بود... من برخاستم و رقتم با طاق دیگر و رئیس الوزرا پیغام دادم کہ با شما کاری دارم ممکن است تشریف بیاورید این اطاق... عقابی از چوب فوقل جزء مبل این اطاق بود کہ بالہایش شکستہ و لاق شدہ و آویزان بود، دیدن این عقاب تقوی لقم مرا از دیدار قیافہ با جرأت کلنل ادوال رئیس تشکیلات ژاندارمری کہ میگفت: روز انتقام فرارسید! منصرف کرد، وبالہای او را راست کردم. ادوال رفت، شہزادہ سلیمان میرزا لیدر حزب دموکرات و فراکسیون آمد و رئیس الوزرا ہم تشریف آوردند، سہ تن در گوشہ



۸ - مستوفی الممالک

تاریخ احزاب سیاسی ایران

اطاق نشستیم، از حرکت سپاہیان روس بسوی تہران صحبت کردیم و بالاخرہ پرسیدیم: چه باید کرد؟ فرمودند: باید شاہ را برداشت و رفت!

و سپس ہم بما توجیہ کرد کہ شما باید بروید. فردا سلیمان میرزا و عدہ دیگر از وکلای دموکرات و بیطرف و معاون وزارت داخلہ (میرزا سلیمان خان میکنده) و معدودی دیگر از افراد حزب بطرف قم عزیمت کردند و در واقع کمیٹہ دموکرات و وکلانی کہ با آنها سر و سر یکی داشتند حرکت کردند ولی من چون در عملیات کمیٹہ دخیل نبودم و از سرورس حضرات صورۃً بیخبر و باصطلاح آنها (ولایتی و نامحرم) بودیم در تہران ماندم زیرا هنوز دولت رسماً تصمیم خود را آشکار نساختم بود و مجلس منفصل شدہ بود.

روز پنجم و ششم ماہ بسرعت گذشت و مخاطرات ساعت بساعت نزدیکتر میشد. ہمہ کس نمیدانست چه خیر است و بلکه تصور میرفت کہ اساسی در کارها هست کہ عنقریب آشکار خواهد شد، شب ہفتم محرم ہوای محیط تہران رنگ دیگر داشت، من باز رقتم در ہیئت وزرا، آنجا ازدحامی بود. رئیس الوزرا را ملاقات کردم، چیزی نمیگفت و نگاہ میکرد، در اطاق دیگری آقای وثوق الدولہ وزیر مالہ را دیدار کردم، گفت: دیروز شرحی از طرف سفرای روس و انگلیس بما رسیده است کہ «نوبہار» را توقیف کنیم و مدیرش تبعید گردد. این بود اطلاعاتی کہ در آنشب خوفناک من از ہیئت دیپلوماسی ایران کسب کردم! روز ہفتم محرم، شہر پراز غلغلہ بود، ژاندارمری دستہ دستہ سوارہ و پیادہ در ننگ و تاز بودند، در شگہ واسب ناپیدا، خیر تصمیم دولت کہ باید امروز شاہ با ہیئت وزرا و دربار و دفاتر و ذخایر از تہران عزیمت کنند در شہر طنین انداز. دربار شاہی پراز ازدحام، کالکۃ شاہ را بدو اسب قوی گاہگون بستہ و سواران مستحفظ ردیف صف زده، آزان و ژاندارم از دراندرون تا درب دروازہ حضرت عبدالعظیم صف کشیدہ، خلاصہ اینکہ شاہ میخواهند بروند.

کجا میخواهند بروند؟ بہ اصفہان!

این خبر برای من کہ سابقہ داشتم چندان قرع سماع نمیکرد، ولی يك شہر چہارصد ہزار نفری را بوحشت و نکاپو انداختہ بود، چه معلوم بود کہ شاہ برای این میرود کہ قشون روس میخواهد بیاید! من قبل از ظہر پس از شنیدن این خبر رقتم بمجلس معلوم شد کہ قسمت دیگری ہم از نمایندگان درین دو روزہ حرکت کردہ اند و در قم اجتماعی است.

ماندیم، ظہر شد، نواب رئیس از ہیئت وزرا باز گشتہ بودند، نمایندگانی کہ آنجا ولو بودیم برای کسب خبر تازه بحالت ازدحام آنها را پیشباز کردیم. رئیس مجلس «مؤنص المملک» گفتہ بود کہ شاہ حرکت خواهند کرد. نمایندگان نیز تصمیمی گرفته تکلیف خود را بعمل بیاورند. آیا تکلیف قانونی نمایندگان کہ شاہ و ہیئت دولت ایشان عازم حرکت است (آنہم يك حرکت و نہضت سیاسی) چه خواهد بود؟ بدیہی است رأی دادہ شد کہ وکلای نیز بروند.

چنین بود حقیقت و مقدمات يك تصمیمی. و با این مقدمات بود کہ از دروازہ طهران تا دروازہ

قم از کاروان مهاجر و بار و بنه ژاندارم و احمال و ائقال ذخایر و مهمات و قورخانه واسب و درشکه و گاری و الاغ و حتی پیادگان بی نوا بشکل بازارچه پر ازدحامی در آمده بود!

از جمله مسافران ، پرنس رویس ، سفیر آلمان بود که با اعتماد قول رئیس الوزرا حرکت کرده و محل مأموریت خود را ترك گفته بود!

پایان رسید روز هفتم محرم ۱۳۳۴ و یکروز تاریخی که بسی مقدرات سهمگین را در زیر دقایق پروحشت خود پنهان ساخته و آئینه نامعلومی را زمره میکرد!

« شاه حرکت نکرد ، آری شاه روز هفتم محرم با وجود مضمات مذکور حرکت نکرد ، علت حرکت نکردن شاه بسیار است ، آنچه معروف شد آمدن سهسالار که آنوقت وزیر جنگ بود با کاران میرزا (پدر بزرگ شاه) و مصمص السلطنة بختیاری و عده دیگر از معمرین رجال بدربار و منصرف ساختن شاه را از حرکت بدلایلی که همه صحیح و منطقی بود موجب عدم حرکت شاه گردید .

از طرف دیگر نمایندگان سیاسی روس و انگلیس بقصد ملاقات شاه بدربار رفتند ولی اول مرتبه شاه آنان را نپذیرفت اما بالاخره بحضور اعلیحضرت باریافته و تهدیدات و نصایح مذکور را تجدید نمودند و بار دیگر معمرین بحضور بار یافته گفته هارا تجدید کردند .

شاه منانت را از کف نداده مسئولیت را بعهده رئیس دولت واگذار کرد و حضرات را بدو رجوع داد و عاقبت دولت از تصمیم حرکت شاه منصرف گردید و قشون روس هم از آمدن به تهران خود داری کرد و بعد از یک هفته خیر این تصمیم بوسیله تلگرافی که از مؤلف الملک رئیس مجلس نمایندگان مهاجر در قم بتاريخ ۳۰ عقرب بنمره ۱۵۰ محتوی رفته رئیس الوزرا و اصل گردید در بین مهاجرین انتشار یافت صورت تلگراف رئیس مجلس :

« آقایان نمایندگان محترم مجلس امروز رفته از ریاست وزراء رسیده که عیناً درج میشود : ،
 « ریاست مجلس شورای ملی شیداده ارکانه . روز دوشنبه هفتم ماه که بمناسبت تقرب قشون روس ،
 « بیابخت ، اعلیحضرت اقدس همایونی شاهنشاهی خداده ملکه از طهران تصمیم حرکت فرموده بودند ، جمعی ،
 « از آقایان نمایندگان محترم حرکت فرموده بقم مشرف شده اند ، حال که با جریان مذاکرات امید بخش ،
 « اراده مقدسه ملوکانه از حرکت منصرف شده است البته تصدیق خواهند فرمود که امتداد غیبت آقایان ،
 « معزی الهیهم بیشتر از این اقتضا ندارد و لازم است در چنین موقع که دولت مشغول تصفیه مهم ترین مشکلات است ،
 « بامراجعت آقایان محترم مجلس شورای ملی دایر و بایفای تکالیف مقرر خود مشغول باشند ، انتهى . ،
 « عین این مطلب هم از قرار معلوم بخود آقایان از طرف دولت مخبره شده است ، معلوم است برفع علت ،

۱ - خلاصه نصایح رجال ایران و سفر این بود که اگر پرورد او را خلع کرده دیگری را بنخت خواهند نشانید و تهدیدات دیگر که در اصل یادداشت ها ثبت است و ما از بیم اطناب حذف کردیم .

« رفع معلول از نتایج طبیعی است . متضمنی هشم عین این تلگراف را بسایر آقایان که در بلاد دیگر هستند ،
 « مخبره نمایند ، . از طرف خود و عموم آقایان حاضر ، حسین ،

این تلگراف روز سه شنبه ۱۵ محرم در قم در جلسه نمایندگان قرائت شد ، بعضی بازگشته و برخی که احتمال داشت از طرف روس ها برای آنها مخاطراتی باشد برنگشتند ! بکفته از قضیه گذشت در حالی که تهران حالت و شکل دیگری بنخود گرفته بود ، مجلس منفصل ، جراید ملی سوای « رعد » و « عصر جدید » توقیف یا تعطیل ، سفیر آلمان و کلیه طرفداران آلمان و ترك و همه رؤسای حزب دموکرات . و اعتدال و تمام قوائی که ممکن بود در تهران روزی بر علیه روس و انگلیس نمایش بدهند از مرکز خارج شده و زمینه در نهایت ساختگی و پرداختگی برای اجرای اعمال متفقین و هواداران ایشان فراهم آمده بود ؟ ، .

۱۰ - دموکرات و اعتدال منحل میشود

در قم کیتهای بنام « کیتة دفاع ملی » از زعمای دموکرات تشکیل گردید و اعضای برجسته اش چنین بودند : سلیمان میرزا ، سلیمان خان ، میرزا محمد علی خان کلوب که بعد « فرزین » نامیده میشد ، وحید الملک ، حاج فطن الملک (جلالی) ، ادیب السلطنة (سمعی) و عده دیگر که با مسیو شوئمان آلمانی همکاری میکردند .

من از کسانی بودم که میل نداشتم بدون اجازه رئیس مجلس ، مجلس را ترک کنم . اما چه میتوانستم کرد ، زیرا وزیر مالیه صریح گفته بود که نمایندگان متفقین تبعید ترا خواسته اند ، بنابراین عزیمت بمهاجرت قطعی شد و در تحت لوای کیتة دفاع ملی قرار گرفتیم ولی بواسطه شکستن دستم که در یکی از اسفار نزدیک واقع شد ناچار شدم دعوت ثانوی دولت را پذیرفته بتهران بازگردم و بمعالجه دست پردازم . بعد از توقف پنجماه در تهران که درینمدت با دست شکسته در خانه آقای امیر مخم بختیاری و مهمان مرحوم سردار جنگ بختیاری بودم بامر سهسالار اعظم که آنوقت رئیس الوزرا بود بخراسان تبعید شدم و مدت ششماه در بجنورد متوقف گشتم و پس از تشکیل کابینه آقای وثوق الدوله بمركز احضار گردیدم .

احمد شهریور در تاریخ خود مینویسد :

« امروز (پنجشنبه غره رجب ۱۳۳۴ مطابق ۱۴ نور ، ۱۹۱۶) ملک الشعراء مدیر روزنامه

۱ - کیتة دفاع ملی قم تلگرافخانه قمرا ضبط کرده بود ازین رو میگرد بسایرین که در بلاد دیگرند مخبره شود .
 ۲ - چهار سال بعد ، از متر هاوارد انگلیسی شنیدم که از سیاست آنروز مرحوم مستوفی الممالک بطریقی واقعی و صمیمانه تمجید زیادی میکرد و حق هم همین است .

فویهار که پس از افتادن مشارالیه از کالگه (درشکه بوده است) موقع مهاجرت از تهران و بازگشتن او به تهران و درین مدت بودن در منزل سردار جنگ بختیاری بموجب درخواست سفارت روس اداره نظمیہ حسب الامر رئیس الوزرا مشارالیه را بموجب رقبه دعوت میکند با اداره مزبور، بمجرد ورود به نظمیہ مشارالیه را گرفتار نموده و تحت الحفظ میبرند بسمت مشهد. در مرکز هراقدامی که بعضی از علما کردند فقط این نتیجه را داد که رئیس الوزرا اطمینان داد در صورت ظاهر که جان مشارالیه محفوظ خواهد بود ۱.

تفصیل این بود که روزی باشاره کمیته دفاع ملی باتفاق مرحوم مشارالدوله حکمت و آقای سید جلیل اردبیلی و جمعی دیگر از نمایندگان و رجال محلی مأمور شدیم که بقریه «البرز» دو فرسنگی شهر برویم و ماشاء الله خان کاشی و پدرش که بادویست و پنجاه سوار بعزم قم و بقصد جهاد با مهاجمین روس میامد ملاقات کنیم و او را از ورود بشهر مانع شویم و واداریم که مستقیماً به «ساوه» برود و بقوای ملی که در برابر هجوم قوای روس سنگر بسته و آماده دفاع هستند به پیوندند. در بازگشت ازین سفر شب تاریک و راه خراب درشکه که من بادوتن از دوستان در آن سوار بودیم برگشت و دست چپ من از آرنج شکست و در رفت و میج دست هم از جا در رفت و در قم بستری شدم، تا مرحوم مستوفی الممالک آقایان دکتر امیر اعلم و لقمان الملک را جهة معالجه فرستادند و سپس مرحوم ارباب کینخسر و اتومبیل مرحوم سپهسالار اعظم را آورد و مرا بتهران برگردانید. چیزی نگذشت قوای روس از دو طرف بقم هجوم کردند و قوای ژاندارم و چریک را شکست داده بطرف قم رهسپار شدند و کمیته دفاع ملی و رؤسای احزاب دیگر مانند مرحوم سید محمد طباطبائی طاب ثراه و مرحوم مدرس رضوان الله علیه و آقای میرزا محمد صادق طباطبائی و گروهی کثیر از احرار بسوی کاشان و اصفهان رهسپار گردیدند و از آنجا نیز بکرمانشاه شتافتند و در کرمانشاه مرحوم نظام السلطنه بایشان پیوست و دولت ملی بوجود آمد. رئیس الوزرا نظام السلطنه، وزیر عدلیه مدرس و آقایان فرزین و فطن الملک و صور و سالار لشکر و غیره نیز وزرای دیگر بودند.

در کرمانشاه اختلاف نظر سیاسی بین هیئت دولت نظام السلطنه و بین شاهزاده سلیمان میرزا و دموکراتها پیدا شد و با آنکه عده ای از زعمای دموکراتها داخل کابینه بودند میسر نشد این اختلاف حل شود و منجر بدستگیری جمعی از دموکراتها و رنجش سلیمان میرزا گردید و علت اختلاف این بود که ترکها با آلمانها مدعی شدند که شما

۱ - نقل از نسخه خطی بخط مؤلف صفحه ۹۷ - ۹۸ .

مستقیماً با ایرانیان مهاجر نباید همکاری کنید و بوسیله ما باید روابط سیاسی خود را با مهاجرین ترتیب دهید، ولی سلیمان -

میرزا و جمعی زیر بار این معنی نرفته میگفتند ما با اعتماد مواعید دولت آلمان نهضت کرده ایم و ما اطمینان بصمیمیت ترکها نداریم و باید با آلمانها همعهد و همکار شویم ولی دولت معتقد بود که این رویه با عمل منطبق نمیشود، چه فعلاً ما با ترکها همسایه ایم و آنها داخل جنگ هستند و اگر با ترکها روابط معین پیدا نکنیم تکلیف آمد و رفت و همکاری ما با آنها دشوار خواهد بود و بالاخره سلیمان میرزا شکست خورد و دولت موفق گردید. معذک در سرحد خاتقین که مجبور شده بودند از جلو قشون روس عقب بنشینند هر دو حزب و زعمای دوفرقه اجتماعی کردند و باید دید دیگر

کنار آمدند و هر دو حزب را منحل ساخته یکی شدند و از آنروز حزب دموکرات و اعتدال منحل گردید، تا آنکه بار دیگر در تهران حزب دموکرات - چنانکه خواهیم دید - تشکیل میگردد.

۱۱ - انقلاب روسیه یا معجز سیاسی

بعد از رفتن مهاجرین بهانه هائی بدست قشون روس آمد که از طرفی تا اصفهان و از طرف دیگر تا همدان و کرمانشاه و نزدیک سرحد عراق بتازد، زد و خورد هائی که



۹ - سید محمد مجتهد طباطبائی طاب ثراه

ژاندارم و چریک و الوار و روستائیان دلیر اصفهان جای بجای با سپاهیان روس کرده اند خود داستانهای تاریخی و ملی است که باید جداگانه نوشته شود.

اما بتهران ورود نکردند فقط صاحب منصبان روس و خانهایشان و تک تک سرباز و سالدات وارد تهران میشدند و مراجعت میکردند.

کابینه مستوفی الممالک پس از استقرار قوای روس در همدان و اصفهان سقوط کرد و فرمانفرما رئیس الوزرا شد، بزودی او نیز سقوط کرد. سپهدار اعظم تنکابنی که طرف اعتماد روس و انگلیس بود رئیس الوزرا شد.

در حین حکومت سپهدار روسها در مرکز همه کاره بودند. بار ائتف حکومت میکرد و در تاریخ احمدشهریور اطلاعات زیادی از وقایع این دوره ۱۹۱۶ ثبت است، که خواندنی است، از آنجمله گوید:

« روزی چند نفر زن روسی بفرح آباد رفته بودند و میخواستند وارد اندرون سلطنتی شوند و تماشا کنند، مردی روسی مست که از شهر دپال زنان را گرفته بود رسیده و او نیز میخواست وارد حرمرای شاهی شود و کار بکشمکش کشیده و شاه رئیس الوزرا را احضار میکند و بفرمانده قشون روس خبر میدهند و انرد را میرند! »

گفتیم که روسها مدتی بود که قصد مداخله در منطقه نفوذ خود داشتند و بهمین علت حاضر نشدند بعد از جنگ قشون خود را از ایران بیرون ببرند و همین معنی باعث تزلزل بیطرفی ایران و فریاد مردم و جراید و مداخله عثمانی و هزاران جنجال دیگر شده و کار بمهاجرت کشیده و موجب مهاجرات سپاه عثمانی بهمدان گردیده بود.

در کابینه سپهدار موفق شدند سندی از دولت ایران تحصیل نمایند و بموجب آن سند دولتی در امور مالی ایران بالخاصه بوسیله کمیسیون مختلط حق مداخله یافتند و گفته میشد که این قرار داد را تنها رئیس الوزرا و وزیر خارجه (صارم الدوله) امضا کرده و سایر وزرا موافق نبوده اند.

ریاست کمیسیون مختلط که معروف به «کمیسیون میکس» بود بامسیو هفمنسکی بلژیکی بود که از خزانه داری مستعفی شد و ریاست این کمیسیون را پذیرفت، خوشبختانه اتفاق تازه افتاد و این قرار داد که صورت آنرا ذیلا مینگاریم عملی نشد:

صورت موافقت نامه قرار داد ۱۹ ژوئیه و اول اوت ۱۹۱۶.

« نهایت توقیر و احترام از وصول یادداشت متحدالمال سفارتین دولتی فحیمین روس و انگلیس ، مورخه ۱۹ ژوئیه و اول اوت ۱۹۱۶ راجع به پیشنهادهاییکه متضمن اصلاحات امور قشونی و مالی دولت ، علیه است زحمت افزا گردید . بانهایت شغف و مسرت و اظهار امتنان قلبی از اینکه اولیا . دولتی فحیمین ، با حسن توجه و نظر مودت آمیز این اصلاحات را وجه نظر خود قرار داده و اولیا . دولت علیه را در ، اجرای این اصلاحات که متضمن ترقی و تعالی این مملکت و ترقی و بسط تجارت و ثروت ایران است ، کمک و مساعدت مینمایند جواباً استحضار خاطر محترم اولیای سفارتین فحیمین میرساند که اولیای دولت ، علیه با نظر توجه به پیشنهادهای مذکور نگریده نظر باوضاع کنونی (فرس ماژور) قبول مینماید . »

« که قوای نظامی بعد از بیست و دو هزار نفر در تحت تعلیم و تربیت عده کافی معلمین روس و انگلیس ، در تحت اوامر وزارت جنگ دولت علیه ایران تشکیل گردیده در انتظام و استقرار امنیت عمومی پردازند ، و از حسن مساعدت اولیای دولتی فحیمین روس و انگلیس در اعزام و استخدام این معلمین و پرداخت ، مخارج لازمه این تشکیلات که متضمن مساعدت مالی با این دولت است نیز مراتب مسرت قلبی خود را ، اظهار مینمایند و در این موقع خاطر نشان مینماید که تشکیل یکمده نظامی با بودجه معادل ماهی بیست هزار ، تومان بغیر از قوای نظامی فوق الذکر در مرکز تربیت و تشکیل خواهد یافت . »

« ۱ - راجع با اصلاحات امور مالی دولت علیه ایران بوسیله بسط و توسعه و اختیارات کمیسیون مختلط . »
« ۲ - و اینکه اولیای دولتی فحیمین مساعدت و کمک مالی را پرداخت ماهی مبلغ دویست هزار ، تومان برای مصارف لازمه جاریه تصویب و قبول فرموده اند منتهای خوشوقتی و مسرت حاصل گردیده ، امیدوار است چنانکه مرقوم فرموده اند در اجرای پرداخت مالیاتهای مستقیم و غیر مستقیم اتباع خارجه ، کمیسیون مختلط بزودی موفق گردد و از طرف سفارتین فحیمین هم در این باب مساعدت های ، لازمه بعمل آید . »

« اولیای دولت علیه ایران این بروزات مودت آمیز را که حاکی از نیت صادقانه و توجه قابل ، تقدیر اولیای دولتی فحیمین در ترقی و تعالی این مملکت است با نظر خوشوقتی و صمیمی مینگرند ، و امید دارند که از این بذل موافقت و مساعدت معنوی ساعی و جاهد بوده و همواره از مساعدت و کمک ، در پیشرفت نیت حسن اولیای این دولت دریغ نفرمایند . »

« در خاتمه از ذکر این نکته ناگزیر است که با رعایت مقررات قوانینی که اساس تشکیلات دولت ، علیه ایران بر آن است و نظر بمواد مقرر قانون اساسی این پیشنهادها در موقع افتتاح مجلس شورای ، ملی و ستا بتصویب و تصدیق مجلسین خواهد رسید . »

من در بجنورد بودم که این خبر توسط جراید روسیه رسید که سپهدار اعظم چنین مقاوله را قبول کرده است ، در آن هنگام قصیده گفتم که مطلع آن چنین بود:

آنها که نگویند رایتش من هیچ نخواهم حمایتش

کابینه سپهدار بواسطه نزدیک شدن قشون عثمانی بهمدان بتاريخ ۱۲ شوال ۱۳۳۴ مطابق ۱۲ اوت ۱۹۱۶ سقوط کرد و کابینه وثوق الدوله تشکیل گردید. روز ۱۹

همان ماه سفرای متفقین از بیم سقوط تهران و آمدن قوای ترك در صدد برآمدند که شاه و دربار را ببرند یا خود ترك پایتخت کنند.

درین باب دعوتی در دربار صاحبقرانیه از چهل تن رجال بعمل آمد و از آن جمله سی و پنج نفر حاضر شدند و پس از صحبت از موضوع، رأی مخفی گرفته شد و از مجموع آراء سی و سه رأی بعدم حرکت شاه و دو رأی ب حرکت استخراج گردید... و توسط دولت بسفرای متفقین نیز

اطمینان داده شد که در پایتخت بماتند و حرکت نکنند و دولت نخواهد گذاشت قوای ترك باین حدود وارد شود.

بعد از آنکه مهاجرت آغاز شد، چیزی نگذشت که انقلاب روسیه هم در گرفت و سپاهیان روس تزاری ایران را ترك گفتند و با آزادیخواهان ایران برادر شدند. روزی در مسجد شاه جمعی از دموکراتها گرد آمده بودند و من بر حسب اشاره

انجمن مخفی حزب دموکرات برای آنها حرف میزد، یکی از سخنان من این بود که گفتم: « دو دشمن از دو سو ریسمانی بگلولی کسی انداختند که او را خفه کنند هر کدام یک سر ریسمان را گرفته میکشیدند و آن بدبخت دره یانه تقلا میکرد، آنگاه یکی از آندو خصم سر ریسمان را رها کرد و گفت ای بیچاره من با تو برادرم و مرد بدبخت نجات یافت. آن مرد که ریسمان گلولی ما را رها کرده لنین است! »

آری ما آزاد شدیم و حزب دموکرات آنهایی که در تهران مانده بودند و بمهاجرت نرفته و یا از سرحد باز آمده بودند، حس کردند که میتوان ایران را نجات داد و روزیست که یک حزب ملی میتواند حکومت فاضله تشکیل دهد.

بنابراین موقع شناسی، من و هیجده نفر از زعمای دموکرات تصمیم گرفتیم که تشکیلات برهم پاشیده حزب را بهم پیوند دهیم و کمیته از بین رفته را بر طبق نظامنامه، بوجود آوریم و شروع بکار کردیم، این عمل در ۱۳۳۵ قمری رویداد.

کابینه اول آقای وثوق الدوله تشکیل شده بود، سپهسالار اعظم تازه کنار کشیده بود، دولت نیمه ملی و نیمچه آزادیخواه شمرده میشد، نفوذ متفقین و متحدین برابر بود، روسیه انقلاب خود را میپیمود و با سپاهیان کلچاک و دنیکن و ورانگل در نبرد بود. سپاه انگلیس بغداد را زیر فشار گذاشته بود، سر بازان عثمانی در جزر و مد خود یکبار تا همدان پیش آمده بودند و عقب نشسته.

در اینحال دموکراتها شروع بکار کردند و بر آن شدند که از انقلاب روسیه استفاده کرده قیافه سال قبل را عوض کنند و استقلالی در عین بیطرفی بوجود آورند و دور و بر پادشاه و رجال خود را گرفته از مداخله اجانب هر کس باشد مانعت بعمل آورند و حکومتی مقتدر که دیدر بمداخله اجانب ناچار نشود ایجاد کنند.

درین حین عده ای از هم مسلکان که از هر حیث باهم متجانس بودند دور مرحوم سید محمد کمره جمع شده روزنامه ستاره ایران را ارگان خود ساخته بر ضد تشکیل حزب دموکرات حزب تازه ای تشکیل دادند و نام آنرا تشکیلات دموکراتهای ضد تشکیلی، نهادند! ما اکثریت داشتیم، حوزه ها را تشکیل دادیم و کمیته مخفی انتخاب شد و جراید ایران و نوبهار و زبان آزاد ارگان ما قرار گرفت و شروع بکار کردیم. اما بانهایت تأسف رفقای ضد تشکیلی با دشنام و تهمت جلو ما را سد کردند! ما با دولت قرار گذاشته



۱۰ - سپهسالار اعظم تنکابنی

بودیم که انتخابات دوره چهارم را آغاز کند، لیکن این دو دستگی و اختلاف مانع انجام این مقصود گردید.

کابینه و ثوق الدوله نیز ساقط شد زیرا مقاوله نامه ۹ ژویه را که سپهسالار امضا کرده بود پذیرفت و دولتین روس و انگلیس ازین معنی ناراضی شده بودند و در ظرف یکسال کابینه علاء السلطنه و عین الدوله و مستوفی الممالک و صمصام السلطنه و وثوق الدوله از شعبان ۱۳۳۵ تا شوال ۱۳۳۶ تشکیل گردید.

تنها انتخابات تهران در همان اوقات بجریان افتاد و هر دو دسته دموکرات بشرکت اکثریت بردند و اگر یکدسته میبودند و انتخابات را بتعویق نینداخته بودند، مجلس چهارم در دست این حزب افتاده بود و دولتی که منظور بود بوجود میآمد، نظیر دولتی که بدست آتاتورک و بعدها در آلمان بدست نازیها بوجود آمد.

دو دستگی ما را ضعیف کرد، انتخابات بواسطه روی کار آمدن دولتهائی که مایل بحکومت اعیانی قدیم بودند و با احزاب شوخی میکردند و آنها را فریب میدادند، مانند مرحوم مستوفی، علاء السلطنه، صمصام السلطنه متوقف ماند.

قحطی بر اثر نفله شدن خوار بار در جزر و مد سپاهیان اجانب و سهل انگاریهای یکی از وزرای مالیه در ایران آغاز گردید.

بدبختی از هر طرف روی آورد، بغداد سقوط کرد، اسپیار «پلیس جنوب» بوجود آمد، خراسان از طرف سپاه انگلیس اشغال گردید، از اینسو هم طغیان مرحوم میرزا کوچک خان در گیلان و مرحوم خیابانی در آذربایجان و ماشاء الله خان و سایر یاعیان در کاشان و اصفهان و عملیات واسموس و دشتستانیان دولت مرکزی را ضعیف ساخت! ضد تشکیلی خود بخود از بین رفت، اما دو دستگی زشتی بین حزب دموکرات انداخت که در ایالات و ولایاتهم نفوذ کرد و تصمیم عالی که افراد دانشمند حزب دموکرات در سال اول انقلاب روس در جلسه هیجده نفری گرفته بودند باطل شد، هتاک و فحاشی و دشمن کامی جای رفاقت و اتحاد را گرفت و شکی نیست که این عمل یک دسیسه عمده سیاسی بود که نه تنها بعضی اعیان محافظه کار عرک آن بودند، بلکه یگانگانهم در اینکار بیشترکت نبودند، بنای کارهم بهوا داری لیدرهائی بود که در سرحد مملکت نشسته یا در اسلامبول و برلن مقیم گشته میل نداشتند دیگران در مرکز جای آنها را

بگیرند، این شخص پرستی و خود خواهی اساس این اختلاف را فراهم کرد!

در بحبوحه خرابی اوضاع و فقر خزانه، علامت شکست متحدین و قوت متفقین در میدانهای جنگ نیز نمودار گردید، حزب دموکرات که اینک بدون منازع شده لیکن استخوانهایش خرد گردیده بود، متحیر بود که چگونه مسیو «براوین» از طرف لنین بزرگ با مواعیدی بسیار دوستانه وارد تهران شد و از طرف ما و حزب ما و جراید ما پذیرائی گرمی از وی بعمل آمد، جراید دموکرات از انقلاب لنین بسیار تمجید میکردند و بدوستی آندولت امیدوار بودند، مأمورین دولت انگلیس نیز روی خوشی بمان نشان میدادند، مخالفین ما هم از بس ما را بهوا داری اندلیس منسوب ساخته و ازینراه خواسته بودند ما را منفور سازند وسیله ای در دست داشتیم که با دولت انگلیس کنار آئیم و خود و کشور را از شر دولتهای بیعرضه و عوام فریب که هر دو ماه یکی رفته یکی دیگر بروی کار میآمد و بر خرابیها می افزود نجات بخشیم... ولی چه میتوان کرد باملتی که بمنفی بافی بیشتر راغب است تا بکار کردن و تصمیم گرفتن و مردانه بایک عقیده روشن پیش رفتن؟... بجای همه کار فقط این شد که کابینه دوم آقای وثوق الدوله بروی کار آمد، کابینه ای که بایستی وقت را غنیمت شمرده زمام کار را طوری بدست بگیرد که با توپهم نشود از او پس گرفت... اینجا بقدری اسرار تاریخی داریم که باید ناگفته بماند، زیرا در صد مقاله هم از عهده نمیتوان برآمد... یکی از آن اسرار «شاه» است، بله مرحوم احمدشاه یکی از مواعیدی بود که تا آنروز بواسطه وجود و عقاید خاص او نتوانستیم دولتی که میخواستیم تشکیل دهیم. نه ما بلکه هیچکس باطرز افکار آن مرحوم نمیتوانست بطرزی غیر از طرزهای عادی کار کند، رئیس دولت ما هم نخواست یا جرأت نکرد که طرز کار آتاتورک یا موسولینی را پیش گیرد، و اینکار بعد ها صورت گرفت... ولی بدست عده ای قزاق نه بدست عده ای عالم و آزادیخواه!

دولت وثوق الدوله آمد، دو سال هم خوب کار کرد، غائله گیلان و اصفهان و کاشان ختم شد، غائله تبریز هم میرفت حل شود، که دولت سقوط کرد! و دولت مرحوم مشیرالدوله بروی کار آمد.

درین دو سال یکضربت دیگر هم بر پیکر حزب وارد آمد و بالاخره اختلاف جدیدیکه مربوط بعقاید افراد راجع بقرار داد ۱۹۱۹ بود بوجود آمد و هر ج و مرج بحد

اعلای خود رسید و حزب دموکرات در مقبره‌ای که خود و افرادش کنده بودند بدون تشییع و تشریفاتی و بدون تذکر و احترامی دفن گردید!.....

علت اصلی چه بود؟ عدم تشخیص درست و خود خواهی لیدر های قدیم و کمی جرأت، بدتر از همه اینکه بعد از دایر شدن دولت و وثوق الدوله دستهای ناپاکی که چون مرده اند نباید از آنها بیدی نام برد در انتخابات کمیته دموکرات دخالت یافت و کسانی که خود را جوانان خاص و الیق از ما میدانستند در کارهای ما شریک شدند و صاحبان ایمان کناره گرفتند...

قرارداد ۱۹۱۹ که آقای وثوق الدوله با انگلیس بشرط پذیرفته شدن در مجلس (بعد از نطق احمد شاه در مجلس ضیافت پادشاه انگلیس) بسته بود، در ایران مورد بحث شد، و هر طبقه و حزبی چه تندرو و چه کند رو بقرار داد مزبور حمله می‌کرد. قرار داد مزبور متکی بحزبی خاص نبود، جمعی قلیل از دموکراتها روزی از آن قرار داد طرفداری کرده بودند و جمعی دیگر از همان حزب مخالفت نموده بودند. نمیشد این موضوع را پایه و بنیاد دو حزب قرار داد، چنانکه قبل از باز شدن مجلس چهارم از طرف جمعی که باز مختلط از هر نوع و جنسی بودند لایحه‌ای منتشر شد که امضا کنندگان آن لایحه که نماینده مجلس چهارم و اکثریت مجلس را حائز بودند بخلاف قرار داد ۱۹۱۹ پیش از وقت رأی خود را اظهار کردند، علت هم این بود که مردم و داوطلبان و کالت بیهانه و کلای قرار داد به مشیرالدوله نخست وزیر فشار می‌آوردند که انتخابات را برهم زند و از نو اعلان انتخابات بدهد، این بود که وکلای انتخاب شده برای تیره خود آن لایحه را توسط روزنامه رعد چنانکه خواهد آمد منتشر ساختند.

تا اینجا هنوز همه مخلوط اند، صحبت از حزب در میان نیست، احزاب همه برهم خورده است، دموکرات و اعتدال و افرادی که مهاجرت کرده بودند بتهران باز میگردند اما احزاب بحال اول باز نگشته اند.

۱۲ - قرارداد ۱۹۱۹ و احمد شاه

دولت و وثوق الدوله بتاريخ ۲۷ شوال مطابق ۱۳ اسد ۱۳۳۶ و ۵ اوت ۱۹۱۸ تشکیل گردیده بود. توضیح آنکه قبل از او صمصام السلطنه رئیس الوزرا بود و در کابینه

او تصویب نامه هائی امضا شده بود که اسباب کدورت شاه را فراهم می‌آورد و نیز بدگوئی نسبت به احمد شاه و شهرت پول دوستی او از طرف بعضی افراد این کابینه شروع

شده و بسمع شاه نیز رسیده بود، بنا بر این روز یکشنبه ۲۶ شوال شاه به صمصام السلطنه تغییر کرد که این تصویب نامه مضر بحال مملکت است و اسباب زحمت خواهد شد، سپس باو تکلیف استعفا کرد. صمصام السلطنه گفت: ما استعفا نمیدهیم، شما مارا معزول کنید و از نزد شاه برگشته در هیئت وزراء داستان را بر قفا گفت، از طرف

وزرا بنظمیه و قزاقخانه دستور داده شد که حکومت نظامی موقوف و آمد و رفت شبها آزاد خواهد بود و در همان جلسه الغای کاپیتولاسیون و لغو امتیاز لیانازوف نیز تصویب شد...

این اخبار شاه را متوحش کرد، از دربار به صمصام تلفون شد که شاه میفرمایند: شما وزیر نیستید و استقامت شما در مقابل اراده شاه عواقب وخیم دارد و همان ساعت از دربار بنظمیه تلفون شد که حکومت نظامی برقرار باشد تا دولت جدید انتخاب شود و باداره روزنامه ایران تلفون شد که روزنامه فردارا منتشر نسازد و اخبار اخیر هیئت وزرا را چاپ نکند. شاه و وثوق الدوله را احضار کرده ریاست وزرا را باو تکلیف کرد و او نیز دو روزه وزیرانش را معرفی نمود، ولی دولت صمصام السلطنه هنوز خود را غیر مستعفی میدانستند.



۱۱ - صمصام السلطنه

عمده کاری که **وئوق الدوله** شروع کرد دستگیری افراد کمیته مجازات بود، زیرا این اشخاص درکابینه های قبل بعنوان بیماری و غیره آزاد شده بودند و باتوسلات و دستبسته بندیهای سیاسی تقریباً از زیر بار مجازاتی که مستحق بودند گریخته و اینمعنی از لحاظ انتظامات اجتماعی موجب نگرانی بود.

۱ - کمیته مجازات در سال ۱۳۳۴ - ۱۳۳۵ در تهران بعضویت ابوالفتح زاده و منشی زاده و مشکوة و عمادالکتاب و میرزا علی اکبرخان ارداقی و رشیدالسلطان پسر حسینقلی خان خلخالی و کریم دوات مر و احسان الله خان و حسین الله و سید مرتضی و اکبر خان و غیرهم تشکیل گردیده بود، این کمیته انجمنی بود سری وبدون آنکه مرام معینی و تکیه گاه حزبی داشته باشد، فقط بانکای فضاوت شخصی و حس وطن دوستی و عداوت با خائنان کشور که تشخیص آن نیز با خود ایشان بود، تشکیل شده و در نهایت شهامت و شجاعت و کمال استوار دور هم گرد آمده و بکشتن افرادی از هموطنان که مورد سوءظن کمیته بودند عزم کردند، نخست بار میرزا اسمعیل خان رئیس انبار غله وزارت مالیه را که با مأمورین سفارت بریتانیا رفت و آمد داشت روز روشن بقتل آوردند و گفته شد که قتل این شخص بتحریک یکی از اعضای مهم وزارت مالیه بود و قبل از آن قتاد کمیته توسط کریم و رشیدالسلطان و یکفر سید مرتضی نام او را کشته بودند و چون این قتل اثر سوئی در جامعه نبخشید و حریف شخص مقتول بمقام او منصوب شد تروریستها جرئت یافته و دیگران را که از اوضاع ناراضی بودند با خود هم دست کرده کمیته را بوجود آوردند و دومین قتل که واقع شد قتل کریم دواتگر مؤسس این کمیته بود و احمد شهریور در تاریخ خود مینویسد که: «رشیدالسلطان قاتل کریم بود و گفته بود که کریم سه هزار تومان مزد قتل اسمعیل خان را گرفته هزار تومان بمن و رفیقیم داده باقی را خود برداشت، و نیز گفته شد که کریم در مقابل تصمیمات کمیته گردن کلفتی میکرد لهذا او را از میان برداشتند. سومین مقتول کمیته مدیر روزنامه عصر جدید متین السلطنه بود و چهارمین قتیل میرزا محسن برادر صدرالعلماء دوست وئوق الدوله بود و پنجمین کشته منتخب الدوله عضو وزارت مالیه بود و در هر یک از این قتلها بیانهای با عبارات منشیانه و ادبی بازلاتین بمهر کمیته منتشر میشد.

میتوان گفت که اگر این انجمن متکی بحزب و مرامی میبود و نقشة اصلاح طلبانه و افراد فعال و فاضلی میداشتند بعد از سقوط کابینه اول وئوق الدوله میتوانستند دولتی بروی کار بیاورند، چه تا قبل از قتل منتخب الدوله افکار عمومی پایتخت و حزب دموکرات بچشم رضایت باعمال آنان نگاه میکرد و شاه هم از آنها وحشتی نداشت، ولی حضرات بمنافع کوچک اداری که بعضی از اعضا پای بد آن بودند قانع شده و باقتل منتخب الدوله که جوانی فاضل و فعال و خوش سابقه بود معلوم شد که آقایان آلت منافع این و آن میباشند، اتفاقاً خود آنها هم در بیانیه مربوط باین قتل دلایل قانع کننده و حساس نیاورده بودند و نوشته بودند که اینجوان (بقیه در ذیل صفحه ۴۴)

احمد شهریور مینویسد: ۲۹۵ شوال افراد کمیته مجازات که بتدریج در کابینه های سابق بعلت کسالت مزاج بقید کفیل مستخلص شده بودند بحکم وئوق الدوله دستگیر شدند مگر و کمال الوزاره، که هنوز ناخوشی عصبانی مشارالیه رفع نشده بود. در روز ۱۸ ذیقعدة دو نفر یکی رشیدالسلطان قاتل اسمعیل خان و دیگر حسین خان را جلو اداره نظمیة بدار آویختند، در موقع بدار آویختن رشیدالسلطان در پای دار با صدای بلند گفت: نیست باد انگلیس و انگلیس خواه... سپس گفت: شش هزار تومان بمن میدادند که صمصام السلطنه بختیاریرا بکشم و من قبول نکردم.. و منشی زاده و ابوالفتح زاده را حکم پانزده سال حبس مقید و تبعید بکلات دادند لیکن در بین راه سمنان و دامغان که میخواستند فرار کنند آنها را تیر باران کردند. عمادالکتاب و میرزا علی اکبرخان را محکوم به پنج سال حبس مجرد کردند و سایر افراد کمیته هنوز در حبس نظمیة و تکلیف آنها معلوم نیست...»

موانع گوید: من موفق شدم دو نفر از افراد بالنسبه بی تقصیر این کمیته را که دست بقتل نیالوده بودند بوسیله و همراهی مرحوم نصرت الدوله در نزد دولت شفاعت نمایم، و مرخص گشته بآنها خدماتی نیز ارجاع گردید و در تخفیف مجازات رشیدالسلطان که با پدرش دوستی داشتم و از دموکراتهای بامسلك بود نیز سعی کردم و حتی قبل از توقیف

(بقیه از ذیل صفحه ۴۴)

در صدد بود که خیانتها بی بعمل آورد و حتی نگفته بودند خیانتی که مقتول بجرم آن فصاص قبل از جنایت شده بود چه و از چه سنخ بوده است! بنا برین من در روزنامه نوبهار که ارگان کمیته دموکرات بود مقاله ای بر ضد کمیته مجازات که پشت همه از شنیدن نامش میلرزید نوشتم و آنها را سخت ملامت و انتقاد کردم و حضراتهم در بیانیه بالا که در اثبات گناه منتخب الدوله نشر دادند گفتند که: «مدیر نوبهار جامعه دگرگون پوشیده است! و پیش ازین جرئت حمله نکردند. بعد از حمله نوبهار دولت وقت نیز جرئت یافت و شاه امر کرد که نظمیة آنها را دستگیر سازد و چون افرادی از آنها خود را بتدریج برای جلب توجه دولت معرفی کرده بودند نظمیة توانست همه را دستگیر سازد، لیکن تشبثات و تهدیداتی که بوزرا و بازپرسان و رؤسای نظمیة بهواداری کمیته میشد مانع بود که در تحقیقات پیشرفت حسابی بعمل آید و در کابینه صمصام السلطنه غالب آنها مرخص شده بودند. اما وئوق الدوله بار دیگر همه را دستگیر کرد و از تحقیقات قبلی نتیجه گرفت و بعضی را اعدام و برخی را حبس نمود.

۱ - نقل از صفحه ۱ جلد دوم تاریخ احمد شهریور نسخه خطی.

او باو پیغام دادم که بیاید بخانه من تا فکری برایش بکنیم ولی او از سوء قضا و خون گرفتگی توجهی باین پیام نکرد و پس از توقیف نیز ممکن نشد چاره‌ای اندیشید.

بعضی هم موفق بفرار شدند مانند احسان‌الله خان و سید مرتضی و غیر هم و این اقدام باب ترور و مردم‌کشی را که در آن اوقات رونق گرفته و جمعی بیگناه مانند «مرحوم استوار» و «صفا» بدست مردم کشان از بین رفته بودند و کاری دامنه دار میشد مسدود ساخت.

دیگر جلب و اعدام ماشاءالله خان و پدرش بود که در میدان توپخانه (سپه حالیه) بدارآویخته شدند و دیگر قلع ماده رجبعلی و جعفرقلی دزد و رضای جوزانی طاغی بود که بدست مرحوم سردار جنگ در اصفهان صورت گرفت، و این اقدامات موجب ایجاد امنیت و مقدمه اصلاحاتی شد که هرگاه دوام کرده بود و تا امروز باقی میماند دچار مصائب تاریخی گذشته و حال نمیشدیم.

ولی گویا راست است که ایران نفرین کرده است!

این سخن خرافی و بی بنیاد وقتی که باسیر تاریخ مقابله میشود جای بجای بخاطر شخص متفکر خطور مینماید!

وثوق الدوله در سال دوم حکومت خود با تقاضاهای جدید که زاده انقلاب روسیه بود و اهل فکر میتوانند علت حقیقی آنرا در یابند، مواجه گردید و آن تقاضاها همان بود که بصورت قرارداد بدولت ایران پیشنهاد گردید.

اوضاع ایران خطرناک بود، هنوز جنگ بین الملل خاتمه نیافته بود، عثمانیها وارد آذربایجان (قفقاز، ایروان و باکو) شده بودند و دولت بریتانیا نیز علاوه بر پلیس جنوب قزاقی از هند به خراسان و از بین‌النهرین بهمدان وارد کرده و در حدود زنجان و قفقاز عثمانیها تماس پیدا کرده بودند و در بندر انزلی نیز مهمات گرد آورده بودند و از خراسان نیز قصد داشت بخاک ماوراء بحر خزر پیش روی کند، جنگ بفتح متفقین روی بانجام یافتن بود و آتشی از نوبنام بولشویک در شمال ایران زبانه میزد، بنابراین در ذی القعدة سال ۱۳۳۷ مطابق دسامبر ۱۹۱۹ بین دولت ایران و دولت بریتانیا قرارداد معروف بسته شد و نتیجه‌اش این بود که مالیه و قشون ایران زیر نظر معلمین و فرماندهان انگلیسی قرار گیرند و قشون متحدالشکل شده ژاندارم و قزاق یکصورت درآیند و دو نفر یکی «آرمیتاژ اسمیت» برای

اداره مالیه و دیگر «ژنرال دیکسن» برای اداره قشون وارد ایران شدند.

سلطان احمدشاه چندی بود در امور مملکتی خاصه در عزل و نصب حکام ایالات مداخله میکرد و فرائدی منظور مینمود و بر سر این قبیل موضوعات شکرآبی بین شاه و وثوق الدوله پیدا شد، خاصه پس از آنکه شاه امر کرد که قوام السلطنه والی

خراسان احضار شده و شاهزاده نصره السلطنه بایالت خراسان نامزد و گسیل گردد، وثوق الدوله در این باب مقاومت بخرج داد، زیرا قوام السلطنه در خراسان اقدامات مفید و مؤثری در امنیت و قلع و قمع اشرار کرده و بعلاوه با آزادیخواهان و حزب دموکرات همفکر شده و آنها را بخویش متمایل ساخته بود. ولی شاه اصرار داشت، نتیجه این شد که دموکراتهای مرکز کنفرانسی بخلاف مداخلات بیرویه شاه در مدرسه «تدین» دادند

و اعلامیه هم درین خصوص منتشر کردند و دموکراتها و سایر طبقات علما و اصناف مشهد نیز تلگرافاتی دایر بر ابقای قوام السلطنه بمرکز بخابره کردند و جمعی



۱۲ - وثوق الدوله

ولایات و ایالات بجا‌های دیگر نیز قزاق مأمور کند باز شاه زیر بار نپذیرفت و بصاحب منصبان قزاق دستور ترمز میداد!

همچنین وثوق الدوله میل نداشت مشاور الممالک وزیر خارجه را مأمور شرکت در مجلس صلح کند، اما شاه بقدری درین باب اصرار ورزید که ناچار مشارالیه بدین سمت مأمور شد و داستانهای متعاقب آن در فرنگ رویداد که جایش در این تاریخ نیست و کار بجائی کشید که روزنامه نیمرسمی ایران سر مقاله ای برخلاف شاه بکنایه انتشار داد و ایران را «بد صاحب و بیچاره» خواند و همین مقاله موجب شد که چند روز روزنامه مزبور که بمدریت آقای ملکزاده برادر مؤلف اداره میگشت توقیف گردید، و نیز کسانی از دوستان وثوق الدوله باو پیشنهاد کردند که شاه را از میان بردارد، و مشارالیه جرأت چنین اقدامی نکرد یا صلاح ندانست و علی‌ای نحوکان جواب داده بود که راه قانونی برای خلع شاه نداریم و وقایع بعد مدلل ساخت که هرگاه وثوق الدوله با آن دماغ کار که داشت باین امر موفق شده بود بسیاری از فجایع بی مانند و بلیات تاریخی نصیب ایران بلا دیده نمیشد!...

باری در همان اوقات اوایل سال ۱۳۳۸ شاه مصمم شد که بسفر فرنگستان برود و نصره الدوله وزیر خارجه نیز با او همراه شد و باسلامبول رفته با پدرش محمدعلی میرزا که بعد از انقلاب روسیه وارد اسلامبول شده و اقامت جسته بود ملاقات کرد و دربار خلافت ازو پذیرائی گرمی کرد و بتحریرك احتشام السلطنه سفیر ایران که با وثوق الدوله و نصره الدوله بدبود از وزیر خارجه پذیرائی بسیار زشتی کردند و حتی در روزی که شاه بنهار دعوت داشت و مهمان سلطان بود وزیر خارجه و یکنفر همراه انگلیسی که جزء موب شاه از تهران عزیمت کرده بود دعوت نشدند و مقارن وقت نهار از قصر سلطان بازگشتند! همچنین صمد خان ممتاز السلطنه سفیر پاریس خواست بازی احتشام السلطنه را تجدید کند و باروابط زیاد و خصوصیتی که شاه با صمد خان داشت احتمال دارد که از طرف شاه نیز انگشتی بشیر زده شده بود، ولی نصره الدوله دست پیشکی زده صمد خان را از سفارت کبری در پاریس عزل کرد و در مهمانخانه‌ای که منزل داشت سفارت ایران را باز کرد و بیرق ایران را برپا نمود، معذک صمد خان دست از تحریکات خود برنداشت و سیاسیون پاریس و جراید ملی را همدست کرده بوزیر خارجه و بدولت ایران حملاتی بعمل آورد و بیبهاغه عقد قرارداد دولت را طرف تعرض ساختند و حتی نوشته شد

از علما و اعیان و احرار تهران را در تلگراف حضوری خواستند و بالجمله شاه درین هنگامه شکست خورد و ساکت شد، اما کینه وثوق الدوله را در دل گرفت.

بعد از انتشار مواد قرارداد در جراید تحریکات شدیدی بر ضد وثوق الدوله شد و جمعی از دموکراتهای ضد تشکیلی و سایر آزادیخواهان که مرکزشان گاهی خانه حاج امام جمعه خوئی و گاهی منزل مرحوم سید حسن مدرس بود شبنامه‌ها و مقالات شدیدالحنی بر ضد دولت منتشر ساختند و گفته شد که سلطان احمدشاه نیز با آنها همدانست، روزی برای کاری بفرح آباد میرفتیم، در دم دروازه شمیران سر جاده دوشان تپه قزاق قراول مقصد ما را تحقیق کرد و در سر راه فرح آباد نیز قراول دیگر سد راه گردید و چون گفته شد با هیئت دولت کار داریم مانع نشدند و بعد از آن از رئیس دولت علترا سؤال کردم معلوم شد شاه افراد ناراضیا بقصر خود بطلبیده آنها را بمخالفت دولت ترغیب میکند. و نیز گفته شد که برای امضای قرار داد حق الزحمه میخواهد و صریح میگوید که شما پول گرفته‌اید و امضا کرده‌اید، من که پولی نگرفته‌ام چرا امضا کنم!؟ این صحبتها در میان خواص و نزدیکان دولت گفته میشد و آنچه شک نداریم اینست که شاه مردم را بمخالفت وثوق الدوله ترغیب میکرد است!

دیگر آنکه وثوق الدوله خواست انتخابات دوره چهارم را که قسمت تهران در کابینه‌های قبل انجام شده بود پایان آورد ولی شاه جداً مانع این امر بود، حتی در کاشان شروع بانخابات شده بود، شاه ماشاءالله خان را که هنوز احضار نشده بود مأمور کرد که انجمن نظار را بهم بزند و حاکم کاشان را نیز احضار نمود و یکی از درباریان را بحکومت کاشان منصوب کرد!

دیگر مسئله قزاقخانه بود که بعد از انقلاب روسیه در سنه ۱۳۳۶ در کابینه مستوفی الممالک پس از آنکه رضا خان رئیس فوج تیر اندازان همدان بتحریرك «استارا ساسکی» از صاحب منصبان تزاری قزاقخانه را محاصره کرد و شرحش خواهد آمد، و حرکات دیگر و شرارت قزاقان در کوچه و بازار، دولت خواست اسم قزاق را عوض کند و فرم آنانرا تغییر دهد و ریاست قزاقخانه را بیک نفر شاهزاده ایرانی، ظاهرأ نصره الدوله بدهد، شاه راضی نشد و دولت مستوفی سر این کار سقوط نمود و درین وقتهم وثوق الدوله هر قدر میخواست دسته‌هایی از قزاق بیروجرد بفرستد و همراه حکام

که دولت رسمی ایران صمصام السلطنه است که هنوز استعفا نداده است! و در نتیجه این صحبتها از شاه هم پذیرائی خوبی در پاریس بعمل نیامد، و مأمورین مجلس صلح نیز بهمین دلایل کاری نکردند و رسوائی برسوائی افزودند، و يك کلمه از دعاوی ایران در باب خسارات وارده از جنگ و برهمزدن بیطرفی این مملکت پیش نرفت و کسی اعتنائی نکرد و اینهمه دنباله بد ادائی احمد شاه و نتیجه اختلاف نظر بین او و رئیس الوزرا بود!

* * *

موكب شاه از پاریس بلندن رفت، بدیهی است درلندن دیگر این بازیها و دسته بندیها ممکن نمیشد، از رجال بزرگ ایران ناصر الملك آنجا بود، شاه و موكب او که وزیر خارجه و نصره السلطنه عموی شاه و سایر درباریان باشند در مهمانخانه مجلی فرود آمدند، اتفاقاً قبلاً اطاقیکه مقابل اطاق شاه واقع شده بوده از طرف مستر چرچیل وابسته سفارت بریتانیا در تهران که آنروزها عوض شده و عضو وزارت خارجه لندن بود اجاره رفته و مستر چرچیل در آن اطاق سکونت داشت!

من از چند تن همراهان شاه شنیده ام که روزی که بنا بود شبس شاه ایران در مجلس ضیافت پادشاه انگلستان در باب قرار دادیکه بین دولتین منعقد شده است صحبت کند، بعد از آن که صورت نطق پادشاه انگلستان را برای شاه آوردند و قرار شد که جوابی تدارك نمایند، شاه از تصدیق قرارداد و حسن قبول آن سر باز زد و گفت: کسانیکه پول گرفته اند تصدیق کنند، من هرگز تصدیق نخواهم کرد!

این جواب، اسباب پریشانی حواس همراهان شد، به نصره السلطنه متوسل شدند و فایده نبخشید، عاقبت ناصر الملك را پیش کشیدند و او نیز هرچه دست و پا کرد بجائی نرسید بالاخره جواب ساده ای که درجرايد منتشر شد تدارك گردید که مفادش این بود: «در باب قرار داد مملکت من کشوری دموکراسی است و باید این قرار داد بمجلس شورای ملی ارجاع شده بصره برسد، آقای لقمان الدوله میگوید: من در سر میز حاضر بودم که بعد از پادشاه انگلستان شاه نطق خود را بعبارت «مملکت دموکراسی، رسانید، خانمی پهلوی من بود عصبانی شده بدموکراسی بد گفت!

گویند: بعد از این شب ناصر الملك بشاه گفته بود: کار خودت را ضایع کردی!

معلوم نیست احمد شاه در این مورد یا در مورد دیگر گفته است: اگر در سوئیس کلمه فروشی کنم بهتر است تا در چنین مملکتی پادشاه باشم!...

۱۳ - سقوط و ثوق الدوله

اختلاف بین شاه و دولت کوتاه نشد، شاه از سفر بازگشت، دولت هم در کار خود مستقر بود، اما باریک بینان دریافتند که کار قرارداد سست شده است، خاصه که دول متفقہ مانند فرانسه و امریکا هم از قرارداد ایران و انگلیس ناراضی بودند، من خود از وزیر مختار امریکا در یکی از ملاقاتها شنیدم که میگفت: «قرارداد را بهم بزنید و دولت انگلیس را جواب بگوئید، آنوقت بدولت امریکا مراجعه کنید، قول میدهم هر قدر پول بخواهید بشما خواهند داد و مستشار هم میفرستند و مالیه و نظام و معادن شما را اداره خواهند کرد، وزیر مختار این خطابه را موقعی که سید محمد کمره و جمعی از ناراضیان در سفارت خانه امریکا بملاقات سفیر رفته بودند بیان کرد و من خود نزد او بودم.

چنانکه گفتیم: آرمیتاژ اسمیت که یکی از رجال بزرگ و دانشمند انگلیس بود برای مطالعه در امور مالی ایران و تهیه و طرح و راندازها (پروژه) های مالی طلیده شد و وارد ایران گردید و طرحهای مفید که غالب آنها بعدها مورد پسند دکتر میلسپو قرار یافت نوشت و تهیه دید و کار معاملات نفت و حسابهای پیچیده و عقب افتاده و اختلافات درهم و برهمی که با کپانی نفت ایران و انگلیس در میان بود تحت مطالعه او قرار گرفت و با مسافرتیکه بعد بلندن کرد و کار بمحا که با کارکنان کپانی نفت کشید، آن اختلافات را قطع و فصل نمود و تجدید نظری هم توسط آرمیتاژ اسمیت در تعرفه کمرکی ایران بعمل آمد و روز ۱۹ جمادی الاخره ۱۳۳۸ تعرفه ای از تصویب کمیسیون مختلط انگلیس و ایران گذشت که بموجب آن تعرفه در سال تخمیناً پانزده کروور تومان و حداکثر بیست و پنج کروور عاید دولت ایران میشد.

در روز ۲۶ اینماه مطالعات کمیسیون مطالعه در امر نظام مرکب از افراد انگلیس و ایرانی تحت ریاست ژنرال دیکسن تمام شد و بموجب مطالعات مذکور قشون ایران ازین بیعد متحدالشکل خواهد بود و عده آن هشتاد هزار نفر بالغ خواهد گردید، احمد شهر یور

گوید: که صاحبمنصبان انگلیس تصمیم داشتند که صاحبمنصبان قشون ایران از درجه سلطانی بیالا باید انگلیسی باشند و ایرانیان تارتبه نایب اولی بالاتر نباید ترفیع یابند، و نتیجه مطالعات مذکور در ورقه‌ای نوشته شد که تقدیم رئیس الوزرا شود بدون اینکه ذکری از وزیر جنگ بمیان آید و توسط او راپورت تقدیم دولت شود.

این مقدمات باعث شد که دو تن از صاحبمنصبان ژاندارم ایرانی عضو کمیسیون مختلط اعتراض کردند و راپورت کمیسیون را امضا نکردند و خارج شدند که یکی از آنها **کلنل فضل الله خان** از صاحبمنصبان تحصیل کرده و مجرب بود و در انگلستان تحصیل کرده و از ابتدای تأسیس اداره ژاندارم داخل آن اداره گردیده و بدرجه کلنلی (سرهنگی) ارتقا یافته بود، این جوان بسبب امضا نکردن ورقه راپورت کمیسیون مورد اعتراض وزیر جنگ قرار گرفت و ازینرو روز اول حمل ۲۹ جمادی الاخره بعد از ظهر در خانه اش خود کشی کرد!

در اواخر این ماه صاحبمنصبان انگلیسی اداره ژاندارمری را ضبط کردند و خواستند اداره قزاقخانه را نیز ضبط کنند، با آنکه دو سال بود حقوق قزاقخانه را بانک شاهنشاهی بحساب دولت ایران میپرداخت - اداره مزبور زیر بار نرفته و صاحب منصبان جواب دادند که بریگاد قزاق متعلق بشخص اعلیحضرت شاه است و بدون اجازه شاه تحویل کسی نخواهیم داد.

* * *

حزب دموکرات بعد از عقد قرارداد مبتنی بر عقاید اساسی مملکتی بر دو فریق شده بودند.

علت اصلی آن بود که روزنامه ایران در آن اوقات تحت نظر و بدستور مؤلف این تاریخ نوشته و اداره میشد و مرا عقیده آن بود که باید مردم را در نوشتن عقاید موافق و مخالف آزاد گذاشت و افکار را سانسور و حبس نکرد و در روزنامه ایران نیز این سلیقه را مجری داشته بودم و مقالاتی برله و بر علیه قرارداد انتشار میدادم.

جمعی از اعضاء کابینه حزب دموکرات با این سلیقه مخالفت کردند و در روزنامه رعد بیانیه‌ای مبنی بر موافقت قطعی با قرارداد و تقریباً بمخالفت من که همکار آنها و عضو کابینه بودم انتشار دادند و ازینرو افتراقی در جمعیت تولید گردید و رئیس الوزرا خود علت

اصلی ایجاد این افتراق گردید و بالتیجه از قوای حامیه او کاسته شد.

احمد شهر یور در تاریخ خود مینویسد:

« فیما بین حزب دموکرات تفرقه حاصل است، یکدسته بسرکردگی **ملك الشعراء** مدیر روزنامه ایران، اجتماع دارند و دسته دیگر بسرکردگی **میرزا محمد حسین صدرائی تاجر** و **سید محمد تدین**، و رئیس الوزرا، و متمایل بدسته اخیر است. علت تفرقه از زمان عقد قرارداد دولت ایران با دولت انگلیس ایجاد شد.....»

* * *

دولت وثوق الدوله، آقا سید ضیاء الدین را با هیئتی بیا کر فرستاده بود تا عقد قرار دادی با دولت آذربایجان قفقاز منعقد کند و در باب حمل و نقل و تجارت و سایر امور اقتصادی و مناسبات سیاسی و عمل اتباع طرفین پیمانی ببندد.

در ماه شعبان مطابق ۳۱ حمل (۱۳۲۷ - ۱۹۲۰) سید ضیاء الدین نظر باینکه قرار دادی را که با دولت باکو و حزب مساوات بسته و بمرکز فرستاده بود امضا نشده و دیر کشیده بود، از باکو وارد انزلی شد که توسط تلگراف مقاصد خود را حالی کند و انجام دهد، وزرا برای اینکه در بعضی مواد نظریاتی داشتند مشارالیه را بمرکز برای دادن توضیحاتی احضار کردند و دولت کمیونی تشکیل داد که در امور پیمان خاصه مسئله کرایه مال التجاره عبوری از ایران بااروپا که هفت مقابل کرایه عادله تعیین شده بود گفتگو کنند و همچنین در باب محاکمه اتباع ایران، خلاصه سید ضیاء الدین میگفت که من اختیارات تامه داشته‌ام، علاوه بر این همه اقدامات خود را بر رئیس الوزرا تلگرافاً اطلاع داده‌ام و ایشان تصویب کرده‌اند دیگر تشکیل کمیسیون برای چیست؟ و درین حین **بالشویکها** وارد بادکوبه شدند و قرار داد مذکور کان لم یکن و زحمات چند ماهه هدر شد!

* * *

درین حین واقعه عمده و مهمی رویداد که بنیاد دولت متزلزلتر گردید و آن حمله قشون سرخ بود بایران و ورود سرباز بانزلی، تفصیل آنستکه بعد از استقرار دولت ساویت مکرر از طرف **لنین بزرگ** توسط **تروتسکی** کیسر خارجه تلگرافاتی و مواد عهد نامهائی بتهران بوساطت افراد و نمایندگان ارسال شده بود، ولی چون سرداران روس سفید مانند **کلچاک** و **دنیسکین** با دولت ساویت در محاربه و کشاکش

بودند و متفقین با آنها ظاهراً همراهی داشتند، دولت ایران نمایندگان ساویت را درست پذیرفت و به پیشنهادات مزبور وقعی ننهاد، و فقط حزب دموکرات و روزنامه «ایران» و «نوبهار» که هر دو بقلم من نوشته میشد از فرستادگان روس تقدیر کرده نسبت با آنها احتراماتی قائل شده بودند، اما دولت و دولتیان محض رعایت جانب شاه و دولت بریتانیا روی خوشی نشان نمیدادند.

تا آنکه از راپورت‌های واصله از باکو معلوم دولت شد که کار دول قفقاز سست است و نیز شکست دنیکنین و رفقایش محقق گردید و تانگه‌هایی که دولت ساویت از آلمان دریافت کرده بود کار حریفانرا که تانگه نداشتند زار کرد و طلیعه فراریان روس سفید در میان امواج بحر خزر و شنزارهای ماوراء بحر خزر پدیدار گردید و نخستین کشتی فراری با مهمات بایران پناه آورد.

درین وقت دولت وثوق الدوله تلگرافی بمسکو مخبره کرده و تقاضا کرده بود که حاضر است، قراری با دولت ساویت بگذارد.

پس از این تلگرافی از حکومت ساویت رسیده بود که صورت «یادداشت» داشت و مفادش این بود که: «دولت ساویت از دولت تقاضا دارد که قوای انگلیس را از خاک خود خارج کنند و الا قوای ساویت ناچار بایران حمله خواهد کرد»، این خبر در ۲۰ شعبان ۱۳۳۸ در روزنامه ایران منتشر گردید، در همین احوال هم حکومت مساواتی باکو سقوط یافت، و قوای سرخ قفقاز را تصرف کرده بسر وقت دولت «ایروان» شتافت.

ازین تاریخ تعرضات قوای سرخ بسواحل و سرحدات ایران آغاز شد، و درین بین سایر کشتیها و مهمات و فراریان روسهای سفید از سرحدات و بنادر بحر خزر دسته دسته بایران پناهنده شدند و قوای انگلیس و بریگاد قزاق ایران نیز در رشت و انزلی و غازیان متمرکز گشته منتظر وقایع بودند.

روز ۲۹ شعبان ۱۳۳۷ صبح زود دوازده کشتی جنگی دولت ساویت بندر غازیانرا که محل توقف و استحکامات قوای انگلیس بود بمباران کردند و مقداری خسارات

۱ - حکومت آذربایجان قفقاز متکی بحزبی بود از سوسیال دموکراتها بنام حزب «مساوات» ولیدر آنان محمد امین رسولزاده سردیر قدیم ایران نو بود.

بابینه آنجا وارد ساختند، پس از دو ساعت مأمورین بندری ایران بایریق سفید در قایقها نشسته بسوی ناوگان مهاجم شتافتند و علت بمبارانرا جویا شدند.

غازانوف نام دریاسالار جواب داد که ما بطلب کشتیها و مهمات دنیکنین و اتباع او آمده‌ایم و نیز میل داریم نیروی انگلیس خاک ایرانرا تخلیه کند.

مأمورین تقاضای عدم تعرض کردند و مهلت خواستند تا بامرکز درین باب گفتگو کنند و دریاسالار مهلت داد، ولی چیزی نگذشت که یکعده قوای سرخ در دوفرسنگی مشرق غازیان پیاده شدند و بسوی غازیان پیشرفت گرفتند.

نیروی انگلیس که بسرکردگی ژنرال دنسترویل تا باکو پیشرفت کرده و اکنون برشت عقب نشسته بود، و صلاح نمیدانست با قوای سرخ در ایران بمجادله برخیزد و از حیث مهمات و نفقات نیز خودرا ضعیفتر از حریف میدید و دولت ایران نیز چنین حقی باو نداده بود. از غازیان واپس نشست و بشهر رشت باز گشت و آنچه روس سفید آنجا بود با هر قدر مهمات که توانست باخود برشت آورد و قوای سرخ بر اثر وی پیش آمده انزلی و غازیان را بدست گرفت، و عاقبت نیروی انگلیس و قوای قزاق ایران گیلانرا تخلیه کرده بمنجیل و قزوین واپس آمدند.

میرزا کوچک خان زعیم جنگلیان که در قریه «پسینخان» پسخو کرده بود، فضا را خالی یافته وارد رشت گردید و باحزبیکه از بلشویکهای ایرانی و قفقازی و روسی سرانجام یافته بود اتحاد کرده ادارات را از مأمورین دولت خالی کرده خود متصرف گشت، و بزودی مازندرانرا نیز تصرف کرد و اعلان حکومت جمهوری داد و بخش نامه‌ای بسفارتخانها غیر از سفارت انگلیس فرستاد و دولت ایرانرا نظر بعقد قرارداد غیر رسمی قلمداد کرد.

دولت ایران خودرا دچار محصه بزرگی میدید، من دو سال بود بارتیس الوزرا در باره پیشرفت دولت شوروی بحثها داشتم و بعد از وصول مواد ۱۸ گانه که از طرف

۱ - بعد در زمان حکومت مشیرالدوله ۱۸ ذیقعد میرزا کوچک خان با احسان الله خان در رشت زدوخوردی هم کرد و دسته خودرا برگرفته بجنگل پناه برد.

لنین و تروتسکی بایران رسیده بود باو می تنیدم که هر طور هست باب مجامله و مکاتبه با مسکو باز کند و یکبار هم این دمدمه اثر خود را بخشیده بود، اکنون معلوم شد که



۱۳ - محمد حسن میرزا قاجار ولیعهد

در صف مقدم : طرف چپ فتح الله ابرسپهدار وزیر جنگ ، طرف راست و ثوق الدوله نخست وزیر ،
مفرور میرزا وزیر دربار ، صارم الدوله وزیر خارجه ، مرحوم حاج فخر الملك اردلان و عده دیگر

دولت در این باب خیلی پس افتاده است ، دولت بعد از واقعه انزلی توسط نصرة الدوله که هنوز با شاه در پاریس اقامت داشت اعتراض شدید و شکایت مفصلی بجامعه ملل فرستاد و نیز دستور داد که بوسیله کپنهاگ بدولت ساویت هم مراجعاتی بکنند .

روز ۷ شعبان از چچرین کیسر خارجه ساویت تلگرافی در جواب تلگراف ماه قبل دولت واصل شد و در آن تلگراف گفته بود که : همان قسم که در ۱۹۱۸ بوزیر مختار ایران گفته ایم حاضریم با دولت ایران باب مودت مفتوح سازیم ، وهم در روز ۱۰ همین ماه تلگراف مفصلتری از کیساریای خارجه «چچرین» بدولت رسید و از

اقدام دریا سالار دولت ساویت تقریباً عذر خواسته و گفته که این اقدام برای استرداد قوای خصم بوده است و رنه ما متوجه دوستی دولت ایران بوده و قبلاً در ۲۶ ژوئن ۱۹۱۹ نیز بوسیله تروتسکی کیساریای خارجه آن عهد ۱۸ ماده بدولت ایران پیشنهاد کرده ایم و اکنون هم بر سر آن پیمان ایستاده ایم و امیدواریم همین وقایع که پیش آمده است خود موجب افتتاح ابواب و داد گردد .

شاه در ۱۴ رمضان از سفر فرنگستان بازگشت و با تجلیلات و تشریفات ملی وارد پایتخت شد و رئیس الوزرا باوی ، مردم در دو طرف خیابانها صف بسته و گل افشانی میکردند و پیشباز کنندگان در فضای موکب شاه در خیابانها حرکت مینمودند ، و از طرف مردم در دو نوبت بدولت و قرارداد توهین و تعرض وارد آمد ؛ میدانیم که شاه از قرارداد دل خوشی ندارد ، و بارئیس دولت نیز چندان سازگار نیست !

قسمت شمال تقریباً بهم ریخته و خطر کمونیزم ساعت بساعت نزدیک میشود ، دولت ساویت قوای دنیکنین و کالچاک و ورانگل را بمساعدت سرسی آلمان درهم شکسته و خود را بسرحدات ایران رسانیده است .

اکنون تکلیف دولت ایران چیست ؟

من اگر بجای بعضی از سیاستمداران آنروز میبودم و ثوق الدوله را بجرم فکرایجاد روابط با دولت ساویت ازدست نمیدادم ، اما سیاسیون و شاه بازهمان فریب وریا که شیوة قدیم ایشان بود دست فرا بردند ، بجای تقویت دولت بقصد این برآمدند که هر طور هست دولترا از ارتباط با روسیه باز دارند و گردنکشان داخلیرا قانع کنند ، بدین خیال و ثوق الدوله مستعفی شده مرحوم مشیرالدوله پیرنیا بریاست وزرا

۱ - قوای دنیکنین روز ۱۳ رجب ۱۳۳۸ مطابق حمل ۱۲۹۹ و آوریل ۱۹۲۰ شکست قطعی خورد و روز بعد چهل کشتی مهمات متعلق بسردار مذکور وارد باکو شد که ۱۸ فروند آنها جنگی و دارای مهمات و ذخائر و ساز و برگ جنگ بود و بدولت آذربایجان تسلیم کردند ، و روز ۱۸ شانزده کشتی از اتباع دنیکنین وارد انزلی (بندر پهلوی حالیه) شد و بآنها اختطار کردند که بدون اجازه نمیتوانند وارد دهانه شوند مگر باخلع اسلحه و یکی از کشتیها تمکین کرده مابقی در دریا باقی ماندند .

برگزیده شد، و عده همه قسم همراهی و مساعدت را نیز باو دادند، و ثوق الدوله بفرنگستان مسافرت کرد و قصیده لامیه معروف خود را گفت.

۱۴ - سقوط دولتهای گرجستان و قفقاز و ارمنستان

نظر بآنکه سقوط این دولتها در اوضاع ایران تأثیر بیشماری داشت ضرر ندارد بطور مختصر اشاره ای بشود.

بعد از انقلاب روسیه و ختم جنگ، در میان دول فاتح چنین تصمیم گرفته شد که دولتهائی که ملیت آنان با روس متباین است و تا بحال در تصرف روسیه بوده اند از دولت مذکور جدا شوند و هر يك استقلال داشته باشند.

بعضی از این دولتها هم بدرك استقلال نایل آمدند مانند دولت مستقل گرجستان و دولت مستقل ارمنستان و دولت قفقاز که خود را «آذربایجان» نامید و استقلال این دول در سال ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ عملی گردید و مخصوصاً استقلال دولت قفقاز که پایتخت خود را «باکو» قرار داده بود در تاریخ ۲۴ ربیع الثانی ۱۳۳۸ از طرف متفقین تصدیق شد و دولت ایران نیز او را برسمیت شناخت و گفتیم که «سیدضیاءالدین» را بمعیت هیئتی برای قرار داد تجارتي و ترانزیت باکو فرستادند.

دولت انگلیس میل داشت در خوارزم و ترکستان و ماوراءالنهر نیز دولتهائی مانند «ترکمنستان» در خوارزم و «تاجیکستان» در بخارا و «ازبکستان» در سمرقند بوجود آید.

بیاد دارم اوقاتی که در نتیجه مراجعه اهالی بلاد سرحدی مشرق بدولت ایران عده ای از قوای چریک خراسان (درکابینه و ثوق الدوله) سرخس روس را تصرف کرده بودند، من با «سرپرسی کاکس» وزیر مختار انگلیس ملاقات کردم، مشارالیه میگفت که دولت ایران باید سرخس را تخلیه کند و ابداً پیرامون تعرض بخاک همسایه شرقی نگردد زیرا ما میخواهیم در آنجا دولتی بنام «ترکمنستان» ایجاد کنیم.

بالجمله دولت قفقاز تشکیل شد و «زیادخان اوف» را هم بعنوان وزیر مختار

بایران فرستادند، ولی عده ای از قوای انگلیس از ۱۳۳۶ از طریق رشت و انزلی وارد باکو شده بودند، و دولت عثمانی هم از همان تاریخ دست و پاهائی میکرد و مردمی از هوا داران «اتحاد اسلام» از ترکها وارد باکو شده بودند، و در صفر ۱۳۳۸ عهد اتفاق دفاعی و هجومی بین دولت عثمانی و دولت قفقاز بسته شد، و در همان اوقات باز دسته هائی از قوای ترك و افرادی مانند «انور پاشا» بسوی باکو در حرکت آمدند.

دولت انگلیس بعد از قرارداد ۱۲ ذی القعدة ۱۳۳۷ با دولت ایران بفوریت مستشاران مالی و نظامی بایران فرستاد و باصلاحات مالی و يك كاسه کردن قوای متفرق نظامی ایران که ذیلاً نام میبریم پرداخت:

۱ - تفنگچیان پلیس جنوب مرکب از ۵۴۰۰ سرباز ایرانی و ۴۷ صاحبمنصب انگلیسی و ۱۹۰ صاحبمنصب ایرانی و ۲۵۶ صاحبمنصب جزو انگلیسی و هندی، و مخارج ایندسته قشون سالیانه هفت کرور تومان معین شده بود.

۲ - دسته قزاق که عبارت بود از ۷۸۵۶ نفر قزاق ایرانی در تحت حکم ۵۶ صاحبمنصب روس و ۶۶ صاحبمنصب جزو روسی و ۲۰۲ صاحبمنصب ایرانی با يك مخارج ۱۰۹۱۵۰۰۰ تومان.

۳ - دسته ژاندارم با صاحبمنصبان سویدی که عبارت بود از ۸۴۰۰ نفر و مخارج آن در سال هفت کرور تومان بود.

۴ - بریگاد مرکزی و نظامی ولایتی و امنیه و نظمی و غیر هم ... نقشه هیئت مشاوره ایران و انگلیس این بود که تمام دسته های قشونی مذکور در فوق را باهم مخلوط ساخته قشون تازه ای بترتیب ذیل تشکیل بدهند:

۱ - یکدسته قشون ۳۶۰۰۰ نفری، ۲ - یکدسته قرا سوران (امنیه) بعدة ۱۴۰۰۰ نفر، ۳ - ۸۰۰۰۰ نفر افراد نظمی (شهر بانی)، ۴ - یکدسته قزاق ۴۰۰۰۰ نفری - مجموعاً این قشون ۶۰۰۰۰۰ نفر میشد و بودجه آن سالیانه ۴۰ کرور تومان معین شده بود.

انگلیسها علاوه بر این شروع با اقدامات دیگریم از قبیل ساختن راهها مانند راه مستقیم از خاقین بهمدان (از طرف کرمانشاه) و راه بوشهر بشیراز و راه زاهدان

یا «دزدآب» و غیره نموده بودند، و تجدید نظر در تعرفه گمرکیراهم باحضور مأمورین ایرانی و چند تن بلژیکی چنانکه اشاره شد صورت دادند و تعرفه جدید از ۱۲ رجب ۱۳۳۸ بموقع اجرای درآمد ولی باز مدام از طرف روسها خاطرشان ناراحت بود، چنانکه روزنامه «تایمس» در ۲۶ رجب همانسال درباره دستة قزاقهای ایرانی نوشت:

«دسته قزاق که در زیر فرمان صاحبمنصبان روسی است هنوز هم در تهران قویترین قوه نظامی است، عنصر مخلوطی از بلشویکها و طرفداران تزار باهم دست اتحاد داده اند که نفوذ روس را در ایران، تا وقتی که باز یكروزی روسیه بر سر پا خیزد زنده نگاه دارند و اشخاص ناراضی ایرانی هم از هر جنس چه مستبد و چه غیر مستبد مدام در دام آنها می افتند و روسهای مذکور انگلستان را در نظر این ایرانیان حریص و وطماع و جهانگیر قلم میدهند. آنروز گاریکه روسیه دیوانه وار خدمتگزار انگلستان آزاد بود گذشته و منظره، دموکراتهایی که با قزاقها شانه بشانه بر ضد دولت کنونی ایرانی کار میکنند به چوچه مطبوع خاطر نیست».

و همین اضطراب و بیم انگلیسها موجب آن گردیده بود که در ۲۳ جمادی الاولی همانسال از راه بلوچستان و بغداد عده جدیدی قشون انگلیس وارد ایران شده بود و دسته‌ای بخراسان و دسته‌ای بهمدان و قزوین و رشت و انزلی رفته بودند.

قبلا اشاره کرده ایم که قوای ژنرال **دنیکن** و **کالچاک** و **ورانگل** که از روسهای سفید تشکیل شده بود چگونه از مقابل نیروی سرخ شکسته و پراکنده شدند و گفتیم که عده‌ای کشتی و مهمات و نفرات بایران از راه انزلی پناه آوردند.

آری روسهای سفید شکست خوردند، و دولت قفقاز از طرفی بیم آن داشت که دولت انگلیس با کو، آنشهر زرین را در تصرف خود نگاهدارد و از طرف دیگر روسهای سفید امیدی در اینکه استقلال قفقاز را برسمیت بشناسند نداشت و از یکسو مواعید بلشویکها در هواداری و حمایت از دول و ملل صغیر و حمایتی که عثمانیهای ترک و هم کیش قفقاز از بلشویک مینمودند - این معانی او را بسوی دولت انقلابی روس متمایل ساخته بود. درین هنگام بتاريخ شعبان ۱۳۳۸ زمزمه بلشویکی از داخله گرجستان و قفقاز شنیده شد و بتاريخ ۸ شعبان انقلاب بر پا شد و حکومت «حزب مساوات» سقوط کرد و روز دیگر ۶۰۰۰ تن سپاهیان سرخ از راه دریا در باکو پیاده شدند. بلافاصله ارمنستان در ۱۵ شعبان نماینده‌ای به ولادی قفقاز نزد بلشویکها فرستاد و در ۱۳ رمضان حکومت بلشویکی در ایروان پایتخت ارمنستان نیز دایر گردید، همچنین گرجستان در ۱۹

شعبان با دولت ساویت عهدنامه‌ای در مسکو بست و متعهد شد که نگذارد در خاک خود توطئه‌ای بر ضد روس چیده شود، درین هنگام **مصطفی کمال پاشا** «آتاترک» هم تازه در ترکیه نفوذ یافته و با سیاست عاقلانه‌ای که داشت و تا آخر نفس آنرا حفظ کرد روسها را بخود متوجه ساخته و بامسکو روابط گرمی پیدا کرده بود.

درین هنگام بود که در آذربایجان ما زمزمه بر ضد دولت مرکزی و عاقد قرارداد بلند گردید و در ۲۰ رجب ۱۳۳۸ صاحبمنصبان سویدی نظمی را دموکراتهای تبریز بیرون کردند و بتدریج قیام مرحوم شیخ محمد خیابانی که از وکلای دوره دوم مجلس و متمایل بدموکرات بود و رفقاییش همه دموکراتهای معروف تبریز بودند، علنی گردید و منجر بان شد که نام آذربایجان را «آزادیستان» نهادند و قونسول آلمان را محاصره کرده و بقتل آوردند و مجاهد ترتیب دادند و در صدد قطع علاقه با دولت مرکزی برآمدند، و در حکومت «مشیرالدوله» چنانکه اشاره خواهیم کرد برافتادند.

در حین گرمی هنگامه تبریز و ورود قوای بالشویک بانزلی و آستارا و اردبیل در تهران از طرف جراید فریادهای ضد قرارداد و تقاضای خروج انگلیس از ایران بلند گردید، در همین احوال نیز نیروی روس در انزلی بر قوای انگلیس چیره شد و قشون انگلیس به منجیل عقب نشست و روسها در آخر شعبان ۱۳۳۸ انزلی را گرفته وارد رشت شدند و غنایم ذیل علاوه بر کشتیهای «دنیکن»، بدست قوای روس افتاد:

۵۰ عراده توپ - ۲۰۰۰۰۰ گلوله توپ - ۲۰ دستگاه تلگراف بیسیم دریائی - ۳ دستگاه تلگراف بیسیم صحرائی - ۶ دستگاه هواپیمای دریائی - ۴ دستگاه هوا پیمای مسلح - ۸۰۰۰۰ خروار پنبه - ۱۰۱۵۰ خروار خط (ریل) آهن - ۴۰ اطاق راه آهن - ۳۵۰ خروار عسل. بالجمله در ۱۷ رمضان قریب ۳۰۰ تن قشون روس وارد رشت شدند و یکروز قبل از ورود این عده حکومت میرزا کوچکخان در رشت دایر گردید.

در ۲۰ رمضان سفیر تازه انگلیس موسوم به «فرمان» وارد تهران شد و نیز در تهران انتظار ورود ژنرال «هالدن» فرمانده کل قشون انگلیس در عراق عرب را میبردند. در ابتدای ظهور این وقایع شاه هنوز وارد ایران نشده بود، سلطان احمد شاه در ۹ شعبان ۱۳۳۸ با کشتی «نارگوندا» از «مارسیل» حرکت نمود که از راه بصره و بغداد بایران بیاید، و در ۲ رمضان ببصره رسید و قبل از ورود ببصره در محرمه

« خرم شهر، از طرف شیخ خزعل خان، پذیرائی بسیار شایانی از شاه بعمل آمد و شاه عصر همانروز ورود بصره بسوی بغداد حرکت کرد و دره رمضان در کربلا و در ششم آتماه بنجف رفت و در دهم ماه از بغداد بطرف «خانقین» حرکت نمود و در ۱۵ رمضان وارد تهران شد.

جواب و سئوالهای دولت ایران با مسکو که قبلاً شرح دادیم ازین تاریخ شروع شد و بالاخره بانجمن اتفاق ملل مراجعه گردید و انجمن مزبور در تاریخ ۲۶ و ۲۸ رمضان در لندن تشکیل شد و مسئله درخواست ایرانرا (که تقاضا کرده بود از انجمن اتفاق ملل که روسهارا بتخلیه ایران و پرداخت غرامات و خسارات وارده و ادا و یادیر بیرون کردن روسها از ایران بایران کمک نماید) باحضور وزیر خارجه ایران مورد بحث قرارداد ولی نتیجه ای گرفته نشد و گفت چون خود دولت ایران مستقیماً بادولت روس داخل مذاکرات شده باید منتظر گردیده دید چه خواهد شد.

درین احوال روزنامه های فرانسه که از چندی باینطرف مدام سیاست انگلیس در ایران تاخت می آوردند، اینموقع پیش از پیش جلو قلمرا رها نموده و یکصدا دواى درد را در نسخ عهدنامه ۱۲ ذیقعد ۱۳۳۷ که بین ایران و انگلیس بسته شده بود میدیدند. روزنامه «هاتن» در ۱۳ رمضان ۱۳۳۸ (۲ ژوئن فرنگی) مقاله ای چاپ و با کمال سختی مسئله ملتجی شدن ایرانرا بانجمن ملل انتقاد نموده نوشت: «قبل از آنکه تقاضانامه وی (وزیر امور خارجه ایران) مورد توجه گردد هیئت مجریه انجمن اتفاق ملل باید تحقیقات نمایند که وزیر خارجه تا چه اندازه نماینده دولت ایران است و دولت ایرانهم تا چه درجه نماینده عقاید عمومی ملت ایران است».

روزنامه های دیگر هم خیلی هیاهو کردند و عموماً یکتا چاره را در آن دیدند که دولت انگلیس عهدنامه ایرا که تازه با ایران بسته است ابطال و نسخ کند. در خود انگلستانهم عدم رضایت و انتقاد جراید از سیاست دولت انگلیس در مسائل آسیای وسطی مشهود گردیده بود.

شاه وارد ایران شد و روز بروز خطر بالشویک در قطر شمالی ایران قوت می پذیرفت، و افکار عمومی ایران یکپارچه برضد قرارداد و برضد اقامت قشون انگلیس در ایران علنی تر و شدیدتر میشد و علمدار این جنبش سید حسن مدرس بود.

چنانکه دیدیم در خارجه نیز افکار بخلاف اینرویه و مخالف قرارداد بود، و حتی در باره لشکر کشی انگلیس بایران خاصه در قسمت مشرق گفتگو هائی در مجلس ملی انگلستان شنیده شد، و همین لحاظ قشون خراسانرا هرچه زودتر از ایران بیرون بردند ولی در تخلیه منجیل و قزوین از بیم پیش آمدن قوای روس یا قوای «جنگلیان» صلاح ندیدند که قشونرا بیرون ببرند، و راجع بقوای جنوبهم وعده میدادند که آن قوی را بدولت ایران واگذار خواهند کرد، و در همین احوال امیدیم ببقای قرارداد نمیتوانستند داشته باشند زیرا خود بقای این قرارداد بهانه ای بود که دولت روس و سایر آشوب طلبان و ناراضیان سروصدا کرده و امنیت متزلزل گردد.

۱۵ - حکومت مشیرالدوله و سپهدار

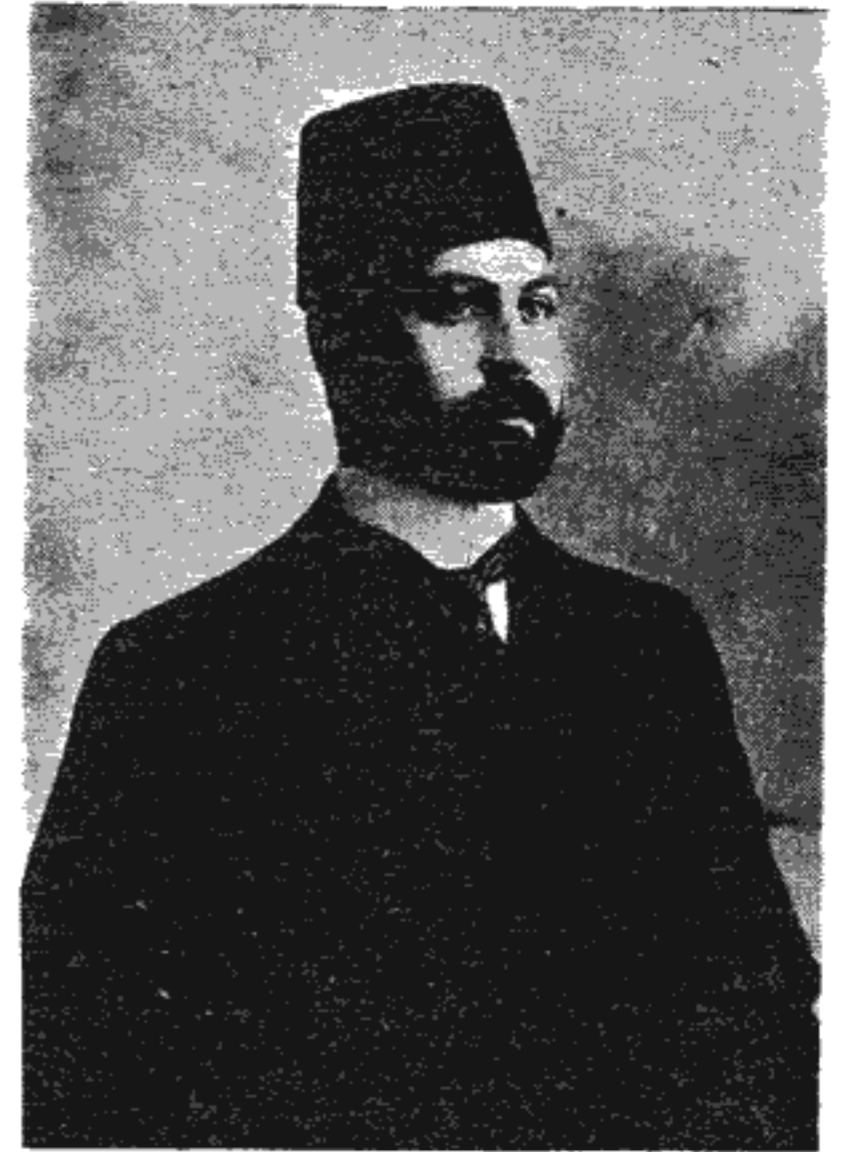
دو محلل بودند

مشیرالدوله « میرزا حسنخان پیرنیا » در ۱۸ شوال ۱۳۳۸ بروی کار آمد و در ۲۸ همان ماه اعلام داشت که: قرارداد موقوف الاجری خواهد بود تا وقتیکه برای مجلس شورایی ایران عرضه شده تصویب گردد. و در غره ذی القعدة هیئت مشاوران نظامی انگلیس باستثنای یکنفر (کلنل اسمایس یکی از مؤسسان کودتا) از تهران بیرون رفتند، و مفتش مالی انگلیسی هم استعفا داد، و در همان ایام قوای انگلیس مشهد را ترك گفت و بهندوستان بازگشت و چند هزار قبضه تفنگ و لوازم آنرا بدولت ایران فروخت که سرمایه قوت ژاندارمری خراسان شد.

این اقدامات که از طرف دولت انگلستان روی داد، عاقلانه ترین کاری بود که انگلیسها کردند و با شاه در واقع هم آواز شدند، زیرا مشیرالدوله بواسطه اینکه قرارداد بسته و مردی موجه بود توانست مازندرانرا از قوای جنگلی و بالشویک داخلی پاک کند، تبریز را امنیت دهد و مردم تهرانرا هم تاحدی ساکت سازد.

مشیرالدوله و شاه دست بهم دادند و قوای قزاق را بکار انداختند. و در ماه ذی القعدة، مازندران چنانکه بیاید از متجاسرین پاک شد و در ۲۶ همانماه قزاق بسوی رشت پیش رفت و در غره ذی الحجه « اسمعیل آباد» را که مرکز بالشویکهای ایرانی بود گرفتند. قشون انگلیس که با قزاق موافقت کرده بود در همان تاریخ پس از زد

و خوردی « یوزباشی چای » را گرفته و بالشویکها (متجاسرین) برشت عقب نشستند ، در ۷ ذی الحجه قوای انگلیس « منجیل » را که تخلیه کرده بود باز گرفت و قوای قزاق نیز که پیشاپیش قوای انگلیس در حرکت بود از رودبار گذشته متجاسرین را تارشت براند و تانزدیکی انزلی آنها را دنبال کرد ، و در ۱۰ ذی الحجه در جنگی که بین قزاق و متجاسرین در پهنه بین رشت و انزلی و خمام روی داد روسها بکمک یاغیان از دریا برآمده توپهای بزرگ بخشکی پیاده کردند و بدین جهت قشون قزاق شکست خورد و برشت عقب نشست ، و سپس رشترا نیز تخلیه کرد و چون قوای روس در رشت متوقف گردید قزاقها دست و پای خود را جمع کرده در میان امامزاده هاشم و رشت موضع گرفتند ، و بالاخره در جنگهای دیگر صاحبمنصبان روسی قزاق (بقراریکه شهرت کرد) در کار سستی کردند . قوای قزاق یکباره بسوی قزوین عقب نشست و در قریه « آقا بابا » متمرکز گردید و فراریان رشت که



۱۴ - مرحوم حسن پیرنیا (مشیرالدوله)

از بیم غارت و تجاوز بالشویکها گریخته بودند در تهران سروصداهای زیاد براه انداختند و اسباب بیم و هراس مردم شدند !

۱ - انگلیسها مصمم شده بودند قوای قزاق را تحت اختیار خود قرار دهند و صاحبمنصبان روسی استکاف داشتند و اختلاف از اینجا ناشی شده بود .

سر دار سپه بمن میگفت که فرماندهان روسی در آخرین جنگ سستی کردند ، من عده خود را از بیراهه در حالیکه گاهی تا گلو در لجن و مرداب فرو میرقتیم و گاه خارهای جنگل از کف پای قزاق زده کفش او را دریده بیشت پا میرسید ، از کوههای سخت عبور دادم و لخت و گرسنه بقزوین آوردم و طوری مأیوس بودم که قصد کردم تهران آمده دست زن و بچه خود را گرفته بکوههای دور دست بروم و سر بصحرا گذارم ! ...

مخبر السلطنه هدایت از رجال استخوان دار و اخیراً رئیس کمیته محلی پایتخت حزب دموکرات و نامزد وزارت و وکالت اینحزب بود ، و بواسطه عضویت در کابینه های قبل از وثوق الدوله و مخالفت او با وثوق در انتخابات بعدی کمیته عضویت نایل نیامد ، ولی در انتخابات مجلس مبعوثان از تهران وکیل شده و صاحب وجهه خوبی بود .

مشیر الدوله این شخص را بایالت (استانداری) آذربایجان که آنروزها « آزادیستان » نام یافته بود برگماشت ، و مشارالیه وارد آذربایجان شد ، چون خود دموکرات بود میدانست با دموکراتها چگونه باید معامله کرد ، بنابراین موفق شد که جای خود را گرم کند و مثل عین الدوله از ساعت اول زیر پایش را جاروب نکنند و نمک در کفشش نریزند ، پس از آن بمعاونت دسته ای قزاق برحزب « قیامیون » تاخته و کار خیابانی را بساخت و نعلش او را که در زیرزمین خانه ای از طرف قزاقان تیرباران شده ، و یا بقول مخبر السلطنه خودکشی کرده بود ، بیرون کشیدند !

غائله آذربایجان خواهید !

در جنوب نیز پلیس جنوب « اسپیار » با شیخ حسین خان چاکو تاهی ، دوست و حامی شجاع و ثابت قدم « واسهوس » که از رجال معروف و تاریخی است طرف شده و بعد از چند زد و خورد که با دلیران تنگستانی کردند توانستند آغائله را نیز فرو خوابانند و شیخ حسین خان باپسرانش در نخلستانی محاصره شده بقتل رسیدند !

این دو اقدام که خبر هر دو بفاصله نزدیکی در جراید پایتخت انتشار یافت ، باعث رنجش و گفتگوهائی بین طبقات ملی گردید ، و برضد دولت هنگامه ای برپا شد و نیز مشاور الممالک که در اسلامبول بود در روز غره ذیقعد ۱۳۳۸ از تهران تلگراف شد که بمسکو بنسبت وزارت مختاری رفته و در ایجاد روابط دولتین سعی کند .

این اعمال مشیرالدوله بسیار مشعشع بود و هر چند اسباب رنجش منفی بافان و حتی یکمده از ملیون گردید، اما از لحاظ مصالح اساسی دولت و ادای وظیفه کشور داری محل تأمل نیست که طبق سیاست و صلاح عمل شده بود و شخصیت رئیس دولت بقدری بود که ازین معنی تزلزلی در آن راه نیافت و شکی نیست که شاه نیز با دولت مزبور روابط خوبی داشت، زیرا دولت توانسته بود در برابر متجاسرین فعالیت زیادی بخرج دهد. پس میتوان تصور کرد که اشکال کار او از طرف همسایگان بوده است.

* * *

روز ۱۷ ذی قعدة ۱۳۳۸ مطابق ۱۴ اسد ۱۲۹۹ تقریباً هفت ماه پیش از کودتا جلسه وزرا بطور فوق العاده تشکیل گردید، زیرا در مجلس مبعوثان انگلیس به هیئت دولت اعتراض شده بود که بچه مناسبت بدولت ایران از طرف بانک مساعده داده میشود! در صورتیکه هیچگونه عهد و میثاق و قرار دادی درین نیست و همچنین راجع بمصارف قوای نظامی که انگلستان در خراسان و گیلان نگاهداشته بود خاصه راجع بخراسان اعتراضات شدیدی بدولت مزبور شده بود، اینمعنی موجب شد که هیئت وزیران ایران جلسه کردند و عاقبت وعدهای در باب قرار داد بدولت انگلیس دادند و دولت مذکور قبول کرد که تا سه ماه دیگر مساعده ای را که قبلاً به وثوق الدوله دادند بدولت جدید پردازند و قشون انگلیس نیز از قزوین واپس ننشینند، تا قوای دولت ایران جای آن را پر کند. و در این روش دولت ایران مجبور بود. چه هرگاه دولت انگلیس پول نمداد و از قزوین عقب میرفت بدون تردید قوای متجاسرین تا شهر قزوین و حتی تهران میتاختند! علت این بازی چه بود؟ گفته میشد که اعزام مشاور الممالک بآن عجله بمسکو و اصرار دولت در ایجاد روابط حسنه بادولت ساویت اسباب نگرانی دولت انگلیس شده بود، چه معلوم بود که ایجاد این روابط با وجود گذشتهائی که روسها نسبت بترك قروض ایران و لغو معاهدات جابرانه و غیره نموده اند - و مواد ۱۸ گانه ۲۶ ژون ۱۹۱۹ نمونه آن بود - موجب جلب توجه مردم ایران بسوی روسیه خواهد شد و طبعاً بزبان اخلاقی و اجتماعی انگلستان تمام خواهد گردید و ممکن است برای اجرای

۱ - در هرماه مبلغی از طرف بانک شاهنشاهی بحساب دولت انگلیس بدولت ایران مساعده داده میشد و اداره دولت ازین معر می چرخید!

قرار داد نیز مضر واقع شود و تصویب آنرا متزلزل سازد! بنا براین ته ترازوئی بزمین زدند، و نیروی خود را هم از منجیل عقب کشیده حتی دو فرسنگ از قزوین هم عقب رفتند، و عاقبت قرار شد که تا مدت سه ماه با مشیرالدوله همکاری و مساعدت کنند و این تعیین مدت ظاهراً مهلتی بود برای اجرای قرارداد، و بالجمله مشیرالدوله نیز بهمان گناه که سیلف او افتاده بود سقوط کرد و افتاد!

۱۶ - حکومت سپهدار

بعد از استعفای مشیرالدوله، قرعه فال بنام فتح الله خان اکبر سپهدار ار رشتی زده شد، و رئیس الوزرائیرا بدو تکلیف کردند.

سپهدار کابینه ای تشکیل داد و در همان اوایل تشکیل دولت، از مسکو نتیجه مذاکرات و روابط و دادیه بروز کرد باینمعنی که پیمان نامه ای در ۲۶ ماده بدولت ایران تخایره گردید، و سپهدار جلسه ای از سیاسیون و رجال خبر کرد و قضیه را مطرح ساخت و با موافقت آنها در تاریخ ۲۶ ربیع الثانی ۱۳۳۹ پذیرفتاری دولت را بمسکو اطلاع داد. و این عمل سپهدار اسباب زحمت او شد!

شیاطین انس شاه را از پذیرفتاری مواد مذکور ترساندند، از قضا در همان روزها از طرف مأمورین انگلیس اقدامی عجیب صورت گرفت، و شعبه های بانک شاهنشاهی را از بعضی ولایات ایران برچیدند، و شایع شد که زن و کودک اتباع انگلیس از ایران خارج خواهند شد، و حتی بعضی از اعضاء سفارتخانه انگلیس مشغول حراج کردن اسباب خود شدند، و بانک انگلیس مقیم تهران در جراید آگهی داد که نظر با احتمال حرکت دادن بانک از ایران، هر کس در بانک شاهنشاهی امانتی دارد، آمده دریافت نماید، و مردم اسکناسها را آورده پول نقد بگیرند!

این کارها در شاه زیادتر از مردم مؤثر شد!

تجار که از انسداد راه تجارت بباروسیه زیانها دیده بودند، چندان از فتح باب روابط دولتی بدشان نیامد، زیرا آنها هنوز مزه تجارت آزاد عهد قدیم زیر دندان نشان بود،

۱ - لقب محمد ولیخان تکابنی «سپهدار» بود ولی در ضمن جنگ بین الملل لقب «سپهسالار اعظم» یافت و لقب «سپهدار» به فتح الله اکبر سردار منصور، رشتی داده شد.

سایر خلق هم تابع احساسات سیاسیون بودند که در ارتباط ایران و روس خطری فرض نمی نمودند.

اما شاه را از تزلزل تخت و تاج بیم داده بودند! او میترسید! او از هر چیز میترسید، اکنونهم از «بلشویک» میترسید!

شاه مصمم شد برود!، برود بجنوب یا برود باروپا، ولی رجال و سیاسیون و تجار مانع شدند و شاه را ازین خیال کودکانه مانع آمدند و در ملاقاتیکه اعیان با شاه کردند از سپهدار هم چندان تعریف نکردند. بنا بر این رئیس دولت استعفا داد و بحران آغاز شد.

این بازی بعد از سقوط و ثوق الدوله و پیرنیا سومین نقشی است که برای ضعیف کردن و ازین بردن احمدشاه بازی میشود و اتفاقاً بازیگر بزرگ و عمده این نقش نیز در هر سه نوبت خود شاه است!

از طرفی سعد الدوله و ممتاز الملک برادرش بامید تشکیل دولت شروع بکار کردند، و از طرف دیگر مطرودین کاشان: حاج محتشم السلطنه و مستشار الدوله (صادق) و ممتاز الدوله وارد تهران شدند و خانه شان مجمع ازدحام مردم بازاری و ماجراجویان سیاسی گردید، و زمزمه مخالفت عمومی با افتتاح مجلس و ضدیت با قرارداد و تجدید انتخابات آغاز شد.

جراید بجان هم افتادند، آقاسید ضیاءالدین مدیریت روزنامه، رعد را با آقای میرزا علی حق نویس واگذار کرده بود، ولی در سیاست عصر کاملاً دخالت داشت و اداره کردن اسیران متجاسرینرا که در بیرون دروازه قزوین جا داده بودند بعهده داشت و سیاست موافقت با انگلستانرا پیش گرفته بود.

روزنامه «ایران» بار دیگر بمؤلف واگذار شده بود، من با دولت و با افتتاح مجلس و ثبات دولت موافق بودم.

ولی از قیافه شهر پیدا بود که رشتهها دارد از یگدگر گسسته میشود و دو سیاست مغایر بسختی بایکدگر در کار اصطکا کست، و برق انقلاب و اغتشاش از این میانه میجهد! تشکیل کابینه بار دیگر به سپهدار تکلیف شد، زیرا مشیر الدوله و مستوفی و فرماقرها یکان یکان از تشکیل دولت سرباز زده بودند.

مازندران بدست قوای دولتی بود، میرزا کوچکخان قهر کرده و از احسان الله خان و خالو قربان و بالشویکها جدا شده بود، حملات روسها که بحمایت بالشویکها بر گیلان تاخته بودند قوای قزاقرا عقب رانده بود، انگلیسها از مقاومت در برابر مهاجمین و حتی از پول دادن بقزاقخانه خودداری میکردند، قزاقها در فاصله بین منجیل تا قزوین با ساز و برگ بی اندازه مندرس و حالی خراب در مانده، و دولت در حال بحران، و شاه در خیال فرار، و رجال سیاسی در صدد کسب مقام وزارت، و سیاسیون در صدد وکالت، و هنگامه طلبان با حربه قرارداد مشغول قتل عام و کلای دوره چهارم شده بودند. این بود روح اوضاع آن عصر...

انجمن آذربایجان و یازده نفر از وکلا، بشاه نامه نوشتند که افتتاح مجلس بتأخیر افتد تا وکلای آذربایجان نیز انتخاب شوند!

از طرف دیگر سی و نه تن از نمایندگان که نخبه و تقریباً اکثریت مجلس آتیه را نشان میداد لایحه ای بجزیده رعد دادند و عدم موافقت خودرا با قرارداد ایران و انگلیس اعلام داشتند و در همین حال نمایندگان اینعهده در منزل بیلاقی مرحوم تیمور قاش باهستمر فرمان وزیر مختار جدید انگلستان ملاقات کردند و باو اطمینان دادند که قرارداد قابل اجرا نیست و طوری تکان خورده و لقی شده است که نمیتوان آنرا راست نگاهداشت بعلاوه با باز شدن سرحدات ایران بروی دولت ساویت و ایجاد روابط سیاسی بین ایران و روسیه و سقوط آذربایجان قفقاز ممکن نیست و مصلحت هم نیست که دیگر ازین قرارداد صحبتی بمیان آید، لیکن با افتتاح مجلس چهارم میتوان مطمئن بود که اکثریت مجلس با اقتدار دولت مشروطه و حفظ منافع سیاسی انگلستان و ثبات دولت مقتدر مرکزی و همه گونه اصلاحات ضروری از مالی و نظامی همراه خواهد بود و فکر کمونیزم هیچوقت در ساحت این کشور راه پیدا نخواهد کرد، اما ناچار باید روابط سیاسی ما با روسیه نیز روشن و دوستانه باشد تا بتوانیم از عهده دفع متجاسرین و انقلابیون مرکز و خارج مرکز بر آئیم. این ملاقات روزی شد که فردای آنروز لایحه ۳۹ نفر از وکلا مبنی بر همین اصول در جزیده رعد انتشار یافت.

اینعهده از وکلا عبارت بودند از باقیمانده حزب دموکرات تشکیلی و اعتدالیون و جمعی از سیاسیون جوان مانند تیمور و فیروز و بعد نیز مرحوم سید حسن مدرس وارد مجلس شده حزب اصلاح طلبان را بوجود آورد و اکثریت مجلس چهارم غالباً با ایشان بود.

حزبی دیگر نیز درین اوقات داشت تشکیل میشد که بعدها بحزب « سوسیالیست»



۱۵ - یکدسته از وکلای دوره چهارم

صفا اول دست راست: ۱ - امین‌التجار ۲ - ناظم‌العقائد ملایری ۳ - افسر ۴ - مساوات ۵ - مدرس
۶ - مؤتمن‌الملک ۷ - آشتیانی ۸ - حاج میرزا مرتضی ۹ - سید حسن کاشانی ۱۰ - شیخ ابراهیم
زنجانی ۱۱ - حاج میرزا عبدالوهاب ۱۲ - سید محمد تقی تبریزی ۱۳ - صدق‌الاسلام خمسه ۱۴ - سعادت
۱۵ - سید حسن بلوچ ۱۶ - ذوالقدر ۱۷ - شیخ الاسلام ملایری ۱۸ - شیخ محمد حسن گروسی
۱۹ - میرزا محمد صادق طباطبائی ۲۰ - انوار ۲۱ - سید کاظم یزدی ۲۲ - رئیس‌التجار ۲۳ - حایری‌زاده
۲۴ - بهار ۲۵ - سید فاضل ۲۶ - میرزا شهاب ۲۷ - نجات ۲۸ - کازرونی

معروف گردید و لیدرهای دموکرات قدیم و اعتدالی که در مهاجرت احزاب خود را منحل کرده بودند این حزب را میساختند.

این حزب قدری متمایل بروسها بود و حزب دست چپ را تشکیل میداد و اقلیت مجلس چهارم با این دسته و مؤتلفین آنها بود و ما از هر يك صحبت خواهیم کرد.
مؤسسان حزب « سوسیالیست» آقایان میرزا محمد صادق طباطبائی و شاهزاده سلیمان میرزا، دویشوای دموکرات و اعتدالیون قدیم بودند و هر دو از آزادیخواهان معروف و پیشوایان مشروطیت ایران محسوب میشدند.

* * *

درین وقت از طرف جنرال « آیرن ساید» انگلیسی که آنروز برای سرکشی بقوای ایران از عراق آمده بود، بدولت پیشنهادی شد که قوای قزاق ایرانی باید جزو قوای بریتانیا و در تحت اطاعت و فرمان ارکان حرب ما قرار گیرد و این پیشنهاد را سیدار در مجلسی مرکب از نمایندگان حاضر و اعیان و تجار طرح کرد و نتیجه حاصل نشد.
بالاخره مأمورین انگلیسی در صدد بر آمدند که شاه را بطرفی حرکت دهند و خود شهرت جمع آوری بانکهای خود را دادند چنانکه گذشت ولی این اقدامات نه شاه را مرعوب کرد، نه مردم را، و احساسات کماکان بر ضد انگلیس و قوای او در ایران هیجان داشت.

درین موقع در شهر، آشوبهایی برپا و اجتماعات و هنگامه‌هایی دیده میشد که نه مربوط بدموکراتها بود و نه زیر سر اعتدالیون، و معلوم نبود از کجا آب میخورد؟

* * *

سیدار برای تشکیل دولت به تبعید شدگان کاشان که مورد توجه ناراضیان و مخالفان قرار داد و مجلس واقع شده بودند مراجعه کرد و قرار بود هر سه چهار تن را داخل کابینه کند و قول داد که افتتاح مجلس را نیز بتأخیر بیندازد تا حضرات بتوانند درین فاصله سیاست خارجی را بطریقی (بقول خودشان) روشن سازند. با این تعهد بحضور شاه رفتند، ولی فرا کسیون مجلس که بعدها به «اصلاح طلبان» معروف شد هیئتی را قبلاً نزد شاه فرستاده شاه را بخلاف دولت و نیت او آماده ساخته بود.

۱ - این حزب اکنون که سال ۱۳۲۱ شمسی است منحل گردیده است.

وزرا در ملاقات شاه تصمیم خود را که دایر بتأخیر افتتاح مجلس بود عرضه داشتند و شاه پذیرفت و این اختلاف نظر باعث شد که هیئت دولت معرفی نشده سقوط کرد. بحران بار دیگر یازده روز طول کشید!



۱۶ - سپهدار اعظم فتح‌الله اکبر

عاقبت عقلا موفق شدند بعضی از مرغان مهستی را از همگنان جدا سازند و بین سردستگان ناراضی اختلاف ایجاد کنند!

بنابر این روز ۷ ماه جمادی الاخری ۱۲۳۹ دولت بطریق ذیل تشکیل شد:

سپهدار اعظم رئیس الوزرا (نخست وزیر) و وزیر داخله.

حاج محتشم السلطنه وزیر خارجه.

سالار لشکر وزیر عدلیه.

سردار معتمد وزیر پست و تلگراف.

امین‌الملک وزیر معارف و اوقاف.

نصر‌الملک وزیر تجارت و فواید عامه.

امیر نظام وزیر جنگ.

میرزا عیسی خان کفیل وزارت مالیه.

پنج روز از عمر این دولت گذشته بود که روزی شنیده شد که عده‌ای

مسلح بسمت تهران پیش می‌آیند.

نزدیک غروب یکشنبه ۱۱ ج ۲ و ۲ اسفند مخبر روزنامه ایران برای کسب خبر رفته ساعت ۹ شب باز آمد و خبر آورد که: رضاخان میرپنجه مقیم قزوین بادو هزار نفر قزاق برای آمدن بتهران و رفتن سرخانه وزندگی خود می‌آیند و خطری در بین نیست. و این خبر در شماره فردای روزنامه ایران منتشر گردید!

۱۷ - مقدمات کودتای ۱۲۹۹

شاه می‌ترسید!

اگرچه شاه کاملاً پیرو افکار عمومی بود و افکار عمومی هم از طرف روسیه خطری فرض نمی‌کرد، زیرا آنها تازه سواد قراردادی که بسیار مفید مینمود برای سپهدار فرستاده بودند و خود را با اقامت قوای انگلیس در ایران مخالف معرفی می‌کردند و این یکنوع همدردی بود که با مردم ایران داشتند. اما در حقیقت شاه از بالشویک می‌ترسید، و از آشوبهای کوچک کوچک شهر تهران که گفتیم اساس حزبی و بنا و بنیاد درستی نداشت و همه مصنوعی بود خوف داشت، نه مایل بود خود را در آغوش انگلیسها بیندازد و مطیع اراده آنها باشد، و نه جرأت داشت آرام و آسوده بنشیند، تنها اعتماد و پشت گرمی او نیز بقوه قزاقها بود و قزاقها هم در حدود قزوین لخت و بیچاره و بی فرمانده (زیرا درین موقع صاحب‌منصبان روسی را بیرون کرده بودند!) و بی حقوق و بی تکلیف در مانده بودند. چه مدتی بود که بودجه قزاقخانه را انگلیسها بحساب دولت ایران می‌پرداختند و درین موقع در پرداخت بودجه مذکور مدتی بود تاخیر افتاده و بآنها دیناری نرسیده بود!

مردم بفکر کودتا افتاده بودند!

در این گیر و دار و بی تکلیفی، مرحوم سید حسن مدرس بخیال کودتا افتاد، سالار جنگ یکی از پسران بانوی عظمی در ورامین مقداری تفنگ راه انداخته و عده‌ای تفنگچی دور خود جمع کرد و قرار بود از اصفهان نیز عده‌ای از الوار مسلح آمده بمشاریه ملحق شوند و بقراری که میگفتند قصد کودتا و گرفتن طهران را داشتند.

مرحوم مدرس بنخود من بعدها میگفت: در آن اوقات رضاخان، نزد من آمد و گفت من چندی پیش با وثوق الدوله هم صحبت کردم و او بمن توجهی نکرد، حاضرم باشما کار کنم و همدست شویم و باین اوضاع خراب خاتمه دهیم چه می‌ترسم ایران بالشویک شود!

۱ - این مصاحبه درست مصادف وقتی است که اینمرد بی آرام و نیزه‌ش نو میدشده و بقول خود میخواست سر بهعرا گذارد و پریشانی اوضاع را خوب احساس کرده بوده است.

میگویند که : شاهزاده نصره الدوله وزیر خارجه حکومت و ثوق الدوله که از هنگام مسافرت پاشاه در فرنگستان مانده بود ، از فرنگستان با شتاب و تعجیل برای اداره کردن کودتائی که در اروپا مقدمات آنرا فراهم آورده بود بایران تاخته و تا همدان رسید ، ولی بسته شدن جاده همدان - قزوین بسبب بارش برف مانع گردید که شهزاده بموقع خود را بمرکز برساند و سیدضیاءالدین بمساعدت مسترها و اورد کونسول انگلیس در تهران ، که مردی صاحب نفوذ و با نصره الدوله نیز مناسبات خوبی نداشت^۱ ، پیش افتاده کودتا را اداره کرد و شاهزاده روزی وارد پایتخت شد که پدر و برادرش سالار لشکر دستگیر شده و حبس بودند و مشارالیه را با اتومبیل او ضبط کردند و نزد پدر و برادرش بردند !

هرگاه روابط فیروز (نصره الدوله) با مسترها و اورد خوب بود یا سرپرسی کاکس در تهران میبود ، شکی نیست که کودتا بدست او انجام شده بود و این واقعه یعنی واقعه بارش برف و غداوت مسترها و اورد در سر دوراهی تاریخ باعث خیلی آثار گردید .

۱ - در سفارت انگلیس زمان سرپرسی کاکس ، وزیر مختار دانشمند و مجرب انگلستان دو دستگی و اختلاف نظری پیدا شده بود ، علت آن بود که مسترها و اورد که فارسی را خوب حرف میزد و مردی صاحب نفوذ بود میل داشت غالب کارها بوساطت او انجام گیرد ولی دولتیان مستقیماً با وزیر مختار سرو کار داشتند و شاید کارهائی بخلاف میل و اطلاع مسترها و اورد انجام میگرفت ، ازینرو هاوارد بانصره الدوله و صارم الدوله که همه کاره کابینه و رابط بین سفارت و دولت بودند سرو سری نداشت و برخلاف با سیدضیاءالدین دوست و رفیق بود و سید جزو دسته هاوارد محسوب میشد و این مخالفت تا ورود مستر فرمان و سرپرسی لرن و بعدها تا عهد سلطنت رضاشاه که او هم مستقیماً از دوستان هاوارد بود دوام یافت ، و مسترها و اورد در این مدت با نصره الدوله و تیمورتاش و دوستان ایشان میانه خوبی نداشت ، و عاقبت هم تیمور و فیروز موفق شدند زیر پای آقای هاوارد را جاروب کنند و بانگلستان از او شکایت کردند و احضار شد و بسمت مأموریت سوریه نامزد گردید . روزی که مسترها و اورد میخواست از ایران برود با آنکه من خانه نشین بودم بعنوان وداع بخانه من آمد و در ضمن صحبتها گفت : « تیمورتاش بمسافرت بلندن میرود و گمان ندارم درین سفر زیاد بمشارالیه خوش بگذرد ، و اتفاقاً این همان سفیرست که بعد از مراجعت از آن سفر مورد خشم شاه واقع و نابود گردید . . . » و نیز شنیده ام که این دیپلمات با فراست گفته بود که می بینم فیروز و تیمور بدار آویخته شده اند . و میگویند مقالاتی که در شرق نزدیک در تمجید از فعالیت تیمور و اینکه همه کاره اوست و پهلوی آلتی در دست تیمور پیش نیست و غیره - بقلم مسترها و اورد بوده است ولی قسمت اخیر این اخبار را باید با قید احتیاط نگریست !

جمعی دیگر نیز بر آن بودند که بوسیله رؤسای ژاندارم اقدامی بنمایند و ماژور فضل الله خان را در نظر گرفته بودند که با او مذاکره کنند .

روزی آقای سیدضیاءالدین وقتی که از نزد سپهدار برگشتیم و هنوز هیئت وزرایش ترمیم نشده بود بمن گفت : اینها داخل آدم نیستند ، باید خود ما فکری کنیم و سرو صورتی بکارها بدهیم .

خبری شنیدم که شاه در اسلامبول با پدرش محمدعلی صحبت کرده بود و پدر باو نصیحت کرده که « بوسیله قزاق ها میتوانی حکومتی مقتدر و موافق خود ایجاد کنی و جلو هرج و مرج را بگیری ، ولی من نمیدانم این خبر تا چه حد راست است .

احمدشهریور معتقد است که : مستر نرمان وزیر مختار انگلیس بعد از آنکه از قصد حرکت دادن شاه و جمع آوری بانکها منصرف شد و پیشنهاد های نظامیان انگلیس نیز توسط سپهدار پذیرفته نیامد - با شاه ملاقات کرد و در باب کودتا و ایجاد حکومت مقتدر و ثباتی که بتواند از هرج و مرج تهران که پیشاهنگک نشر مسلك کمونیزم است ممانعت کند و دولتی قوی و نظامی بوجود آورد . با احمد شاه صحبت کرد - شاه این فکر را پسندید . و نیز میگوید موثق الدوله مغرور میرزا وزیر دربار با این نقشه موافق نبود بنابراین استعفا داد و مشارالملك وزیر دربار شد و نیز میگوید : شهاب الدوله هم از قرار مسموع بدین عمل راضی نبود ، و همین الملك بجای شهاب الدوله داخل دربار گردید و منشی مخصوص شد .

میگوید : معین الملك مردی متین و با نقشه کودتا موافق بوده است و او در آن اوقات بین شاه و سفارت انگلیس رابط بود .

اتفاقاً ، در همان اوقات مستر اسمارت از اعضاء سفارت روزی بخانه مؤلف آمد و با من در ایجاد حکومتی مقتدر که بتواند هر صاحب داعیه و صاحب صوتی را سرکوب دهد و ایجاد دولت ثابت و نیمه دیکتاتوری بنماید - مذاکره کرد و من هم با او در لزوم چنین دولتی بطور کلی موافق بودم - ولی در انتخاب افراد و اعضاء آن دولت سلیقه ماراست نیامد و هر اشکالی که من داشتم درین مسئله بود و قرار شد باز هم فکر و صحبت کنیم ولی بعد معلوم شد که فرصت فوت میشده است و وقت مذاکره طولانی نبوده است ! احمدشهریور میگوید : پاشاه قرار دادند که دولتی قوی تشکیل شود و کارهای او بقرار زیر باشد :

- ۱ - قرارداد ۱۲ ذی القعدة ۱۳۳۷ مطابق اوت ۱۹۱۹ را با نزاکت لغو کنند و روابط جدیدی با دولت بریتانیا ایجاد نمایند .
 - ۲ - دولت ایران با دولت روس تا حدی نزدیک شود که هم از خطر مداخلات قشونی آنان ممانعت شود و هم بمنافع بریتانیا ضرر وارد نیاید .
 - ۳ - دواير نظامی را متحدالشکل کنند و تا حدود چهل هزار نفر سرباز ترتیب بدهند و مواد دیگر ... این خبر را احمد شهریور نوشته است و نمیدانم تا چه اندازه تحقیق صحیح کرده و شایان اعتماد است .
- درین خبر که مینویسم علاوه بر آنکه در تاریخ احمد شهریور موجود است از چندین نفر مطلع نیز شنیده‌ام که : شاه در آن اوقات برئیس الوزرا پیشنهاد کرد که پانصد نفر قزاق علاوه بر گارد سلطنتی لازم است که در تهران باشند و امر شود این عده فوراً از قزوین بتهران روانه شوند

* * *

من و آقا سید ضیاء الدین ، این اوقات زیاد تر از ایام پیش با یکدیگر ملاقات داشتیم ، و من همیشه باین جوان هوشیار و شجاع و نافذ علاقه داشتم و با وجود دور بودن افق حزبی و موجود شدن موارد اختلاف سلیقه ، همواره سعی داشتم که بین ما تقاری روی ندهد .

درین روزها اختلافات فیما بین ما نیز بر طرف گردیده بود و هر دو اوضاع را يك شكل و يك رنگ میدیدیم .

روزی که دولت اول سپهدار تشکیل شد ، من سید را ناراضی یافتم و گفتم : هیچکدام اینها چیزی نیستند ، ما خودمان باید کار کنیم ...

چیزی نگذشت در صدد برآمدم که بین دوستان خودم یعنی فامیل فیروز (خود او تهران نبود) و تیمور تاش و بین سید ضیاء الدین ارتباطی صمیمانه ایجاد کنم . قسمت تیمور تاش سهل بود ، اما بین فیروزیان و سید الفت بصعوبت دست میداد ، فیروز نمیخواست بشخصیت جوانانی که خود را پای کار رسانیده‌اند اذعان کند . این یکی از بدترین صفات کهنه اشرف و اعیان ایرانست ، که گمان میکنند کسی که پدرش وزیر نبوده است حق ندارد وزیر شود !

بهین اصل سالها سردار معظم (تیمور تاش) و اشخاصی مانند اوراسر میگردانیدند و عجب اینست که اگر بر حسب صدفه شخصی از طبقه دوم وزیر میشد بفور خود را در صف اعیان قرار داده همین اصل قدیم را پرورش میداد !

یکی از علل عمده تربیت نشدن رجال و مردان کافی در عصر مشروطه و منحصر شدن کارها بده دوازده نفر پیر و جوان همین حس محافظه کاری شوم بود . هر کس را که لایق میدیدند بی درنگ باصطلاح خود : نوک او را میچیدند ! ، که بخودی خود نتواند دانه برچیند و محتاج دست آنها باشد ! و سید ضیاء الدین از آنهایی نبود که بتواند با نوک چیده زندگی کند ...

سید به تیمور نزدیک میشد ، چه تیمور آنروزها اهمیت زیادی نداشت ، خود او هم از آنها بود که نوک او را مکرر چیده بودند ، اما باز نوک بیرون میآورد ! سید ضیاء الدین ، زیاد می چنید .

با مسترها وارد که مدتی بود جای مستر چرچیل را گرفته و در عهد سرپرسی کاکس با سید زیاد گرم گرفته بود دمخور بود . درین اوقات دیپلمات دیگری بنام مستر اسمارت که در آغاز مشروطه با دموکراتها دوستی داشت و در ایران و لندن بمشروطه خواهان کمک زیاد کرده بود نیز وارد تهران شده بود و با من خصوصیت داشت .

مستر اسمارت معتقد بود که باید مامورین انگلیس با احرار و آزادیخواهان و افرادی که وجهه ملی دارند همکاری کنند ، ولی مستر هاوارد بخلاف میل داشت دوستان تازه و فعال خود را بلند کند و جلو بیندازد .

بالاخره فکر کودتا در يك هفته بوجود آمد .

شاه چه میکرد ؟

اطلاع داریم که شاه در اسلامبول وقتی پدرش راملاقات کرده بود ، طرح کودتائی بدست بریگاد قزاق برضد مشروطه خواهان و هنگامه جویان کشیده و پدرش باو ثابت کرده بود که بهمراهی این قوه که هنوز شاه پرست و دست نخورده باقی مانده‌اند میتوانی دیکتاتوری کنی ! ازین روی بود که چنانکه گفتیم شاه میل نداشت قوای قزاق متفرق شود و حتی مانع شد که این قوه با قوه ژاندارم متحد الشکل شده در تحت اداره واحدی درآید .

پس خواننده عزیز ملاحظه کرد که فکر تغییر وضع در هر سری دور میزده است و از شاه تا شهزاده و از عالم تا عامی همه دریافته بودند که با این وضع شرب الیهود و اصول ریاکاری و پوشانیدن لباس ملی بر اغراض فرومایه شخصی نمیتوان کار کرد و همه در صدد بودند که از طریق کودتا و جمع قوای متشتت و تمرکز آنها میتوان بسر منزل مقصود رسید، منتهی رفیق ما که زودتر از همه کامیاب شد بدین بیت « لسان الغیب، رطب - اللسان بود که میفرماید:

من بسر منزل عنقا نه بخود بر دم راه طی این مرحله با مرغ سلیمان کردم!

* * *

۱۸ - کودتای سوم حوت علم شد

آقا سیدضیاءالدین يك سفر بقزوین رفت و باز گشت.

من حس کردم که مشارالیه اینروزها زیاد تر از ایام عادی در جنبش و کار است، لذا روزی که پس فردا قوای قزاق وارد تهران شد یعنی اول حوت ۱۲۹۹ باوی بطور صریح و قطعی گفتم که اگر نقشه و فکری دارید که مربوط باوضاع باشد، من با شما موافقت خواهم کرد.....

* * *

بقزوین گفته شد که پانصد نفر قزاق حرکت کنند، و این امر در نتیجه اشاره و فرمان شاه بود. بعد شنیدند که دوهزار نفر حرکت کرده است، معلوم نشد دوهزار نفر هم بدستور دولت بوده است یا بدستور کسانی که نقشه کودتا را قبلا کشیده بودند از قبیل صاحب منصبان انگلیسی مانند جنرال آیرن ساید و کلنل اسمایسی و غیره و یا بدستور شاه. و چنانکه خواهیم دید این عده از ینگی امام که بطرف کرج حرکت کردند شاه شنید و متوحش گردید، و سردار همایون امر کرد که تلگراف کنید این عده بقزوین باز گردد. ولی عده بقزوین باز نگشت و بسر کردگی «رضاخان میر پنجه» بتهران آمد و تصمیم گرفتند که اگر سؤال شد بکجا میآید بگویند برای رفتن بخانه و دیدن زن

و بچه میرویم و اگر لازم شد باز بفرونت بر میگردیم و علاوه بگویند مدتی است مواجب بما نداده اند و مواجب میخواهیم...

بارؤسای «ژاندارم» قبلا صحبت کرده بودند که هنگام ورود قوی پایتخت دست در نیاورند و با قزاقها برادر وار رفتار کنند. احمد شهریور میگوید که این عمل را هم شاه کرد و او بود که دستور داد ژاندارم و بریگاد مرکزی در قبال قزاق دست در نیاورند. امامن اینمعنی را باور نمیکنم و حق آنست که شاه از حرکت دو هزار قزاق بتهران ترسید و امر کرد باز گردند و آنها اطاعت نکردند و شاه در برابر عمل واقع شده قرار گرفت.

قزاق که در قزوین لباس در برداشت با لباس نو و کفش و ساز و برگ حسابی حرکت کرد، بین راه پولی هم بین آنها قسمت شد. در یکی از منازل صاحب منصبان قزاق نطقها کردند، و از خدمات خود سخن گفتند و بتهرانیان حمله کردند و بار دیگر سردار تازه خود را که در همان روزها سرتیب سوم شده بود سردست بلند نمودند و خود را خدمتگزار شاه شمردند و سیدضیاءالدین هم در آن جلسه حاضر بود.

راپورت بتهران رسید که قزاقها میآیند!

رئیس دولت، قاسم خان سردار همایون رئیس بریگاد قزاق را فرستاد که از قزاق پیرسد کجا میآید. مشارالیه رفت و چنانکه خواهیم دید توهین شده باز گشت و استعفاداد! دولت ششصد نفر ژاندارم که حاضر مرکز بودند برای ممانعت قزاق بخارج شهر و حدود باغشاه گسیل داشت سپس سرباز بریگاد مرکزی را برای نگاهداری خندق و همراهی با ژاندارم مأمور ساخت و اول شب پیاسبانهای شهر بانی نیز اسلحه دادند که در مرکز و کلانتریها مواظب باشند.

ژاندارم مقارن غروب از شهر خارج و در باغشاه و یوسف آباد که مقر آنها بود مستعد شدند ولی با آنها تفنگ بی فشنگ داده شده بود. رؤسای سویدی با کودتا همراه بودند، ورنه ژاندارم بدون شك باتکیه بشهر میتواندست قوای خسته قزاق را در ساعت متفرق کند، خاصه که بریگاد مرکزی نیز پشتیبان آنان قرار میگرفت.

سپهدار، ادیب السلطنه سمیعی معاون رئیس الوزرا و دو نفر کارمند سفارت انگلیس را که یکی مسترها وارد بود جلو آنها فرستاد و معین الملك منشی مخصوص شاه نیز با آنها بود. از این عده تنها ظاهر ادیب السلطنه داخل نقشه نبوده است، این عده رقتند و جواب سر بالا شنیده باز گشتند.

مخبر روز نامه ایران را من قریب بنصف شب فرستادم - زیرا در شهر شهرت یافته بود که عده ای بالشویک بتهران حمله کرده اند - و برای اطمینان مردم خواستم جزئیات واقعه را دریابم - مخبر ما در چند میلی شهر با آنها رسید ولی قزاقان او را راه ندادند که کسی را به بیند و باو گفتند که: رضاخان میر پنجه با آتریاد تهران بخانه های خود میر و نند....

* * *

قزاق وارد شهر شد اژاندارم دست در نیاورد. بریگاد مرکزی باتفاق قزاق وارد شهر شدند. نزدیک سحر یک تیرتوپ از میدان مشق قدیم باداره شهر بانی شلیک کردند و یکی از اطاقهای تأمینات خورد و قزاق باتفاق جمعی از بریگاد مرکزی که با قزاقها همداستان شده بودند بنظمیه (شهر بانی) ریختند و شلیک باتفنگ در اداره نظمیه و کلانتریها آغاز شد و مدتی دوام داشت. نظمیه تسلیم شد. محبوسین نظمیه بگمان اینکه بالشویک بشهر ریخته است، از محبس بیرون ریختند و فریاد زدند «زنده باد بالشویک» و یکی از آنها به تیر قزاق کشته شد.



۱۷ - عبدالله خان امیر طهماسبی

ذخیره نظمیه و امانات غارت شد! یک محبوس فراری ویک پاسبان در مرکز شهر بانی کشته شد. دو پاسبان هم در

کلانتریها بقتل رسیدند و هفت تن مجروح شدند که آنها هم بتدریج مردند. احمدشهریور میگوید: این هنگامه و شلیک توپ مردم را بیمناک ساخت و زنان سقط جنین کردند و بقول خود آنها، روی خون افتادند!...

عبدالله خان امیر طهماسبی گفته است که: من رئیس گارد مخصوص احمدشاه بودم، و با آنکه احمدشاه تقریباً از نقشه کودتا مسبوق بود بعد از شنیدن وضع شبانه شهر خواست از فرح آباد فرار کند، من او را مانع شدم.

چنین بود طرح یک دسیسه سیاسی بزرگ، و پایتخت باقوائی که در او بود اینطور بتصرف جماعتی که خود را فروخته بودند در آمد!

۱۹ - رضاخان میر پنجه که بود؟

رضاخان میر پنجه پسر داداش بیگ، افسر سواد کوهی از ایل «پالانی» بود، نام این طایفه در تاریخ «خانی» طبع پتروگراد برده شده است و تاجائی که بیاد دارم غیر از آن تاریخ که وقایع حکام گیلان و لاهیجان و ظهور شاه اسمعیل و حالات خان احمد گیلانی را مینویسد نامی از این طایفه در تاریخ دیگر برده نشده است.

در بار فروش (بابل) از مرحوم میرزا محمود رئیس که مردی معمر و فاضل و درویش بود، شنیدم که میگفت: شاه (یعنی رضاشاه) از ایل «پالانی» است، و از قضا نین «پالانی» و «پهلوی» قرابت لفظی عجیبی موجود است، اما گمان ندارم خود شاه ملتفت نام عشیره خود بوده و این اسم خانوادگی یعنی «پهلوی» را بدین مناسبت انتخاب کرده باشد.

خودشاه سابق روزی میفرمود: آقا محمد خان که از شیراز فرار کرد در حدود سواد کوه آمد و خانواده مارا قریب داده با خود همراه کرد و نیز میگفت: من طفل شیرخوار دو ماهه بودم که بامادرم از سواد کوه بتهران روانه شده بودیم، در سرگدوک فیروز کوه من از سرما و برف سیاه شدم، و مادرم بخیال آنکه من مرده ام مرا بچاروادار سپرد که مرا

۱ - پهلوی قبلاً اسم خانواده «میرزا محمود خان» عضو وزارت پست که از فضلا و آزادیخواهان معروف است بود و نیز عنوان تلگرافی بانک شاهنشاهی «پهاری» بود.

دفن کند و حرکت کنند، چاروادار مرا در آخوریکی از طولیله‌ها باقنداق برجا گذاشت و خود و قافله براه افتاده بفیروزکوه رفتند. ساعتی دیگر قافله دیگر میرسند و در قهوه‌خانه گدوگ منزل میگیرند یکی از آنها آواز گریه طفلی را میشنود می‌رود و کودکی را در آخور میبیند، او را برده گرم میکنند و شیر میدهند و جانی میگیرد و در فیروزکوه بمادرش تسلیم مینمایند!

از صد هزار طفل کشان رد کند پدر سیمرخ زال را بسوی آشیان برد

پدرش مرد، مادرش که از اهل محل نبود با طفل صغیر شیرخوار از سوادکوه چنانکه گفتیم بتهران آمد. این خانم برادری داشت ابو القاسم بیک نام که خیاط قزاقخانه بود و بعد بدرجه سرهنگی رسید و پس از کودتا مرحوم شد، خانم نامبرده نزد برادر خود رفت و طفل را نیز با خود برد و این کودک در خانه دای خود بزرگ شد.

از روزی که بحد رشد رسید آثار گردن فرازی و سرکشی در او پیدا آمد و تا پانزده سالگی آزاد و راست راه میرفت، در آن هنگام دای او وی را بعنوان پیاده قزاق بفوج اول قزاقخانه سپرد و رئیس این فوج غلامرضا خان میر پنجه بود و در آن فوج قرار گذاشتند هر سواری که بیمار شود یا غایب باشد این پیاده قزاق به نیابت او سوار شده وارد صف گردد.

مظفرالدین شاه چند عدد «شصت تیر» وارد کرد بود از آنجمله یکی بقزاقخانه داد. عبدالله خان معروف به «ماژور سرهنگ» که پدرش روزی ماژور فوج اتریشی بوده است فرمانده گروهان شصت تیر شد و رضای قزاق پیاده بسمت و کیلباشی این گروهان انتخاب گردید^۱ و بالاخره فرمانده گروهان شد و رفته رفته در قسمت اداره

۱ - طبق تحقیقی که کرده‌ایم در قزاقخانه مدرسه‌ای بود که اطاقهای بالاخانه ویژه اولاد صاحب منصبان قزاق و سایر محترمین و اطاقهای پائین خاص اطفال افراد قزاق و اولاد فقرا بود، در آن اوقات از روسیه معلمی برای ورزش جدید بایران آمد که شاگردان قزاق را مشق ورزش بدهد و گروهانی که رضاخان وکیل باشی آنجا بود و شصت تیر داشتند و ریاست آن با عبدالله خان سرهنگ بود، از شاگردان پائین بودند و این (بقیه در ذیل صفحه ۷۱)

کردن شصت تیر ترقی کرد و به «رضاخان شصت تیر» نامبردار شد و در سفرهای عمده جنگی از قبیل جنگ با رحیم خان چلییانلو در اردبیل که عده‌ای بریاست جعفر قلیخان سردار بهادر پسر بزرگ «سردار اسعد» بختیاری از چریک و قزاق فرستاده شده بودند و «یفرم خان ارمنی» رئیس شهر بانی هم با آنها بود. رضاخان نیز شرکت داشت.

شبی در مدرسه آرامنه نمایش بود. «سردار سپه» وزیر جنگ و سردار بهادر که آنوقت «سردار اسعد» لقب یافته بود و جمعی دیگر از رجال نیز دعوت داشتند. منمهم بودم.

در یکی از فواصل پرده‌های نمایش در اطاقی هدایت شدیم که مخصوص مهمان محترم تهیه و چیده شده بود، سردار سپه مرا نیز دعوت کرد و در آن اطاق سر میز نشسته بودیم و صحبت‌های متفرق بمیان آمد، من جمله سردار اسعد اشاره بسفر اردبیل کرده گفت: در سفری که ما در رکاب حضرت اشرف باردبیل رفتیم... سردار سپه نگذاشت سخنش تمام شود و گفت: خیر من در رکاب شما بودم... و بعد از آن گفت:

من در آنفر «یفرم» را از مرگ نجات دادم زیرا اشرار دره‌ای را از دو طرف گرفته و تانه دره و کوه‌ها را درست داشتند، و ما در جلگه مقابل آن دره اردو زده بودیم و میدان جنگ فاصله زیادی نداشت و بدره مزبور نزدیک بود.

روزی از دشمن خبری نشد، یفرم سوار شده برای تحقیق از مواضع مقدم دشمن تنها پیشرفت و من ملتفت خط او شدم، و نگران بودم، یفرم رفت و داخل دره شد و بلافاصله صدای شلیک تفنگ شنیده شد و یفرم برنگشت.

من بعجله سوار شده بسوی دره راندم، بدهنه دره که رسیدیم دیدم اشرار در دو طرف دره پشت سنگها موضع گرفته‌اند، یفرم غفلت کرده مسافتی بداخل تنگه رانده است، و از دو سو هدف قرار گرفته و اسبش را زده‌اند و خود او بخاکریز سرفقانی پناه برده و تافشنگ داشته است از خود دفاع کرده

(بقیه از ذیل صفحه ۷۰)

شاگردان در ورزش بهتر از شاگردان مدرسه بالا از کار بیرون می‌آمدند و همه آنها از بچه‌های شیطان و ورزیده و تاین‌های رضاخان بودند. اول صاحب منصبان مشق ورزش میکردند و سپس بتاین‌های خود تعلیم میدادند و رضاخان نیز از جمله آنها بود و بدین لحاظ که در ورزش خوب از کار درآمد و بتاین‌ها خوب تعلیم داد و در کار شصت تیر امتحانهای بسیار خوب داد ترقی کرد. در عهد «بارن مایدل» عبدالله خان ماژور سرهنگ مرد و رضاخان فرمانده گروهان شد.

وسپس با ماوزر بدفاع پرداخته و فشنگ در لولة ماوزرش گیر کرده است ، و چند نفر پشت خم بطرف او کشاله کرده اند و او بالولة ماوزر مایوسانه بآنها نهیب میدهد : ...
من پیاده شدم و با تفنگ چند تیر باطراف وجاؤ او تیراندازی کرده بفرم را از آن مخمه نجات دادم ... و آنروز کاری مهم صورت دادیم .

در سفر جنگی بزرگ و مشهور سالارالدوله که باطوایف کلهر قریب چهل هزار سوار بقصد گرفتن تهران تا ساوه پیش آمده بود ، و دولت خوانین بختیاری را بدفاع او فرستاد نیز رضاخان و شصت تیرش شرکت داشت .

وباز بعد از آن محاربه در سفر جنگی دیگری که بریاست شاهزاده « عبدالحسین میرزای فرمانفرما » بدفع سالارالدوله عده ای مأمور غرب گردید و بفرم در جنگ معروف به « جنگ شورش » بقتل رسید ، رضاخان باشصت تیرش شرکت داشت و از کسانی که در آن جنگ بوده اند

شنیدم که میگفتند رضاخان کمال شہامت و جلالت را بخرج داده بود ، و یکی از عوامل عمده شکست اشرار و عشایر ، توپخانه و مقاومت رضاخان بود .
در خراسان و قسمتهای جنوبی و حدود جام و باخرز نیز مأموریتهای مکرر



۱۸ - بفرم خان ارمنی از سرداران بزرگ عهد مشروطه

داشته است و خود ایشان میگفتند که : « من در حدود جام يك اطاق برای خودم ساختم که هنوز هم آن اطاق گاه گلی بر سر پاست ، »

چندی در شهر مشهد در ردیف قزاقهای مستحفظ بانك استقراری قرار داشته است ، که احياناً موجب شکایت تجار و مردم بازار نیز میشدند و من خود روزی در نزد والی خراسان بودم که جمعی تجار آمده بودند و از گردنکشی قزاقهای مستحفظ بانك و تعرضات ایشان بمردم شکوه داشتند !

در اوقات جنگ بین الملل و اوان مهاجرت ، رضاخان را در همدان جزء دسته تیراندازان همدان میبینیم که مصلاهی همدان را در دست دارند ، و با ماژور محمد ققی خان صاحبمنصب ژاندارم در ۱۴ محرم ۱۳۳۴ در جنگ است و از آنجا شکست خورده بمرکز میآید و در مرکز کودتائی میکند و این وقتی بود که سرهنگ رضاخان فرمانده گردان پیاده آتریاد همدان بود و بعد از آن در نتیجه این کودتا رئیس فوج تیراندازان همدان گردید ، سندی بدست داریم که مربوط است باوقاتی که رضاخان فرمانده فوج تیرانداز همدان بوده و یکی از صاحبمنصبان راپورتی بمشارالیه میدهد و رئیس فوج جوابی بامداد بطور چلیپا در پشت راپورت بخط خود مینویسد ، این راپورت و جواب عیناً موجود است و سندی است که از آن مسائلی مستفاد میشود و مدرک قابل توجهی است :

اینست راپورت :

راپورت نمرة ۶۵ ظهر پنجشنبه ۲۰ سپتامبر ۱۹۱۸ .

از قصر قاجار :

« حضور مبارک فرمانده فوج تیرانداز همدان دام اقباله ،

« حسب الحکم حضرت عالی در قصر حاضر شدم فوق العاده نیاوران را دادم بس و چهار نفر قزاقهای ،
« آتریاد گیلان ، پنجاه و يك نفر از این قزاقان مأمور قزوین هستند ، بابوالحسنخان معین نایب - آقای تقی ،
« خان فرمانده ایشان میگویند که مهر خودشان را بصورت فوق العاده زده بولرا دریافت دارند - چون ،
« بنده از حضرتعالی اجازه ندارم هنوز نداده و منتظر حکم هستم چه میفرمائید - الساعة حرکت کرده میروم ،
« نیاوران - در مراجعت بقصر حکم حضرتعالی را دریافت مینمایم ، هر نوع فرمائید اطاعت میشود ،
فرمانده باطالیان دوم یاور (ح)

جواب بخط خود فرمانده فوج :

« آقای ح . . یاور - قزاقهای که معمور قزوین هستند هم اسم انها را ممکنست پیدا کرد و مهر ،

« آنها را به زیند به سورت والا يك مهر ممکن نیست (اینجا امضا کرده و بعد خط زده شده است) بعد از ،
 « مهر کردن ورد کردن پول به آقای تقی خان قبض دریافت دارید . » « رضای سرتیپ »

* * *

اینک یادداشتی که یک نفر صاحب منصب قزاق راجع بکودتای اول سردار سپه بتاريخ
 ۴ جمادی الاولی ۱۳۳۶ - مطابق دلو ۱۲۹۶ در حالی که سرهنگ و فرمانده گردان پیاده
 آتریاد همدان بوده است و سپس راجع بکودتای ۳ حوت ۱۲۹۹ معزی الیه نوشته و
 باختیار ما نهاده است - برای روشن شدن قسمتی از سرگذشت شخصی ایشان و داستان
 کودتای دوم نقل میشود^۱ .

این یادداشتها را نویسنده که خود از افسران قزاق و در غالب وقایع هر دو کودتا
 شرکت داشته است ، نوشته و بدیهی است نمیتوان انتظار داشت که مخصوصاً در قسمت
 اخیر یعنی کودتای ۳ حوت تمام جنبه ها و نکات تاریخی رعایت شده باشد ، و فقط قسمتهائی
 در آن مهم است که خود نویسنده شرکت کرده و بچشم دیده است یا با آن تماس داشته
 است ، و اهمیت آنها هم از همین راه میباشد و وقتی که با سایر قسمتهای تاریخ جفت شود
 موجب تکمیل معلومات خواننده خواهد گردید :

۲۰ - دوکودتا

در سال ۱۲۹۶ (۱۹۱۷ میلادی) انقلاب روسیه برپا و حکومت تزاری از میان
 رفت . درین هنگام فرماندهی لشکر قزاق ایران با سرلشکر بارن مایدل روسی بود ،
 از طرف حکومت موقتی روسیه که بریاست کرنسکی تشکیل شده بود سرهنگی بنام
 کلر ژه بفرماندهی لشکر قزاق معلوم و بایران آمد و معاونت لشکر با سرهنگ
 ستار و سلیسکی بود .

ملت روسیه که از جنگ خسته شده بود از تصمیم حکومت موقتی کرنسکی دایر
 بر ادامه جنگ ناراضی و معلوم بود که حکومت کرنسکی جای خود را بدولت افراطی تری
 خواهد داد تا اینکه با آلمانها پیمان صلح انفرادی ببندند . حزب بلشویک برای اینکار

۱ - نویسنده سرهنگ قهرمانی از افسران فاضل و برادر مرحوم عمیدالدوله است .

تبلیغات بسیاری میکرد و انتظار میرفت دیر یا زود لنین پیشوای حزب بلشویک در این
 کار کامیاب شود ، انگلیسها که میخواستند جنگ را تا شکست آلمان دنبال کنند از بیم
 اینکه مبادا لشکر قزاق ایران بفرماندهی افسران روسی دستخوش افکار انقلابی روسیه
 شده و دامنه انقلاب بایران (که از اوضاع متفقین ناراضی بود) کشیده بشود صلاح
 دیدند هر طور شده سرهنگ کلر ژه فرمانده لشکر قزاق را که هواخواه حکومت روسیه
 بود از کار برکنار دارند . برای انجام این منظور با سرهنگ ستار و سلیسکی معاون
 فرماندهی لشکر قزاق که در گراند هتل سابق منزل داشت مذاکره کردند و او صلاح کار را
 چنان دید که با کمک یکی از افسران دیگر روس این منظور را انجام دهد و خود او
 بجای سرهنگ کلر ژه فرمانده لشکر قزاق ایران شود ، افسری که برای کمک در نظر
 گرفته شد از دوستان صمیمی سرهنگ ستار و سلیسکی و فرمانده آتریاد همدان لشکر
 قزاق سرهنگ فیلارقف بود .

در اینموقع سر بازخانه آتریاد همدان بیرون دروازه قزوین و « سرهنگ رضا
 خان » فرمانده گردان پیاده آتریاد بود ، سرهنگ فیلارقف بمناسبت گفتگویی که
 با سرهنگ ستار و سلیسکی کرده بود ، سرهنگ رضا خان را بدفتر خود خوانده او را
 متقاعد کرد که در اجرای نقشه با او همکاری کند و صریحاً باو گفته بود که من
 فرمانده تو هستم و مسئولیت هر پیشامدی بعهده من خواهد بود .

روزی نزدیک ساعت هشت صبح سرهنگ فیلارقف بعمارت قزاقخانه رفته بود ،
 اتفاقاً قرار بود آنروز ساعت ۹ در قصر قاجار مانوری باشد . سرهنگ کلر ژه هنوز
 در رختخواب بود ، استوار ذبیح الله پیشخدمت او خبر میدهد که سرهنگ فیلارقف
 میخواهد شما را ببیند ، او پاسخ میدهد « بگو بقصر قاجار برو و من هم برای ساعت ۹
 میآیم » . سرهنگ فیلارقف میگوید باو بگو این مانور دیگر نیست ! و یادداشتی نوشته
 بذبیح الله میدهد و در آن نوشته بود که پاسداران از آتریاد همدان هستند و شما باید
 بروید . سرهنگ کلر ژه از جا برخاسته ، مذاکرات آنها بطول میانجامد . تا نزدیک
 ساعت یازده گردان پیاده آتریاد همدان که گاهی برای مشق و عملیات بمیدان مشق
 سابق میآمد بر حسب معمول بمیدان مشق آمده بیدرنگ پهلوی هر یک قزاق نگهبان

۱ - رجوع شود بصفحه ۳۶ و ۴۸ این کتاب .

آتریاد تهران در قزاقخانه يك نگهبان گذاشت و همچنين روبروی پاسدارخانه عمده عده‌ای گمارد و روی پشت بامها هم عده‌ای فرستادند و دستور دادند که اگر کسی خواست دست در آورد او را بزنند.

قزاقهای آتریاد تهران که از این پیش آمد چیزی نمی فهمیدند مبهوت مانده بودند. سرهنگ رضاخان بدستور سرهنگ فیلارقف بعمارت فرمانده لشکر قزاق (محل ستاد ارتش کنونی) رفت (سرهنگ فیلارقف بمن میگفت چند بار سرهنگ رضاخان گفتم کلرژه تقریباً بازداشت شده و نمیتواند بیرون برود در اطاقرا باز کن و داخل شو و او تردید داشت و میترسید و در فکر کسی که در آن موقع این اندازه شهامت نداشت چگونه تغییر اخلاق داده و اینک پادشاهی میکند!).



۱۹ - رضاخان (X) و صاحب‌نصبان روسی

سرهنگ فیلارقف در را باز کرده بدرون دفتر سرهنگ کلرژه رفته با صدای بلند سرهنگ رضاخان را بدرون خوانده و او هم ناچار باطاق رفته است.

سرهنگ فیلارقف بسرهنگ کلرژه گفت افسران ایرانی از فرماندهی شما ناراضی هستند و میگویند دولت ایران با دولت تزاری روس پیمانی داشته و اینک که دولت تزاری از میان رفته و دولت ایران نیز با حکومت موقتی و انقلابی روسیه کاری ندارد دلیلی ندارد که شما یعنی نماینده حکومت موقتی و انقلابی روسیه فرماندهی لشکر قزاق ایرانرا داشته باشید، در همین موقع فیلارقف موضوع را بسفارت انگلیس اطلاع داده بود و از آنجا هم نمایندگان قزاقخانه آمده بودند. سرهنگ فیلارقف به کلرژه گفته بود من برای حفظ حیثیت افسران روسی در لشکر قزاق بشما پیشنهاد میکنم بمرخصی رفته سرهنگ ستاروسلسکی معاون خودرا بفرماندهی لشکر قزاق بگمارید.

سرهنگ کلرژه پاسخ داده بود اینکار بشما مربوط نیست و دولت ایران و روس باید آنرا تصویب کنند.

سرهنگ فیلارقف گفته بود آتریاد همدان همه قزاقخانه را گرفته و من بشما دستور میدهم برای نجات خود اینکار را انجام دهید، پس از انجام کار دولت ایرانهم تصویب خواهد کرد و انگلیسها درین کار همراهی میکنند و سرهنگ رضاخان مأمور است شما را بانجام اینکار وادار نماید.

سرهنگ کلرژه ناچار استعفای خودرا نوشت و سرهنگ ستاروسلسکی را بجای خود معین کرد، درین موقع با تلفون بسرهنگ ستاروسلسکی خبر دادند که کار تمام شده و او بعمارت فرماندهی که ستاد لشکرهم در همانجا بود آمد و کار را بدست گرفت و افسران دیگر روسی نیز که از علت اینکار آگاه شده بودند همه تمکین کردند و دولت ایران نیز سرهنگ ستاروسلسکی را بفرماندهی لشکر قزاق ایران پذیرفت و بدین ترتیب اولین کودتای نخستین پادشاه دودمان پهلوی انجام گرفت.^۱

۱ - این واقعه بتاريخ ۴ جمادی الاولی ۱۳۳۶ مطابق ۲۸ دلو ۱۲۹۶ قبل از ظهر در تهران اتفاق افتاد، از چندی قبل که کلرژه وارد شده بود زمزمه‌هایی از طرف مأمورین انگلیس در شهر افتاد و فکری تازه درین متعکین نشر شد که خوبست دولت ایران قزاقخانه را که دولت انقلابی روس هم بدان علاقه ندارد ضبط نماید، و مؤلف هم در شماره ۹۷ نوبهار مورخه ۲۹ ربیع الثانی همان سال زیر عنوان «بریتانیا شاهنشاهی» شرحی در تشویق دولت ضبط قزاقخانه و مونیسیون (مهمات و ساز و برگ) آن نوشتم.

در شماره ۹۹ همان روزنامه خبر کودتای رضاخان را تحت عنوان «صف آرائی در قزاقخانه» و «ستاروسلسکی

(بقیه در ذیل صفحه ۷۸)

سرهنگ ستاروسلسکی بترتیبی که گفته شد بفرماندهی لشکر قزاق رسید .
در روسیه حکومت موقتی کونسکی جای خود را بحکومت انقلابی بلشویک سپرد
و ملت روسیه بدو دسته بلشویک یا روس‌های سرخ و منشویک یا روس‌های سفید
تقسیم شد .

در سال ۱۲۹۷ (۱۹۱۸ میلادی) جنگ بزرگ جهانگیر با پیروزی متفقین پایان
رسید و انگلیسها و فرانسویها بر علیه بلشویزم بروس‌های سفید ولهستانها که برای باز
گرفتن استقلال خود میجنگیدند کمک کردند .

ژنرال دنیکنین از سمت اوکرانی و ژنرال یودنیچ از سوی پتروگراد و دریاسالار
کولچاک از سوی سبیری برای خاموش کردن انقلاب با بلشویکها بجنگ افتادند و هر
سه تا ۱۲۹۹ شکست خوردند .

نیروهای متفقین (انگلیس ، فرانسه و ایتالی) نیز که از بندر آرخانگلسک
بخاک روسیه آمده بود برگشت ، متفقین برای آنکه بازهم در شکست بلشویزم و جلوگیری

(بقیه از ذیل صفحه ۷۷)

و کلرزه ، شرح دادم و درخاتمه این عبارت را نوشته ام :
« چیزیکه مایه تعجب است آنکه قبل ازین عملیات (ستاروسلسکی) راپورتنی بوزارت متبوعه خود نداده بود ،
و آنوزارتخانه از سابقه این مطلب اظهار بی اطلاعی کرده است
« این قضیه چون در موقعی غیر بحرانی وبدون سابقه دولت بشکل يك خودسری جا برانه انجام میابد ما از ،
تعجب خود داری نکرده وباقی اطلاعات و نظریات خودمانرا برای بعد وتکمیل درک حقیقت قضیه میگذاریم ،
و با يك تعجب اندیشناك فقط درین شماره بمطلب نگاه کرده ومقاله روز سه شنبه خودرا یاد آور میشویم ! »
« نو بهار »

ولی دولت ایران بدون مقارنتی این کودتا را پذیرفت و اطلاعیکه دولت بروزنامه من داد بفرار ذیل است :
« خیر اخذ استعفای کلنل کلرزه را بتوسط پالکونیک استاروسلسکی معاون اداره قزاقخانه در شماره قبل ،
« اشاعه دادیم ، بطوریکه اطلاع رسیده از طرف دولت ، مشارالیه موقتاً بمعاونت آن اداره منصوب است تا ،
« قرار قاطعی از طرف دولت راجع بموضوع اساس اداره قزاقخانه تصمیم شود ، قسمت قزاقهای موسوم ،
« به « آتریادهمدان » را همانروز بشهر نو ومحل ارکانحرب آنها اعاده داده فقط از آن عده ۴۶ نفر برای ،
« قزاولی در انبار ذخایر ومخازن باقی مانده امور اداری بحال طبیعی است . »

در همان شماره خبر حرکت قوای دولت انگلیس از همدان وقزوین بسمت قفقاز انتشار یافت . و رضاخان
ازین تاریخ در دستگاه انگلیسها شناخته شده بود .

از سرایت آن باروپای باختری اقدامی کرده باشند بیاقیمانده نیروی ژنرال دنیکنین که
زیر فرمان ژنرال ورائنگل گرد آمده بود کمک کرد ، بدین ترتیب بلشویکها در ۱۲۹۹
تنها بالهستانها و اهالی کشورهای بالتیک وعده ژنرال ورائنگل جنگ داشتند .

من در ۱۲۹۸ افسر شدم و با سمت فرماندهی دسته سوار همراه يك اسواران
بمأموریت گرگان رفتم ، آتریاد خراسان هم که تازه از لرستان برگشته بود مأمور
گرگان شد .

جنگلیها که از حکومت مرکزی وکابینه آقای حسن وثوق (وثوق الدوله)
ناراضی بودند در شمال ، حکومت جداگانه ای تشکیل دادند وعده ای هم برای اشغال بندرهای
شمالی (بندرهای کرانه دریای خزر) فرستادند ، عده ای که ببندرگز آمد و آنجا را گرفت
زیر فرمان شخصی بنام **صفر لتکاجی** بود ، درینزمان عده منشویکها در ترکستان روس از
بلشویکها شکست خورده و افسران آنها فراری بگرگان آمده از آنجا بشاهرود رفته بودند .
صفر لتکاجی عمارت گمرک بندرگز را کینه خود کرده بود .

عده ای از آتریاد خراسان بسوی بندرگز حرکت کرد . آتریاد مازندران که
ساخلو بندرگز بود همینکه خبر شده بود عده **جنگلیها** از راه دریا برای گرفتن بندرگز
میآید بندر را بی زد و خورد تخلیه و از راه کوهها یکسره بدامغان رفته بود .
آتریاد خراسان با استفاده از جنگل بیسر و صدا به بندرگز نزدیک شده ناگهانی
بدانجا وارد و پس از اندک زد و خوردی آنجا را اشغال و **صفر لتکاجی** و همراهانش
کشته شدند .

آتریاد مازندران پس از گرفتن این خبر دوباره ببندرگز برگشت .
در این هنگام بلشویکها بفقاز وارد وعده انگلیسها که بفرماندهی ژنرال
دنسترویل بیادکوبه رفته بود ببندر پهلوی برگشته و بلشویکها بادکوبه را گرفتند .
جنگلیها برای بیرون کردن انگلیسها از بلشویکها کمک خواستند و از بادکوبه
عده ای بسوی ایران آمد ، در همین موقع مازندران نیز از طرف **جنگلیها** اشغال و
انگلیسها هم گیلان را تخلیه کرده بقزوین پس نشستند .

کابینه آقای حسن وثوق بر اثر این پیشآمد مستعفی و مرحوم حسن پیرنیا
(مشیر الدوله) کابینه تازه را تشکیل داد .

انگلیسها از عدم تمکین سرهنگ ستار و سلسکی که از طرف اعلیحضرت پادشاه وقت مرحوم سلطان احمد شاه قاجار بدرجه سرداری رسیده بود ناراضی بودند زیرا او حاضر نشده بود لشکر قزاقرا تحت نظر آنها قرار دهد در صورتیکه بموجب پیمان ۱۹۱۹ ایران و انگلیس که بعد هم عملی نشد باید ارتش ایران تحت نظر انگلیسها قرار میگرفت.

کابینه مرحوم حسن پیرنیا بلشکر قزاق دستور داد نخست مازندران و سپس گیلانرا از عناصر نامطلوب پاک کنند.

لشکر قزاق مرکب از آتریاد های تهران و مازندران و همدان و گردان عراق بمازندران حرکت کرد و پس از چند روز زد و خورد جنگلیهارا از مازندران بیرون و از راه تهران بسوی گیلان روانه شد، دولت اعلام کرد که عده ای متجاسر بنخاک گیلان آمده اند و دولت آنها را سرکوبی خواهد کرد، متجاسرین به آقابابا نزدیک قزوین آمده بودند که لشکر قزاق رسید و نخستین زد و خورد در آقابابا رخ داد، متجاسرین شکست سختی خورده عقب نشینی کردند، دنبال کردن آنها ادامه یافت و هنگ سوار بتعاقب آنها تارشت رفت و پس از گرفتن رشت تا حسن رود تاخت و غنیمت جنگی بسیاری بچنگ لشکر قزاق افتاد.

بررسی این جنگ از موضوع یادداشت های من بیرون است و همین اندازه یادآوری میشود که درینموقع سرتیب رضا خان فرماندهی پیاده آتریاد تهرانرا داشت.

کابینه مرحوم حسن پیرنیا مستعفی و مرحوم فتح الله اکبر (سپهدار اعظم رشتی) کابینه را تشکیل داد و چون روسهای قزاقخانه نمیخواستند این جنگ ادامه پیدا کند نسبت بآنها بدین شدند.

سردار ستار و سلسکی شخصاً بتهران رفت و دستور عقب نشینی داد و لشکر قزاق از راه های مختلف عقب نشینی کرد، در آنموقع من به آتریاد گیلان مأمور بودم و آتریاد گیلان از راه سیاهکل و دیلمان بسوی قزوین عقب نشینی نمود، هنگ سوار قزاق نیز از راه لاهیجان عقب نشینی کرد.

فرمانده آتریاد گیلان در ده کبکستان مرا مأمور کرد بقزوین رفته برای آتریاد گیلان پول، ونعل و میخ برای اسبان بفرستم. برسیدن قزوین شنیدم هنگ گارد سوار قزاق

در نجف آباد بوده و یک اسواران هندی رفته و آنها را بقزوین آورده است، دوروز در قزوین ماندم دیدم هیچکس تکلیف خودرا نمیداند.

انگلیسها همه دروازه های شهر را گرفته بودند و هیچیک از قزاقان نمیتوانستند بی اجازه بسوی تهران بروند، من بر آن شدم هر طور شده بتهران بروم، عصری بود اسب خودرا سوار شده بسوی دروازه رشت رفتم، سرباز هندی مأمور دروازه پرسید کجا میروید، پاسخ دادم باردوگاه آقابابا^۱ میروم، چون رفتن بسوی رشت مانعی نداشت توانستم از شهر بیرون روم، پس از بیرون رفتن از شهر براه تهران برگشته شب را در قهوه خانه حصار ماندم، صبح زود سوار شده حرکت کردم، دیدم چند اتومبیل پشت سر هم بسوی قزوین میروند، در یکی از آنها سردار ستار و سلسکی و امیر تومان امیر موثق (سر لشکر محمد نخجوان) و در دیگری چند افسر سوئدی و در یکی سردار همایون و دوسه نفر دیگر نشسته بودند.

اندکی از حصار گذشته بودم اتوموبیلی رسید و شاهزاده محمد بیگ گرجی در آن بود، از من پرسید کجا میروی گفتم بتهران میروم، گفت برو و بکوش خودرا بمحمد حسین درخشانی برسانی، باو بگو بیدرننگ با دو توپی که همراه دارد بتهران برگردد و هیچ جا درنگ نکند.

من براه افتادم، عصری به ینگی امام رسیدم، محمد طاهر خان امیر پنجه دژبان آنجا بود، گفتم بتهران میروم، گفت پروانه داری یا نه، گفتم مأموریت ویژه ای دارم و موضوع توپهارا باو گفتم، گفت درست است درخشانی باینجا رسید و من او را برگرداندم - بمن سپرده بودند، خودرا زود باو برسان، باین ترتیب بتهران رسیدم.

سردار همایون (مرحوم سر لشکر قاسم والی) فرمانده لشکر قزاق شده بود و روسها بدستور هیئت دولت وقت باید کاررا تحویل میدادند و میرفتند، امیر تومان امیر موثق هم فرمانده اردوی قزوین بود، انگلیسها بمنجیل رفته بودند تا جلو متجاسرین را بگیرند.

دو ماه در تهران سرگردان بودم و هیچکس با افسران کاری نداشت، خسته شدم

۱ - اردوگاه آقابابا، نزدیک قزوین سر راه منجیل است، مرکز قزاقهایی بود که از رشت عقب نشینی کرده بودند، رجال انگلیس که مقدمات کودتای ۱۲۹۹ را فراهم میکردند در این محل با رضاخان میرپنجه صاحب منصب قزاق دیدار نمودند و او را برای خیالات آینده پسندیدند و با او سخن گفتند.

و در ۱۲ بهمن ماه ۱۲۹۹ با اسب بسوی قزوین روانه شدم، عصر ۱۶ بهمن بقزوین رسیدم و بامداد ۱۷ بهمن خود را بهنگ گارد سوار قزاق معرفی کردم، یک هفته در آنجا بودم، رضاخان امیر پنجه فرماندار آتریاد تهران شد و برای افسران نطق مفصلی کرد.

سید ضیاءالدین طباطبائی مدیر روزنامه رعد بقزوین آمد و بامیر تومان امیر موقت ضمن صحبت پیشنهاد کرده بود که کودتا را انجام دهد و قاجاریه را براندازد ولی او زیر بار نرفته گفته بود: پدران من بخانواده قاجاریه خدمت کرده و خود من نیز سوگند یاد کرده‌ام که در نوکری پادشاه خود خیانت نکنم و اینکار از من ساخته نیست، وقتی از او مایوس شدند به سردار همایون رئیس دیویزیون قزاق دستور دادند آتریاد تهران را بتهران بخوانند، او نیز بی آنکه بشاه بگوید بقزوین تلگراف کرد که ساخلو تهران پایتخت بیایند. امیر تومان امیر موقت فرمانده قوای قزوین بمنظور اجرای امر به رضاخان امیر پنجه دستور حرکت بتهران داد.

روز ۲۶ بهمن سرتیب احمد آقاخان که فرمانده هنگ گارد سوار قزاق شده بود مرا فرا خواند و دستور داد که تا فردا باید پرچی تهیه کنم برنگ سبز و باشیروخورشید که زیر آن نوشته شده باشد، فرمانده قوای اعزامی تهران، پرچم تهیه شد و روز ۲۸ بهمن ماه ۱۲۹۹ همه آتریاد تهران از قزوین حرکت کرد و بیرون دروازه تهران کنار راه صف کشید. رضاخان امیر پنجه فرمانده آتریاد آمد و عده را بازدید کرد و بکناری رفت، در این هنگام امیر تومان امیر موقت با کلنل اسمایس فرمانده عده انگلیس در قزوین سوار اسب آمدند، سرتیب احمد آقاخان (سپهد احمدی) فرمان خبردار داد و جلو رفت و گزارش داد، آنها عده را بازدید کردند و دستور حرکت داده شد.

سرتیب احمد آقاخان مرا فرا خواند و دستور داد از سروان رضا قلی خان (سرتیب امیر خسروی) شانزده هزار تومان پول بگیرم و پس از آنکه محاسب هنگ تهران آمد حسابش را باو بدهم.

شب بقشلاق رسیدیم و همه گمان میکردند آتریاد تهران مأمور شده اشرار سیاه کوهی را که در سمت سمنان خیلی شرارت میکردند سرکوبی بنماید.

بامداد ۲۹ از قشلاق بسوی ینگلی امام روانه شدیم، هنگ گارد سوار قزاق در جلو حرکت میکرد، من با اجازه پیشتر رفتم و پیش از رسیدن عده ها به ینگلی امام

آمدم، خواستم بمادرم خبر دهم که تا دو روز دیگر بتهران خواهم آمد و نگران نباشد، سیم مرکز گفتگو میکرد، از اینرو بمرکز قزاقخانه گفتم: پس از آنکه سیم مرکز آزاد شد بخانه من تلفن کن و بمادرم بگو که من با همه آتریاد تهران امروز به ینگلی امام رسیده و تا دو روز دیگر بتهران خواهم آمد.

اندکی بعد قزاقی آمد و بمن گفت سرتیب احمد آقاخان فرمودند تلفن را توقیف کنید و اجازه ندهید کسی با آن گفتگو کند، من از این دستور چیزی نفهمیدم و سر کورانه اجرا کردم.

غروبی سرتیب احمد آقاخان مرا فرا خواند، در آنجا برای نخستین بار یک سروان ژاندارم نزد او دیدم و بعد فهمیدم این شخص کاظمخان نام دارد، سرتیب از من پرسید امروز شما بتهران تلفن کردید، پاسخ دادم بلی، او نگاهی به کاظمخان کرده بمن گفت چه گفتید، من پیغام خود را که بمرکز تلفن خانه قزاقخانه داده بودم باو گفتم، سرتیب پرسید چرا تلفن کردید؟ پاسخ دادم بمن نفرموده بودید که تلفن مکن و تا کنونهم اطلاعی از وضعیت ندارم تا خود با توجه بدان میفهمیدم که نباید بتهران تلفن کنم و پس از رسیدن قزاق و ابلاغ دستور توقیف تلفن فهمیدم که نباید تلفن کرده باشم ولی موقع گذشته بود.

شاه از دستوری که سردار همایون برای آتریاد تهران داده بود آگاه شده امر کرده بود قزاقان بقزوین برگردند.

بامداد ۳۰ بهمن عده از ینگلی امام بکرج آمد، اول شب با افسران گفتند انتشار بدهید که فردا بامداد بقزوین برمیگردیم، معلوم بود از تهران بآنها تلفن شده و علت حرکت خودسرانه آتریادرا بتهران پرسیده اند و دستور داده اند عده بقزوین برگردد، همینطور بقزوین هم تلگراف کرده بودند که عده را برگردانند ولی کلنل اسمایس به امیر موقت گفته بود تیری است رها شده و برنمگردد.

بامداد یکم اسفند همه عده هنگ سوار آماده حرکت شد و فرمان حرکت بسوی تهران دادند، دسته هائی از هنگ مأمور شد یکسره براه قم، شهریار و خراسان بروند،

۱ - کلنل کاظم خان از جوانان وطن خواه و از دوستان سید ضیاءالدین بود و بعد از کودتا حاکم نظامی شد، بعد ریاست ارکان حربا سردار سپه باو واگذار ساخت.

البته اینها نباید بشهر تهران میرفتند و بایستی آنجا را دور میزدند .

پیش از ظهر بشاه آباد رسیدیم ، اسواران تبریز بقهوه خانه قلعه سلیمانخان رفت و هنگ گارد سوار در ده ورداورد منزل گرفت ، یکدسته مسلسل سبک در شاه آباد ماند و مسلسل را پیاده کرده کنار راه رو به تهران گذاشتند . عصری سردار همایون با اتومبیل آمد ، پاسداران او را نگاهداشتند و سرتیپ احمد آقاخان بملاقات او رفت ، سردار همایون پرسید رضان خان امیر پنجه کجا هستند ؟ سرتیپ پاسخ داد خدمت رئیس دیویزیون (لشکر قزاق را دیویزیون قزاق میگویند) در « کلاک » تشریف دارند ، سردار همایون پیش خود اندیشید که اگر من رئیس دیویزیون قزاق هستم پس آنکس که در کلاک میباشد کیست و اگر او رئیس دیویزیون قزاق است من چکاره هستم ، در هر صورت پرسید که میشود بخدمت ایشان رفت ؟

سرتیپ پاسخ داد ، مانعی ندارد به کلاک تشریف ببرید .

سردار همایون بسوی کلاک روانه شد ولی با آنجا نرفت و بقراری که میگفتند از زیر ورداورد ، تهران برگشته بود ، همانوقت سرهنگ امان الله میرزا جهانبانی (سرلشکر امان الله جهانبانی) با چند اتومبیل سواری و چند نفر از گماشتگان نصرت - الدوله که از اروپا برگشته بودند بشاه آباد رسیدند و آنها را در همانجا نگاهداشتند ، سید ضیاء الدین طباطبائی با چند نفر دیگر هم بشاه آباد آمدند و مدتی با سرتیپ احمد آقا خان و کاظم خان صحبت کردند و برگشتند .

نزدیک نیمه شب سرتیپ احمد آقا خان مرا خواست و دستور داد چهار هزار تومان پول برداشته در اتومبیل ایشان بگذارم و خود نیز همراه باشم .

دستور را انجام دادم و همراه ایشان و سروان کاظم خان بقهوه خانه قلعه سلیمان خان رفتیم ، در آنجا سرتیپ برای افسران و قزاقان اسواران تبریز نطقی کرد که مضمون آن چنین بود :

« ما کسانی هستیم که برای دفاع از آب و خاک و خانه خود فداکاری هائی کرده در جنگلهای ، دشت و مازندران گرسنه و برهنه در زیر سیل بارانهای دریای خزر سینه های خود را سپر گلوله ساختیم ، و منافع مشتی خاتمان مرکز را حفظ کردیم . در عوض این گروه بیعاطفه وقتی ما را در پنجه خیانت ، افسران روسی در قزوین دیدند حاضر نشدند با ما همراهی کنند . اینها نمیخواهند ما آمایش داشته باشیم ، و وقتی تقاضای مرخصی میکردیم که برای دیدن زن و بچه خود به تهران برویم از قبول آن خودداری میکردند ،

« این خائنین کسانی هستند که تاکنون خون ملت را مکیده و بکشور خود و ماها هم خیانت کرده اند ، اینک ما میرویم تا انتقام خود را از آنها بازستانیم و برای اینکه هنگام ورود به تهران پیش زن و بچه ، و خود دست خالی و شرمند نباشیم همین امشب با ستواران سی تومان و قزاقان بیست تومان انعام ، داده میشود . »

سپس بمن دستور داد روی کاغذ سفیدی که همراه برده بودم مهر آنها را گرفته بزنم و وجه را پرداخت کنم ، و بعد نام آنها را بنویسم و تا اینکار را پایان برسانم اتومبیل او برای برگرداندن من خواهد آمد .

بامداد روز دوم اسفند با سرتیپ احمد آقا خان و سروان کاظم خان بده ورداورد رفته کار شب پیش را تکرار کردیم و بقزاقان هنگ گارد سوار نیز انعام داده شد ، عصری عده ها بسوی تهران روانه شدند ، هنگام حرکت سرهنگ امان الله میرزا جهانبانی بمن گفت اتومبیل مرا گرفتند و هر چه گفتم من از قضا یا بیخبرم و بیگانه هم نیستم و افسر همین قزاقخانه هستم اگر کاری دارید بمن هم رجوع کنید بگفته من کسی گوش نداد و من در اینجا میمانم و خواهش میکنم برسیدن تهران بسروان منصور میرزا برادرم بگوئید فوراً يك اتومبیل برای من بفرستد که به تهران بیایم .

اول شب بود بحوالی تهران رسیدیم و در آنجا راحت باشی دادند ، پس از مدتی سرود خوانان وارد شهر شدیم و یکسره بقزاقخانه رفتیم ، بیدرتنگ عده ای پشت بامها

۱ - اساس خطابه و شیوه کلی نطقهای تحریک آمیز سرکردگان مؤسس کودتا که بعد هم دریایه های سردار سپه و بیایه سید ضیاء الدین نیز منعکس گردید این بود که : جمعی خائن در تهران پیداشده اند که نمیگذارند مملکت اصلاح شود و اینها باشاه هم بد هستند و با قوای فداکار قزاق نیز عداوت دارند ، ما مطابق میل اعلیحضرت و طبق مصلحت کشور باید رفته این خاتمان را بکیفر اعمالشان برسانیم و مملکت و پادشاه را نجات بدهیم این موضوع تقریباً همان مضامینی است که در روزنامه رعد بارها نوشته میشد و اتفاقاً در جراید خارجی هم از چندی قبل همواره یکمده خائن و مفسده که در مرکز فساد مشغولند اشاره می شد . و سرکردگان و مؤسسان کودتا نیز همین مضمون را در دست گرفتند و بعد از ورود بمركز بنا بر همین مضمون بود که تمام رجال مشروطه و مستبد و خوب و بد و صالح و طالح را که در واقع نخبه روشن فکران و طبقه تربیت شده مملکت بودند دستگیر ساختند . و عاقبت هم در مدت بیست سال همین مضمون خطابی که سرلوح مرام شاه قرار گرفته بود خرد خرد اجرا گردید و رجال مفید و تربیت شده از بین برده شدند و جمعی از همکاران و تازه چرخان جای رجال مزبور را گرفتند !

رفتند که ناگهان صدای تیر اندازی تفنگ و مسلسل بلند شد و چندین گلوله توپ هم انداختند، رفته رفته تیراندازی کم شد و پایان یافت.

بامداد سوم اسفند در همه خیابانها قزاقان پیاسرداری مشغول بودند، و جلو عمارت قزاقخانه هم یکتوپ شنیدر صحرائی گذاشته بودند و مسلسلها هم در برجهای پیرامون میدان مشق دیده میشد.

آگهی بدیوارها با امضای «رضا» چسبانده شده بود که بالای آن نوشته شده بود: **حکم میکنم**، و تا اندازه‌ای که بیاد دارم مضمون آن بشرح زیر بود:

«مشتی مردمان خائن زمام کشور را بدست گرفته و آنرا ناکنون بلب پرتگاه نیستی کشانیده‌اند، و ما قزاقان نمیتوانیم بگوئیم جسارت کرده در پایتخت کشور خود که شاهنشاه معظم محبوب ما در آنجا، و مقر دارند شمشر خود را بلند کرده آنجا را تصرف کرده‌ایم، خیر ماها فدا کاران حقیقی کشور هستیم، و برای پایان دادن باین اوضاع ناگوار کمر همت بسته و آمده‌ایم تا خائنترین را بسزای خود برسانیم و پشتیبان، حکومت نیرومندی درخور شئون و عظمت کشور شاهنشاهی باشیم، لذا حکم میکنم که مردم فقط صلاح، و کشور و وطن را در نظر گرفته خود را برای خدمتگزاری آماده کنند، کاظمخان را بحکومت نظامی تهران، و معین میکنم، متخلفین سخت مجازات میشوند... و مطالب دیگر.»

* * *

بدین ترتیب کودتای دوم انجام گرفت و رضاخان امیر پنجه از طرف سلطان احمدشاه قاجار بدرجه سرداری و لقب سردار سپه و فرماندهی لشکر قزاق و کل قوای ایران سرافراز گردید، کاظمخان فرمانده نظامی تهران که همان سروان کاظم خان ژاندارمری بود بدرجه سرهنگ دومی رسید و آقای سید ضیاء الدین طباطبائی مدیر روزنامه «وعده» بنخست وزیری انتخاب شد، ازین روز ستاره بخت سردار سپه درخشیدن گرفت و در مدت بیست سال و هفت ماه زمامداری او در کشور ایران تغییرات بسیاری واقع شد و نام او در تاریخ ایران برای همیشه یادداشت گردید.

رضاخان سردار سپه در تاریخ سوم اسفند ۱۲۹۹ با در دست گرفتن فرماندهی لشکر قزاق بعرضه تاریخ ایران پا گذاشت و اعلامیه حضرت رضا شاه پهلوی در تاریخ ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ با استعفاي خود از مقام شاهنشاهی ایران بفعالیت خود در تاریخ ایران خاتمه داد و انگلیسها او را از بندر عباس بعنوان بردن بامریکای جنوبی بجزیره موریس در اقیانوس هند و سپس بافریقای جنوبی بردند و در آنجا نگاهداشتند، اینک برای اینکه روحیه و عقیده او

در اوایل کودتاسنجیده شود، حکم رسمی آرتش را در پائین مینگارم تا خوانندگان دریابند که چگونه در نتیجه سیاست شخص تغییر عقیده میدهد:

حکم

دیویزیون قزاق اعلیحضرت همایون شاهنشاهی.

نمره ۱۹ مورخه ۸ برج حوت ۱۲۹۹.

ماده ۱:

«اینجانب از طرف قرین الشرف اعلیحضرت شاهنشاهی بمنصب سرداری و لقب، سردار سپه مفتخر و سرافراز گردیده، تشکرات غلامانه خود را بنخاک پای مهر اعتلای، و ملوکانه تقدیم و از درگاه حضرت احدیت توفیق و استمداد میجویم که باتمام قوی از، عهده هر گونه خدمتگزاری و جانفشانی برآمده پاس حقشناسی را بجای آورم رضا، بطوریکه از مطلب آخر اینحکم دیده میشود شاه سابق از درگاه پروردگار خواستار شده بود که از عهده خدمتگزاری برآید و بدینوسیله پاس حقشناسی را بجای آورد.

«انتهی یادداشتهای یک افسر»

۲۱ - حکومت سید ضیاء الدین

صبح یکشنبه سوم اسفند ماه ۱۲۹۹ مطابق ۱۱ جمادی الاخری ۱۳۳۹ هوای آفتابی و روشن تهران و صول فصل بهار را از یکماه قبل آگهی میداد. بعضی مردم بیشتر از سرو صدای شب گذشته ترسیده بودند و بعضی کمتر، و جمعی نیز هیچ نترسیده ولی عواقب وخیمی را در نتیجه این پیشآمد انتظار میبردند و جماعتی نیز بودند که میدانستند چه خبر است و بزندگانی بهتری امیدوار بودند.

قسمت بزرگ مردم شهر از آنهایی بودند که هراسان و دلواپس از خانها بیرون شتافته و از یکدیگر خبر میپرسیدند.

تنها روزنامه‌ایکه خبر ورود عده‌ای از قزاقها را بریاست رضاخان میر پنجه منتشر